

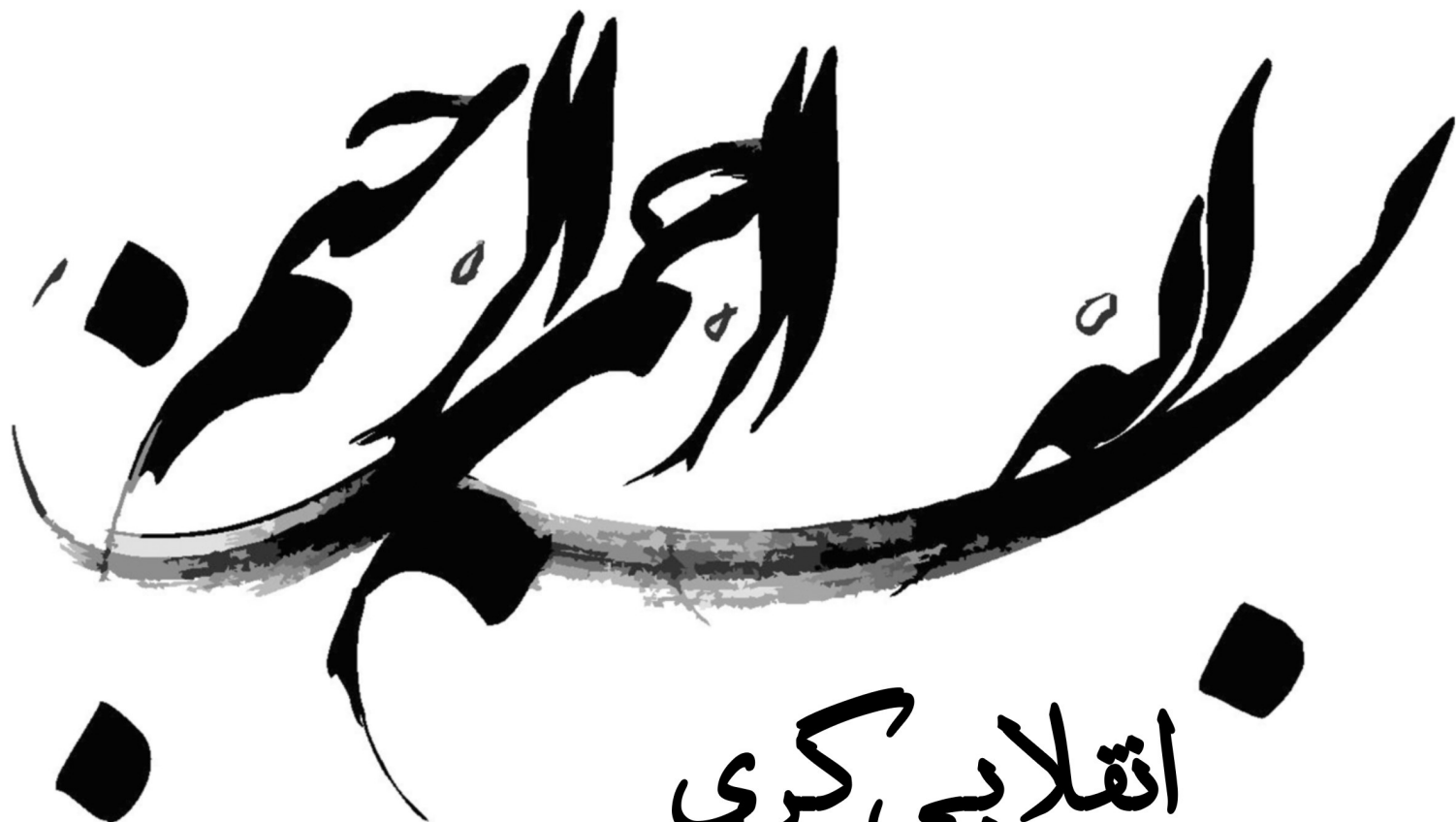
پیر ملکہ (ص) ۸

جزوہ آموزشے تشکیلاتے

انقلابی گری
از خون سرخ
تا پرچم سبز



واحد عقیدتی سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه سمنان



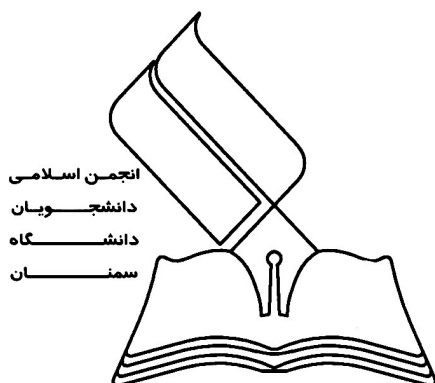
انقلابی گری از خون سرخ تا پس چمر سبز

گاهنامه سیاسی ، انتقادی ، اجتماعی

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه سمنان

مدیر مسئول و سردبیر: محمدامین عارف نیا

شماره ۱۳۵ / اسفند ۱۳۹۶ / ویژه نامه اردو پیامبر اعظم ۸



انجمن اسلامی
دانشجویان
دانشگاه
سمنان

www.iasu.ir

@iasu_ir

anjomaneslami.semnan

aparat.com/iasu.ir



فهرست

- ۳..... اخلاق تشکیلاتی
- ۶..... انقلابی گری
- ۹..... دوپینگ معنوی
- ۱۱..... تاثیر جنبش های دانشجویی
- ۱۴..... پاسخ به چند شبهه
- ۱۵..... احزاب سیاسی در ایران
- ۱۹..... جریان شناسی سیاسی
- ۲۷..... جریان شناسی جنبش دانشجویی
- ۳۱..... ۴ انقلاب بزرگ
- ۳۴..... مبانی هنر در انقلاب اسلامی
- ۳۸..... بنویس سلبریتی، بخوان همه کاره
- ۳۹..... دانشگاه منشا تزریق فرهنگ
- ۴۰..... و ما ادراک الانسان
- ۴۳..... فضای مجازی عامل تزلزل باورها
- ۴۶..... در راه شهادت





تشکیل‌های دانشجویی فرصتی هم برای دانشجوی ایجاد میکند،
برای کار دسته‌جمعی و من به کار دسته‌جمعی اعتقاد دارم
و این را یک نیاز دانشجوی میدانم؛ کسب مهارت‌های گوناگون؛
مهارت‌های سیاسی، اجتماعی

امام خامنه‌ای.

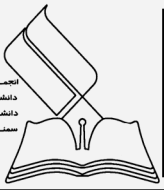
۱۳۸۷/۹/۲۴



تشکیل الهی آن است که نیروهای مومن
به ارزش‌های عالی الهی و انسانی بگویند:
ما تشکیل می‌شویم تا در حد توانمان از این ارزش‌ها
دفاع کنیم و صاحبان این ارزش‌ها هر جا که باشند،
خواه داخل تشکیلات ما باشند، خواه خارج از آن،
در نظر ما محترم و معتبرند.

شهرید بهر شستی رحمت ا... علیه





اخلاق تشکیلاتی

اخلاق تشکیلاتی در منظر مقام معظم

رهبری

مقدمه حیات و نشاط هر جامعه بستگی به اخلاق دارد جامعه ای که فاقد اخلاق باشد دچار مرگ شده است مسئله اخلاق آن قدر مهم است که رسول خدا فلسفه بعثت پیامبران را پیاده کردن سجایای اخلاقی بیان کرده است. مجموعه کارکنان یک تشکیلات ارزشی، نقش الگودهی اقشار جامعه را به عهده دارند. باید تلاش بیشتر نسبت به رعایت اخلاق سازمانی و تشکیلاتی داشته باشند، چرا که کسانی که به دیگران الگو می دهند خود باید ساخته شده باشند و عملکرد مثبت و منفی آنان آثار و پیامدهای مهمی خواهد داشت. مراد از اخلاق سازمانی این است که یک کار تشکیلاتی حل شدن در جمع، یک کار جمعی است. فرد باید خودش را در جمع حل کند این جمع شدن باعث افزایش معلومات میشود مثل یک حبه قند داخل یک لیوان آب قرار می گیرد خودش را نشان می دهد، دین مبین اسلام همه چیز را جمعی می داند عبادت، جهاد، تعاون و همکاری و ... اخلاق اسلامی دو کار مهم و بزرگ را به ما تعلیم می دهد:

۱) با رفتار و خصلت های بد مبارزه و همیشه از خودمان دور کنیم.

۲) اخلاق نیک و فضایل را در خود به وجود آوریم و آن را رشد و بسط دهیم.

اکثر افرادی که در جوامع اسلامی زندگی می کنند مسلمانند. آدم های خوبی هستند، اما چرا وقتی دور هم جمع می شوند جمع آنان اثر لازم را ندارد و بعضی اوقات اثر معکوس دارد صرف خوب بودن کفایت نمی

کند بلکه باید در کاری که بر عهده می گیریم مهارت آن کار را هم

پیدا کرده، تا در تعارض هایی که با آنان روبه رو می شویم راه حل هایی مدنظر باشد. یک تشکیلات باید چه ویژگی هایی داشته باشد که به آن کار جمعی گفته شود؟

متأسفانه در خیلی از تشکل ها و جمع هایی که تجربه اش موجود است یکسری افراد هستند دور هم، اما خیلی کارها مرتبط به هم نیست، یعنی همین طوری دور هم جمع شده و اگر ده نفر هم بیاید، هیچ اتفاقی نمی افتد. کار جمعی باید با و نبایدهایی دارد این موارد باید مشخص شود و اعضا باید به آن عمل کرده تا این که نتایج مدنظر را داشته باشد.

طبق سخنان مقام معظم رهبری اخلاق تشکیلاتی؛ یعنی اخلاق اسلامی، یعنی چگونگی برخورد دو برادر، دو هم فکر، دو هماهنگ و هم جهت که موجب می شود این حرکت، این هماهنگی میان اجزاء بدون اصطحکاک، بدون ساییدگی و خسارت صورت گیرد.

کار تشکیلات از سه منظر بررسی می شود:

نکته اول در راسته بایسته های کار تشکیلاتی این است که ساختار تشکیلات، ماموریت ها باید برای افراد تعریف شود که در صورت عدم تعریف ساختار تشکیلات و اهداف مدنظر آن مجموعه ای که دور هم جمع شده اند در خیلی اوقات دچار موازی کاری می شود و کار همدیگر خنثی می شود و در صورت تعریف کردن آن، توان افراد از هم تفریق نمی شود بلکه چند برابر می شود.

نکته دوم: از بایسته های کار تشکیلاتی التزام است که اگر تشکیلات خوب بسته شود ولی افراد ملتزم نباشند این کار نتیجه نمی

دهد حال این التزام چگونه حفظ می شود؟ از طریق انگیزه. زیرا در صورت حفظ انگیزه، افراد خود را ملتزم و پایبند به ساختار و تشکیلات می دانند.

نکته سوم که باید باید در یک تشکیلات رعایت شود اخلاق اجتماعی است. انسان با هیچ کس کار تشکیلاتی نمی کند، دوستی اش را برای همه حفظ کرده اگر می تواند در تشکیلات برود. اگر در روابط بین اعضا مشکلی پیش آمد تشکیلات را رها نکند و به نفع دوستش کوتاه بیاید اگر فرد یک نفری کار می کند و اخلاق اجتماعی خوب است دارد فریب می خورد مگر اینکه در تشکیلات برود و در آنجا اخلاق اجتماعی انسان خوب باشد.

ظهور منتظر اینست که ما زندگی جمعی برآمده از تقوا و زندگی تشکیلاتی مبتنی بر فضایل اخلاقی داشته باشیم و خداپرستی را در روابط اجتماعی نزدیک به هم ببینیم! اگر انسان بخواهد یک روز رشد کند و منتظر واقعی امامش باشد باید در تشکیلات روابط اجتماعی خود را امتحان بکند. امام زمان(عج) ولایت پذیری تک تک افراد را نمی خواهد بلکه تشکیلات بزرگی که از او پیروی می کند را می خواهد و انسان به تنهایی در محضر امامش که نمی رود.

ما در رابطو و صابروا گیر کرده ایم:

خداوند در سوره آل عمران آیه ۲۰۰ می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا" که مراد از اصبروا یعنی اینکه تک تک افراد اهل باشند و در صابروا هم می فرماید که با هم صبر کنید و در آخر رابطوا که کامل کننده اصبروا و صابروا است یعنی اینکه افراد با هم، هم افزایی داشته باشند و با همدیگر از ولایت تبعیت داشته باشند و ما در صابروا و رابطوا گیر کرده ایم. امام حسین (ع) به خاطر اینکه یارانش کار تشکیلاتی بلد نبودند شهید شد و هر کدام از ما به تنهایی انسان خوبی هستیم اما دسته جمعی نه! در حالی که

ذهن ما خطوری می‌کند. ولی واقعیت این است که رسول خدا(ص) فرمودن که جهاد اکبر مبارزه با نفس است. علت ورود همه ی ما به تشکیلات مبارزه با نفس است. به این جمله از شهید بهشتی توجه کنید:
برنامه‌های عملی‌ای که در آن، تفوق و برتری کارکرد ساختار

کس به تنهایی کار خودش را انجام می‌دهد اگر راست می‌گوییم با هم کار کنند و بعد اگر منافع به دست آمده با استعدادهای انسان، به جیب دوستش رفت و عیب‌های دوستش به حساب فرد گذاشته شود، آن وقت باید دید چه کاری خواهد

کرد؟ تازه کار از این جا شروع می‌شود حالا باید دید آن همه معنویت و تقوای فردی، اثر خودش را نشان می‌دهد یا نه؟

اخلاق تشکیلاتی

در منظر شهید بهشتی

خود سازی:
وقتی این جمله یا شبیه این جملات را می‌شنویم نخستین فضا یک جنگ تمام عیار به ذهن ما خطور می‌کند یا اینکه عباراتی مثل جنگ نرم به

حضرت می‌فرمایند: “علی اجتماع من القلوب” از این سخن می‌توان چنین برداشت کرد که شیعیان باید با هم جمع شوند. ولی آیا الان این افراد بلد هستند که جمع شوند؟ نه در اینجا ضعف وجود دارد تازه وقتی جمع می‌شوند، بدی‌ها و ضعف‌ها مشخص می‌شوند و اجتماع من القلوب باید افراد را در تشکیلات رشد دهد.

مساله اصلی آمادگی برای ظهور، رشد ولایتمداران در زندگی اجتماعی است:

مساله اصلی افراد ولایتمدار هستند اما باز هم بحث در زندگی فردی انسان نیست؛ حداکثر ۵۰٪ رشد انسان در زندگی فردی است انسان اگر یک فرد با تقوا باشد، حداکثرش نمره ۱۰ از ۲۰ می‌گیرد و بقیه آن به زندگی اجتماعی انسان باز می‌گردد. رشد ولایتمداران در زندگی اجتماعی است و متأسفانه ۱۴۰۰ سال است که دین تحریف و سکولار تحمیل شده است اما رشد معنوی و اخلاقی را در یک مساله فردی می‌دانیم وقتی از تقوا و عبادت سخن گفته می‌شود فقط به سراغ “مناجات و ارتباط به خدا می‌رویم” در حالی که این تصور درستی از دین نیست و اصل عبادت ما نماز

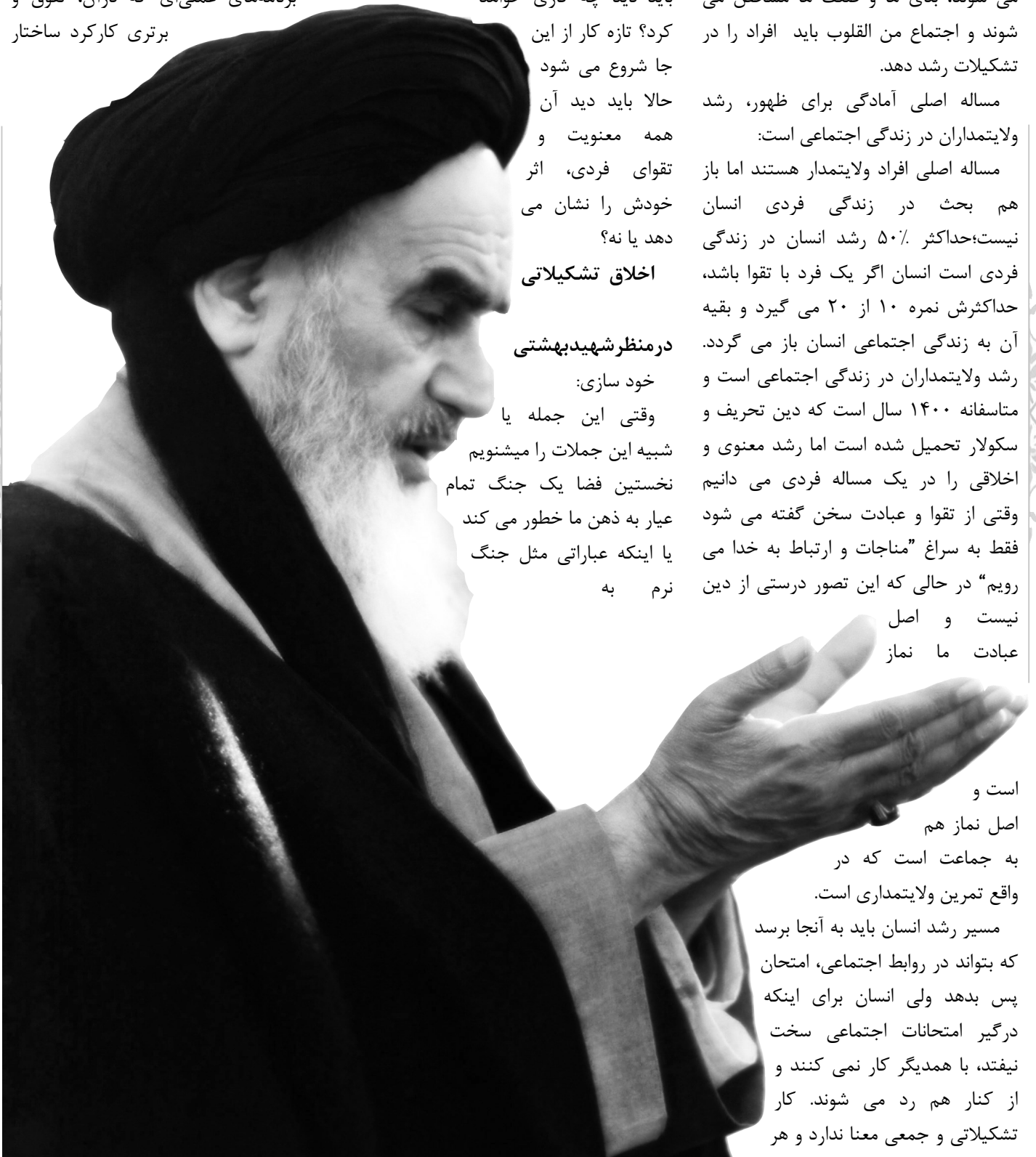
است و

اصل نماز هم

به جماعت است که در

واقع تمرین ولایتمداری است.

مسیر رشد انسان باید به آنجا برسد که بتواند در روابط اجتماعی، امتحان پس بدهد ولی انسان برای اینکه درگیر امتحانات اجتماعی سخت نیفتد، با همدیگر کار نمی‌کنند و از کنار هم رد می‌شوند. کار تشکیلاتی و جمعی معنا ندارد و هر





اسلامی و نیروهای مؤمن به چشم بخورد؛ باید به گونه‌ای باشد که خواهر مسلمان و برادر مسلمان ما که از یک هم‌سن و هم‌کلاسی و هم‌رتبه‌ی غیرمسلمانان در مقام عمل دینی صالح‌تر است، در مقام عمل اجتماعی نیز سودمندتر باشد. اگر عمل شما به حال مردم سودمند واقع شود، ماندنی خواهند بود. این بیان قرآن است. «فاما الزبد فیزهب جفاءً و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض» (کف می‌رود و آن‌چه برای انسان‌ها سودمند است می‌ماند. سوره‌ی مبارکه رعد/ آیه ۱۷) سودمندی بیشتر ما باعث پیروزی ماست. به همین جهت در خودسازی فردی و جمعی انجمن‌ها باید طوری برنامه‌ریزی شود که در صحنه‌ی خدمت به مردم درخشید؛ نه برای تعریف مردم بلکه برای خدا. ما نمی‌آییم در تشکیلات که پیشرفت کنیم بلکه می‌آییم که تشکیلات بواسطه‌ی اعمال ما پیشرفت کند. بله ما نمی‌آییم که تشکیلات را فدای خود کنیم بلکه خود را فدای اهداف مقدس تشکیلات کنیم.

عدم ریاست طلبی و همزمان مسئولیت پذیری:

ملعون من تراس و ملعون من هم بها (امیر المومنین می‌فرماید: لعنت بر ریاست طلب و لعنت بر کسی که بر آن همت می‌گمارد).

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان، آن را بر دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود. احزاب، آیه ۷۲

واقعیت این است که ما در هنگام خلقت مسئولیت در مقابل دین خدا را پذیرفتیم و حالا نمی‌توانیم از زیر بار آن فرار کنیم.

انتقاد پذیری در تشکیلات:

شهید بهشتی اینطور برای ما می‌گوید:

انتقاد از خویشتن؛ آیا هیچ وقت دور هم جمع می‌شوند بگویند این یک هفته نقایص و عیب کارشان این بود. این کار را می‌کنند یا خیر؟ خوب، شروع کنند! هیچ اشکالی ندارد. «المؤمن مرآت المؤمن» یعنی چه؟ برادر و خواهر مسلمان باید آینه‌ی یکدیگر باشند. آینه یکی از کارهایش این است که عیب‌های آدم را می‌گوید. بنابراین هر هفته‌ای، دو هفته‌ای، یک ساعت دور هم بنشینند با روی باز و گشاده‌رویی هر کسی اول عیب‌های خودش را بگوید بعد آنهایی که جا می‌ماند دیگران بگویند، بعد هم عیب جمعشان را بگویند.

دوری از ریاکاری و همچنین عدم حیا در امورخیر:

در احادیث آمده است که خداوند خطاب به بنده‌ی ریاکار خود می‌فرماید: پاداش تو در همان دنیا همان به به چه چه دیگران بود و به یکباره می‌بینید دست خالی هستید در آن دنیا در روزی که انبیا نیز در اظطرارند. اما نکته‌ی جالب این است که بسیار دیده شده است که کسی که با این نیت کار می‌کند نیز به اهداف خودش نمی‌رسد.

و اما باز مراقبت کنیم که روحیه ریا ستیزی ما را از انجام اعمال خیر دور نکند. کما اینکه رسول خدا(ص) در این مورد می‌فرماید:

«هیچ عملی را از روی ریا و خودنمایی انجام مده و از سر حیا و شرم آن را رها نکن».

۵- نظم داشتن:

شهید بهشتی در این مورد می‌فرماید: در معارف اسلامی تقوا با نظم آمده است. اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم. اساتید اخلاق اسلامی تقوا را نظم فردی و نظم را تقوای جمعی می‌دانند. این که سفارش می‌کنند «در جماعت خلوت کنید» به همین معنی است که بتوانید هر چیزی را در جای خودش انجام دهید. تقوا یعنی انسان جای‌گاه و موقعیت خودش را بفهمد و تکلیفش را در آن موقعیت ادا کند؛ یک جا باید شوخی کند،

یک جا باید جدی باشد، یک جا باید... و در حالت کلی آدم باید بفهمد در این عالم آمده است که چه بکند، و همان کند. نظم هم یعنی هر چه را در جای حقیقی خود باشد. این دو -یعنی نظم و تقوا- بر هم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌پذیرند. آدم‌های منظم هستند که می‌توانند زندگی خود را مدیریت کنند و انسان‌های باتقوا هستند که در تشکیلات می‌توانند منظم و گروهی کار کنند.

۶- اخوت:

در احادیث آخرالزمانی اشاره شده است به این موضوع که یاران امام زمان کسانی هستند دست در جیب یکدیگر می‌کنند و هرچقدر لازم است بر میدارند... این مسئله در دفاع مقدس بسیار رواج داشت.

شهید بهشتی در این مورد می‌فرماید:

نفرهای تشکیلاتی باید نسبت به هم احساس اخوت و برادری داشته باشند، دل‌سوزی و اتحادی آن‌گونه که به برادر خویش دارند.

۷- دغدغه مندی و در عین حال امیدواری:

دغدغه مندی به معنای نگرانی، بیم، تشویش. یعنی در همه حال نگران فضای موجود باشی تا از وضع موجود به سمت بهتر، تشکیلات حرکت کند. و لازمه این حرکت امیدواری است. شهید بهشتی در این مورد می‌گوید:

امید کامل به آینده؛ هیچ مسلمانی حق یأس و ناامیدی ندارد. آدم‌هایی که ایمان به خدا ندارند آنهایی هستند که از گشایش‌آفرینی خدا در تنگناها مأیوس می‌شوند. انسانهای مؤمن همیشه باید امیدوار باشند. آنقدر قرآن و اسلام به ما تعلیم می‌دهد که نه با یک غوره سردی‌تان بشود و نه با یک مویز گرمی‌تان.

انقلابی گری

نهضت امام خمینی بودند و در

شکل گیری انقلاب نقش

داشتند. [این خطا

است که گمان کنیم

انقلابی فقط آن کسی

است که در دوران امام بوده

است، یا در دوران مبارزات در

کنار امام بوده است؛ نه، بعضی

کأنه این جور خیال میکنند که

انقلابیون آن کسانی هستند که در

دوران امام یا در دوران مبارزات یا

در دوران حکومت امام

بزرگوار حضور

داشتند، در

کنار امام

بودند؛

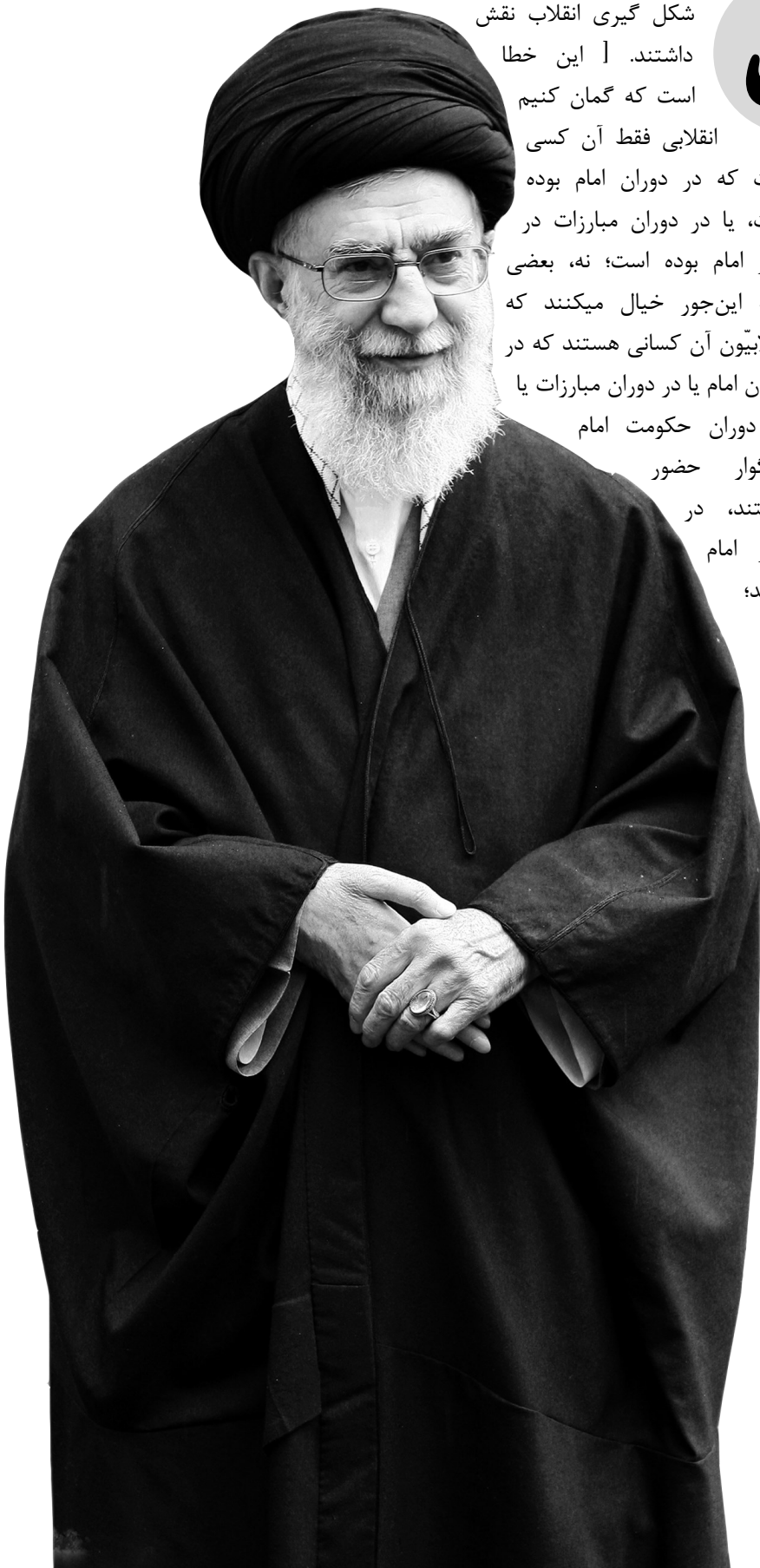
نه،

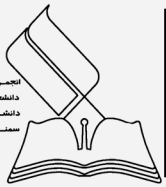
اگر

انقلاب سال ۵۷ یک تحول سیاسی فرهنگی بسیار بزرگ در تاریخ ایران و البته جهان بود. انقلابی که با موارد مشابهش در کشور های دور و نزدیکی مثل فرانسه و شوروی و الجزایر و امثالهم تفاوت های اساسی داشت. انقلابی که به اعتقاد میشل فوکو اندیشمند فرانسوی، «روح یک جهان بی روح بود». اما با گذشت قریب به چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی، بحث ها و مسائل و سوالات زیادی درباره مفهوم «انقلاب»، «انقلابی بودن» و «انقلابی گری» مطرح است.

طی سال های گذشته علامت سوال مهمی شکل گرفته است که انقلاب اسلامی ای که در زمستان ۵۷ محقق شد و نظامی را سرنگون کرد و نظامی چون جمهوری اسلامی را پدیدآورد، آیا پایان یافته است؟ در همین زمینه برخی می گویند دوره انقلابی گری تمام شده است. می گویند انقلاب کردیم تا به جمهوری اسلامی برسیم و دیگر نباید به گذشته رجعت کنیم؛ حال آنکه در نگاه اصیل، جمهوری اسلامی مظهر انقلاب است و میزان موفقیت آن، در تطبیق هر چه بیشتر با آرمان های انقلابی است. [اما تا امروز به برکت حرکت در جهت انقلاب، دستاوردهای زیادی پیدا کرده ایم ... بعد از رحلت امام، ما هرجا انقلابی عمل کردیم پیش رفتیم و هرجا از انقلابی گری و حرکت جهادی غفلت کردیم، عقب ماندیم و ناکام شدیم].^(۱)

اما مسئله دیگری که درباره کلید واژه «انقلابی گری» مطرح است، انحراف در تعریف آن است. برخی تلقی خاصی را از انقلابی گری دارند و دایره انقلابی بودن را محدود می کنند به کسانی که از ابتدا در





پروپاتال‌ها خواهیم بود. انقلاب مال همه است؛ جوانها انقلابی‌اند و میتوانند انقلابی باشند ... میتوانند یک جوان امروز از من سابقه‌دار در انقلاب، انقلابی‌تر باشد ... انقلاب یک شطّ جاری است و همه‌ی کسانی که در طول تاریخ با این ممیّزات حضور دارند و تلاش میکنند انقلابی‌اند، ولو امام را ندیدند؛ مثل اغلب شما جوانها. برخی دیگر هم هستند که انقلابی‌گری را مترادف و هم تراز با مفاهیمی چون «افراطی‌گری»، «تندروی»، «پرخاشگری» و «هرج و مرج» می‌دانند. [این هم خطا است که ما خیال کنیم اگر گفتیم فلانی انقلابی است، یعنی فلانی افراطی است؛ یا وقتی میخواهیم اشاره کنیم به انقلابی‌ها و انقلابیون، تعبیر افراطی را به کار ببریم؛ نه، این خطا است. انقلابی‌گری به معنای افراطی بودن نیست. این دوگانه‌هایی که سوغات بیگانه‌ها و حرف دشمنان ایران است، نباید در ایران و در فرهنگ سیاسی ما جا باز کند؛ آنها تقسیم میکنند مردم را به تندرو و میانه‌رو. بحث تندرو و کندرو نداریم. انقلابی را میگویند تندرو، غیر انقلابی را میگویند میانه‌رو! این یک دوگانه‌ی بیگانه است، آنها اینها را در رادیوهاشان، در تبلیغاتشان، در اظهاراتشان تکرار میکنند، ما این را نباید تکرار بکنیم. انقلابی، انقلابی است.]

حال باید تعریف مشخصی از انقلابی‌گری ارائه کرد و شاخصه‌های آن را شمرد. [پنج شاخص انقلابی بودن عبارتند از: شاخص اوّل، پایبندی به مبانی و ارزشهای اساسی انقلاب. مبانی اساسی ما همان مبانی امام راحل است ... اگر این پایبندی به مبانی وجود داشت، حرکت، حرکت مستمر و مستقیم خواهد بود. در تندباد حوادث این حرکت تغییر پیدا نمیکند... نقطه‌ی مقابل این پایبندی عمل‌گرایی افراطی است. یعنی هر روزی به یک طرف رفتن، هر حادثه‌ای انسان را به یک طرف کشاندن؛ شاخص دوم،

هدفگیری آرمان‌های انقلاب و همت بلند برای رسیدن به آنهاست. بعضی سعی می‌کنند جامعه و جوان‌های ما را دچار ناامیدی کنند. بگویند آقا فایده ندارد! نمیشود! نمی‌رسیم! ... شاخص دوم این است که هرگز منصرف نشویم از رسیدن به آن اهداف بلند و آرمان‌های بلند. تسلیم نشویم در مقابل فشارها؛ شاخص سوم، پایبندی به استقلال همه‌جانبه‌ی کشور، استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی، استقلال فرهنگی - که مهم‌تر از همه است - و استقلال امنیتی است. استقلال سیاسی معنایش این است که ما در زمینه‌ی سیاسی فریب دشمن را نخوریم... استقلال فرهنگی که از همه مهم‌تر است در این است که سبک زندگی را سبک زندگی اسلامی ایرانی انتخاب بکنیم... استقلال اقتصادی هضم نشدن در هاضمه‌ی اقتصاد جامعه جهانی است؛ شاخص چهارم، حساسیت در برابر دشمن و کار دشمن و نقشه‌ی دشمن و عدم تبعیت از آن است. باید دشمن را شناخت، نقشه او را فهمید، از تبعیت دشمن سر باز زد؛ این شاخص چهارم، این عدم تبعیت را قرآن، جهاد کبیر نام نهاده است؛ شاخص پنجم، تقوای دینی و سیاسی که این بسیار مهم است. اینکه ما عرض کردیم که باید به آرمان‌ها پابند بود، اسلام اینها را از ما خواسته است. یک تکلیف دینی است و رعایت آن تقوای دینی است. تقوای سیاسی هم همراه همین است؛ تقوای سیاسی یعنی انسان از لغزشگاه‌هایی که دشمن می‌تواند از آن استفاده بکند پرهیز بکند. این پنج شاخص اگر در کسی وجود داشته باشد، قطعاً انقلابی است؛ حالا درجات انقلابی بودن، همان‌طور که عرض کردیم، مختلف است.]

فی الحال که شاخصه‌های انقلابی بودن و انقلابی‌گری مشخص و ایضاً نتیجه هم بر این شد که دوره انقلابی‌گری تمام نشده و باید همچنان انقلابی ماند، سوال پیش می‌آید که نسبت این مفهوم با کارآمدی و پیشرفت

مدنظر جمهوری اسلامی چیست؟ اساساً یک جامعه انقلابی چه الگویی را برای پیشرفت خود باید برگزیند که نهایتاً بتواند کارآمدی خود را ثابت کند؟

می‌توان گفت که از بین نسخه‌های مختلفی که برای پیشرفت وجود دارد نسخه «پیشرفت درونزا» «بهترین الگو برای جمهوری اسلامی است که می‌تواند آن را پیاده سازی کند. پیشرفت درون‌زا؛ پیشرفتی همه جانبه در صفحه‌ی مختصات کمی و کیفی بدون از بین رفتن معنویت و اخلاق و برای رسیدن به تعالی و کمال است و سه پایه اصلی دارد. ۱. اقتصاد مقاومتی: اولین قسمت از پیشرفت درون‌زا است که با ایجاد چهار حلقه و زنجیر کردن آنها به یکدیگر حاصل می‌شود؛ حمایت مردم از تولید داخلی؛ حمایت دولت از تولید داخلی، تغییر الگوی مصرف و پایین آوردن مصرف کالا، اتصال شرکت‌های دانش‌بنیان به بنگاه‌های تجاری و تولید محصول است ۲. رشد و تولید علم: تکیه بر پیشرفت علمی و تولید علم در کشور که مبتنی بر حل مشکلات و نیازهای کشور باشد دیگر پایه این پیشرفت را شکل می‌دهد. آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد شکل دهی اقتصاد دانش بنیان مبتنی بر شرکت‌های دانش بنیان است که مسائل آنها مبتنی بر مشکلات و نیازهای درونی نظام تعریف می‌شود و در نهایت دستاورد های علمی آن نیز به تولید انبوه و تولید ثروت در کشور می‌انجامد. ۳. فرهنگ ایرانی اسلامی: توجه به باور «مأمی توانیم»، روحیه جهادی، امید آفرینی و تکیه بر شاخصه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی که عبارتند از: خداشناسی، جاودانگی فرهنگ اسلامی، جامع‌الاشرف بودن، سازندگی و تحرک، وحدت و یکپارچگی می‌تواند مثمر ثمر یابد. در این میان میدان دادن به جریان‌های مومن فرهنگی و شکل دهی قرارگاه‌های فرهنگی می‌تواند پایه‌های فرهنگ اسلامی را در کشور تقویت کند که به

طرق اولی پیشرفت درون را تقویت می کند. [علاج کار کشور عبارت است از بیداری مردم، حفظ انگیزه های ایمانی مردم، به کار گرفتن جوانان پُرانگیزه و مؤمن، و تقویت درونی کشور؛ این تنها راه است. ملت ایران باید از درون قوی بشود؛ اقتصادش قوی بشود، علمش قوی بشود، دستگاه های مدیریتی اش قوی بشود و بالاتر از همه، ایمانش روزبه روز قوی تر بشود. این راه علاج است؛ این همان راهی است که تا امروز ملت ایران رفته است. و دشمنانی میخواستند این انقلاب را، آن روزی که یک نهال باریکی بود از زمین بکنند و نابود کنند و نتوانستند، امروز همان نهال باریک تبدیل شده است به یک درخت تناور: كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبَّهَا؛ امروز انقلاب این است.]

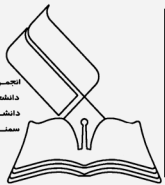
در مدل پیشرفت درونزا عدالت یک ارزش درجه یک است که دو کارکرد دارد، اول آن که عامل پیشرفت است، اگر توجه شود عدالت یعنی ایجاد فرصت برای شکوفایی استعداد های همه آحاد جامعه؛ در این صورت پیشرفت همگانی شده و زمینه ای فراهم می شود که همه بتوانند در مسیر پیشرفت قرار بگیرند. در ثانی عدالت شاخص نیز هست و در اینجا تفاوت عمده با گروهی وجود دارد که عدالت را شاخص نمی دانند و پیشرفت را صرفاً در رفاه معنا می کنند و البته خود در برخورداری منابع، مردم را به شهروندهای ۱ و ۲ و ۳ تقسیم و له شدن قشر مستضعف در زیر چرخ های توسعه را تجویز می کنند و راه حلشان برای ریشه کن کردن مشکل گور خوابی، عمیق کردن آنان است. [اما طبق برخی از سیاست هایی که امروز در دنیا رایج است و طرفداران زیادی هم دارد، نیستیم که صرفاً به رشد تولیدات و رشد ثروت در کشور فکر کنیم و به عدالت در کنار آن فکر نکنیم، نه این منطق ما نیست. نوآوری نظام ما همین است که می خواهیم عدالت را با توسعه و با

رشد اقتصادی در کنار هم و باهم داشته باشیم ... به نظر ما عدالت، کاهش فاصله های طبقاتی است، کاهش فاصله های جغرافیایی است. این جور نباشد که اگر منطقه ای در نقطه ای جغرافیایی دور از مرکز کشور قرار گرفته است، دچار محرومیت باشد اما آنجایی که نزدیک است، برخوردار باشد. این عدالت نیست. هم فاصله های طبقاتی باید برداشته شود، فاصله های جغرافیایی باید برداشته شود و هم برابری در استفاده ای از امکانات و فرصت ها باید به وجود آید.]

در مقابل نسخه پیشرفت درونزا، عده ای که این مدل را نمی پسندند، مهم ترین نقدشان به این مدل آن است که راه های ارتباطی با سایر کشور ها بسته می شود و در آن صورت باید در مقابل قدرت های بزرگ و البته استکبار وارد چالش شد و مدل پیشرفت درونزا که متکی به اقدام و عمل انقلابی است را غیر عقلانی معرفی می کنند. [اینکه ما خیال کنیم رونق اقتصاد کشور صرفاً با سرمایه گذاری خارجی تأمین میشود، خطا است. سرمایه گذاری خارجی البته چیز خوبی است اما مهم تر از سرمایه گذاری خارجی، فعال کردن ظرفیتهای درونی و داخلی است. اینکه ما همه چیز را موکول کنیم به اینکه خارجی ها بیایند اینجا سرمایه گذاری کنند، نه. گاهی گفته میشود که فناوری های نو را می آورند؛ خیلی خوب، عیبی ندارد؛ موافقیم که فناوری نو را بیاورند؛ البته اگر بیاورند! ... من هیچ وقت نگفتم دور کشور حصار بکشیم، اما این درون زایی را فراموش نکنید؛ اگر اقتصاد ملی از درون نجوشد و فوران نکند، به جایی نخواهد رسید. بلکه، تعامل با دنیا در زمینه های اقتصادی خیلی خوب است اما تعامل هوشمندانه و تعاملی که معنایش درون زایی اقتصاد باشد. راهش این است که ملت بایستد، مسئولین بایستند و آگاهانه و هوشیارانه حرکت کنند بعضی عقلانیت را در این میدانند و میگویند که چالش با قدرتها

هزینه دارد، بلکه چالش هزینه دارد، اما سازش هم هزینه دارد. شما ملاحظه کنید دولت سعودی برای اینکه با رئیس جمهور جدید آمریکا بتواند سازش بکند، مجبور میشود بیش از نیمی از ذخایر موجودی مالی خودش را در خدمت هدفها و طبق میل آمریکا هزینه کند. اینها هزینه نیست؟ سازش هم هزینه دارد. چالش اگر عقلانی باشد، چالش اگر منطبق با منطق باشد، اگر با اعتماد به نفس باشد، هزینه اش بمراتب کمتر از هزینه ی سازش است. این جور نیست که قدرتهای توطئه گر و قدرتهای متجاوز به یک حدی قانع باشند؛ یک حدی را مشخص میکنند، وقتی شما در آن حد عقب نشینی کردید، تازه یک حرف جدید مطرح میکنند، یک ادعای جدید و یک مطالبه ی جدید مطرح میکنند، شما را باز با همان فشارها مجبور میکنند این مطالبه ی جدید را هم بهشان بدهید؛ و این سلسله همین طور ادامه پیدا خواهد کرد؛ این متوقف نمیشود. انقلابیگری یعنی مسئولین کشور، هدفشان را راضی کردن قدرتهای مستکبر قرار ندهند؛ مسئولان کشور، هدفشان را راضی کردن مردم، به کار گرفتن نیروهای داخلی، تقویت عناصر فعال در داخل کشور قرار بدهند؛ این انقلابیگری است. معنای انقلابیگری این است که کشور و مسئولان، تسلیم هیچ زورگویی ای نشوند، دچار انفعال نشوند، دچار ضعف نفس نشوند؛ نه زورگویی و قلدری را از طرف مقابل قبول کنند، نه فریب او را بخورند چون قدرتها با وجود اینکه زورگویند و قلدرند و دستشان پُر از اسلحه است، از فریب هم دریغ نمیکنند؛ آنجایی که ممکن باشد، اهل خدعه و فریب و دور زدن و این حرفها هم هستند. اینها معنای انقلابیگری است.]

پی نوشت: ۱. عبارات داخل براکت [] برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی است.



دوپینگ معنوی

اتصال مطلوب منطق و عاطفه

اولین عنصر و مؤلفه‌ای که می‌توان در این رابطه به آن اشاره کرد این است که هیئت مذهبی به معنای واقعی، میان «شور» و «شعور» حسینی ارتباط برقرار می‌کند. در واقع در این هیئت شور در مقابل شعور یا شعور در مقابل شور قرار نگرفته و رنگ نمی‌بازد بلکه در پیوند با هم، عاطفه و منطق عزاداران را تقویت می‌کنند.

رهبر معظم انقلاب نیز در این باره می‌فرماید: «اولاً اساس حرکت عمومی تشیع علاوه بر منطق قوی بر عواطف بود. از روز اول تا امروز در کنار عقل، عشق حضور جدی داشت؛ برای همین هم حرکت تشیع نابود نشد یعنی از بین نرفت والا باید صد مرتبه در امواج متلاطم سیاست‌های متعرض و عنان‌آلود نابود شده بود. منطق قوی است. یعنی صرف عواطف نیست، اما منطق تنها هم نیست. عواطف هم با آن درآمیخته است. این از آن جاهایی است که عقل و عشق با هم می‌سازد.» (۱۳۸۱/۷/۲۰)

هیئت عزاداری به مثابه پایگاه اطلاع‌رسانی و بصیرت‌افزایی

ویژگی دیگر هیئت عزاداری مطلوب، غنای محتوای سخنرانی و معرفت‌افزایی مخاطبان است. در حقیقت هیئت مطلوب می‌توان به مثابه یک پایگاه اطلاع‌رسانی در جهت گسترش ارزش‌های قرآنی و آرمان‌های اهل بیت (ع) عمل کند و از همین جهت است که علما و بزرگان دین بر ارائه مطالب مستند، منطقی و به دور از واقعیت و خرافه تأکید دارند، زیرا اشکی که بر اساس داستان‌سرایی‌های بیهوده و بی‌محتوا جاری

شود به عمق قلب نفوذ نمی‌کند و در نهایت به معرفتی نسبت به امام حسین (ع) و آرمان‌هایش نیز منجر

نمی‌شود. به همین جهت رهبر معظم انقلاب درباره اهمیت منبر در مجالس عزاداری می‌فرماید: «گاهی روضه‌خوان‌ها روضه‌هایی می‌خواندند که معلوم بود غلط است، معلوم بود خلاف است، اما می‌خواندند؛ برای اینکه حالا چهار نفر مستمع دلشان بسوزد و گریه کنند. مگر به هر قیمتی باید این کار را کرد؟ حادثه را بیان کنید؛ با هنرمندی بیان کنند تا مردم

بشود و منقلب بشود، نه اینکه خلاف بگویند. حالا هم می‌شنوم، منبری مداح منبر خطاب به

در عین اینکه ریختن اشک و به اوج رسیدن احساسات در عزای امام حسین (ع) دارای ارزش است اما آگاهی و معرفتی که منجر به بروز این احساسات پاک می‌شود از اهمیت بیشتری برخوردار است.

برای غلیان احساسات. در عین اینکه ریختن اشک و به اوج رسیدن احساسات در عزای امام حسین (ع) دارای ارزش است اما آگاهی و معرفتی که منجر به بروز این احساسات پاک می‌شود از اهمیت بیشتری برخوردار است.

هیئت مذهبی مطلوب، سیاسی است

نه سیاست‌زده، نه بی‌تفاوت به سیاست ویژگی بعدی این است که هیئت مذهبی و مجلس عزاداری امام حسین (ع) فی‌نفسه سیاسی است، اما سیاستی که اهل بیت (ع) و خود امام حسین (ع) آن را تعریف و تبیین می‌کنند. سیاستی که منطبق بر قرآن و سیره پیامبر (ص) به حقوق مردم توجه داشته، در مقابل ظلم سر خم نکرده و به دنبال اعتلا و حاکم ساختن ارزش‌های الهی است.

در چنین سیاستی جناح، گروه، قبیله، نسب و رتبه جایگاهی ندارد و هرکسی که معتقد به این اصول و مبانی باشد، از هر گرایش سیاسی و فکری، در جرگه یاران امام قرار می‌گیرد. لذا هیئت مذهبی مطلوب سیاسی و نه سیاست‌زده است و سیاست آن نیز برگرفته از همان

ارزش‌هایی است که برای آن چنین مجالسی و محافلی را برپا کرده است. به همین جهت چنین مجلسی آلوده به مسائل و اغراض سیاسی روزمره و حب و بغض‌های جناحی نشده و براساس نیت نفسانی به شبیه‌سازی کاریکاتوری دوران امام حسین (ع) با شرایط داخلی امروز نمی‌پردازد بلکه معیارها و ملاک‌ها را برای مردم بیان کرده و این مردم هستند که خود آگاهانه به تطبیق آنها با شرایط امروز داخلی و بین‌المللی پرداخته و جبهه دوستان و دشمنان را تشخیص می‌دهند.

امیرالمؤمنین (ع) می‌کند و می‌گوید آقا هرچه داری از امام حسین (ع) داری! شما فکرش را بکنید! این چه حرفی است و این چه مهمل‌گویی است که کسی این‌جور درباره امیرالمؤمنین حرف بزند؟ امام حسین (ع) هرچه دارد از امیرالمؤمنین دارد، امام حسین (ع) هرچه دارد از پیغمبر دارد؛ چرا نمی‌فهمند این معانی و این مسائل را؟ آن وقت ادعا هم دارند، هرچه هم به دهندشان بیايد می‌گویند؛ یعنی اینها را خیلی باید به‌نظر من بزرگ بشمریم» (۱۳۹۲/۸/۲۰)

به عبارتی منبر و سخنرانی، کلاس درسی برای افزایش بصیرت است نه صرفاً فرصتی

مسئله انقلابی، یک مسئله اسلامی، یک معرفت قرآنی را می‌گنجانید؛ او وقتی تکرار می‌کند، در ذهن او ملکه می‌شود؛ این خیلی بالارزش است، کاری است که هیچ‌کس دیگر غیر از شما نمی‌تواند این کار را بکند؛ یعنی هیچ رسانه‌ای واقعاً قادر نیست که این جور معارف الهی را با جسم و جان و فکر و روح و احساس و عقل و مانند اینها آمیخته کند.»

بی‌تفاوت به سیاست و مسائل روز است نه آلوده به اغراض سیاسی، بلکه تبیین‌کننده سیاست حسینی است که همان سیاست مدنظر قرآن است.

محوریت قرآن؛ ویژگی بنیانی هیئت عزاداری انقلابی

نکته آخر و مهمی که یک هیئت مطلوب عزاداری باید به آن توجه کند، اهمیت دادن به قرآن یا به تعبیر رهبری انقلاب «قرآن‌خوانی و معارف قرآنی» است. این مسئله نیز برگرفته از خود سیره امام حسین(ع) است که در شب عاشورا باز هم تلاوت قرآن را ترک نکردند و این نشان دهنده این است که قیام امام حسین(ع) نمی‌تواند جدا از قرآن باشد و اتفاقاً این قیام با فهم دقیق قرآن میسر بود و به همین جهت است که رهبر انقلاب بر این مسئله تأکید کرده و فرمودند: «چقدر خوب است که در این نوحه‌خوانی‌ها مضامین اسلامی، مضامین انقلابی، مضامین قرآنی گنجانده بشود؛ یک وقت هست که سینه می‌زنند و صد بار با تعبیرات مختلف مثلاً می‌گویند «حسین وای»، خب این یک کاری است اما هیچ فایده‌ای ندارد و هیچ چیزی از «حسین وای» انسان نمی‌فهمد و یاد نمی‌گیرد. یک وقت هست که شما در همین مطلبی که عزادار تکرار می‌کند و حرفی که با آن سینه می‌زند، با زبان نوحه و با زبان شعر، یک مسئله روز، یک

از طرفی این سخن که هیئت نباید سیاسی باشد نیز خطر دیگری است که هیئت‌های عزاداری و نفس سوگواری امام حسین(ع) را تهدید کرده و آن را به یک مراسم بی‌هدف که در آن صرفاً تاریخ عاشورا، مظلومیت امام حسین(ع) و یارانش و

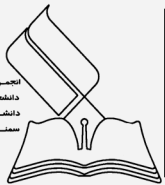
یزیدیان جفايات جبهه بيان شود تنزل داده و از محتوا و هدف تهی می‌سازد.

چنین هیئتی را می‌توان هیئت سکولار نامید که مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند:

«هیئت‌ها نمی‌توانند سکولار باشند؛ هیئت امام حسین سکولار ما نداریم! هرکس علاقه‌مند به امام حسین است، یعنی علاقه‌مند به اسلام سیاسی است، اسلام مجاهد است، اسلام مقاتله است، اسلام خون دادن است، اسلام جان دادن است؛ معنای اعتقاد به امام حسین این است. اینکه آدم در یک مجلس روضه یا هیئت عزاداری مراقب باشد که نبادا وارد مباحث اسلام سیاسی بشود، این غلط است. البته معنای این حرف این نیست که هر حادثه سیاسی در کشور اتفاق می‌افتد، ما باید حتماً در مجلس روضه آن را با یک گرایش خاصی - حالا یا این طرف، یا آن طرف - بیان کنیم و احیاناً با یک چیزهایی هم همراه باشد؛ نه، اما فکر انقلاب، فکر اسلام، خط مبارکی که امام (رضوان الله علیه) در این مملکت ترسیم کردند و باقی گذاشتند، اینها بایستی در مجموعه‌ها و مانند اینها حضور داشته باشد.» (همان)

به عبارت بهتر، هیئت مذهبی انقلابی و مطلوب، نه سیاست‌زده است نه سکولار، نه





تأثیر جنبش‌های دانشجویی

جنبش‌های دانشجویی به ایده‌ها و فعالیت‌های گروهی دانشجویان گفته می‌شود که در اعتراض‌های اجتماعی دخالت دارند. تاریخ جنبش‌های دانشجویی به بلندای تاسیس دانشگاه‌ها است. در ادامه مختصراً به بررسی تاریخ جنبش‌های دانشجویی مهم چند کشور و تأثیرات آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱. جنبش دانشجویی آمریکا: اعضای انجمن دانشجویان دموکراتیک به عنوان یکی از مهم‌ترین جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ تظاهرات‌های گسترده‌ای را در مخالفت با جنگ ویتنام به راه انداختند که مهم‌ترین آن در دانشگاه ایالت کنت در ماه می ۱۹۷۰ بود. در جریان این تظاهرات پلیس به سوی دانشجویان شلیک کرد که بر اثر آن چهار دانشجو کشته و ده‌ها نفر مجروح شدند. این تظاهرات سرآغاز اعتراض‌های گسترده دانشجویان خشمگین در سراسر کشور بود. جنبش‌های دانشجویی در آمریکا در دهه ۱۹۸۰ شکلی نفولیرال به خود گرفت و جنبش‌های دانشجویی دهه ۱۹۹۰ عموماً اعلام مخالفت با شیوه‌های استاندارد آزمون و آموزش و هم‌چنین مسائل پیچیده‌تری مانند ارتش و تأثیر آن بر آموزش بود و سرانجام جنبش گسترده ضد جهانی شدن در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد.

۲. جنبش دانشجویی فرانسه: که برای نخستین بار در سال ۱۹۰۷ با نام انجمن ملی دانشجویان فرانسه و از چند سازمان

دانشجویی کوچک تشکیل شد را با کمی مسامحه می‌توان با نفوذترین سازمان‌های دانشجویی عرصه سیاسی فرانسه خواند. انجمن ملی دانشجویان به رغم فراگیری در سراسر دانشگاه‌های فرانسه تا پیش از جنگ جهانی اول هیچ نقش چشم‌گیری نداشت چرا که دانشجویان در این دوره اغلب از خانواده‌های طبقه مرفه بودند. آن‌ها در واقع هیچ مناسباتی با دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی روز جامعه نداشتند. حدود ۶۰ سال بعد اما طبقه مرفه در دانشگاه‌ها به یک اقلیت تقلیل یافته و

تغییرات بنیادینی در قشر تحصیل کرده فرانسه ایجاد شد. بخش عمده‌ای از جوانان طبقه متوسط با نگرانی‌های روز افزون درباره‌ی آینده سیاسی و اقتصادی خود وارد دانشگاه شده بودند و به این ترتیب انجمن ملی دانشجویان فرانسه نیز کارکرد‌های جدیدی یافته بود. نقطه اوج جنبش‌های دانشجویی اما به سال ۱۹۶۸ میلادی باز می‌گردد جنبشی اعتراضی که موفق شد تا از راهروهای دانشگاه به خیابان آمده و ظرف یک هفته میلیون‌ها فرانسوی را به میدان مبارزه بکشاند. با این حال درباره‌ی جنبش ۱۹۶۸ فرانسه عقاید متفاوت و گاه متضادی مطرح می‌شود به طوری که برخی آن را گسترش دامنه‌ی آزادی و شکوفایی و بالندگی انقلاب کبیر فرانسه می‌خواندند و عده‌ای هم آن را غوغای عوام، روان‌پریشی توده‌ای یا کارناوال نامیدند.

۳. ما در ایران: تشکل‌های اسلامی دانشجویان اصلی‌ترین شاخه‌ی فعالیت‌های دانشجویی به شمار می‌آیند. به ویژه همزمان با اوج‌گیری نهضت و پس از پیروزی انقلاب نقش مضاعف یافته و بار اصلی فعالیت‌های علنی دانشجویی را بر دوش داشته است. مقام معظم رهبری بارها و بارها از این نقش اساسی یاد کرده‌اند و به تحلیل و تبیین حرمت آن پرداخته‌اند و از منظرها و زاویه‌های مختلف بر ضرورت استمرار فعالیت‌های تشکل‌های اسلامی تأکید داشته‌اند از جمله می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

تبلیور نقش هدایتگری: رهبری معظم انقلاب موکداً بر جایگاه هدایتگری نسل دانشجو تأکید ورزیده‌اند و آن را از دانشجویان طلبیده‌اند. بی‌تردید حرکت‌های انفرادی دانشجویی نمی‌تواند چندان نقش چشمگیری را در هدایت اجتماعی داشته باشد. آحاد دانشجویان در محیط‌های کوچک ارتباطی خود می‌توانند تأثیر گذاری کنند اما اگر بخواهند تأثیرات بزرگ و عمیقی را در سطح جامعه و

کشور داشته باشند قطعاً به تنهایی نمی‌توانند و باید تشکیل یه گروه یا تشکلی را بدهند. مقام معظم رهبری در سخنی می‌فرمایند: ”من به نقش انجمن‌های اسلامی هم بسیار معتقد و مدعن هستم. انجمن‌های اسلامی اساسی‌ترین قسمت‌هایی هستند که می‌توانند اسلام را به دانشگاه‌ها بیاورند. این چند نفر جوانی که به عنوان انجمن اسلامی در این دانشکده یا در این دانشگاه مشغول کار هستند حتی گاهی نقششان از استاد و از مدیر و از مسئولان موثرتر و قوی‌تر و نافذتر است. این را قدر بدانیم.“



من به نقش انجمن‌های اسلامی هم بسیار معتقد و مدعن هستم. انجمن‌های اسلامی اساسی‌ترین قسمت‌هایی هستند که می‌توانند اسلام را به دانشگاه‌ها بیاورند.

دانشجویی در ایجاد نشاط سیاسی در کشور نقش بسزایی را ایفا می کنند .

همچنین با هوشیاری خود در مواقع لزوم به کمک نظام می آیند برای مثال در سال ۸۷ در دیدار دانشجویان با رهبر معظم انقلاب یکی از اعضای اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور سخنرانی می کنند و در آنجا به جعلی بودن مدرک دکترای وزیر کشور وقت اشاره می کنند و همین موضوع از طرف خود اتحادیه دانشجویان پیگیری می شود و با تلاش هایی که انجام می دهند بالاخره نتیجه حاصل می شود و این شخص از کار برکنار می شود.

تسخیر لانه جاسوسی و پیگیری مدرک دکترای وزیر کشور فقط جزء ای از دریای بی کران نقش آفرینی تشکل های دانشجویی در سطح کشور است. اما باید توجه داشته باشند که درگیر تعارفات و جناح های سیاسی نشوند.

یکی از آفت های هر جامعه ای این است که مردم آن جامعه خودشان را دست

کم



دانشجویی

در ایران پس از انقلاب و تسخیر لانه جاسوسی عوض شد و می توان گفت که روی این تشکل ها بیش از پیش حساب می کردند. رهبر معظم انقلاب نیز در سخنرانی های خود در دیدار با دانشجویان به نقش آفرینی و تاثیرات مثبت تشکل های دانشجویی اشاره می کنند و از اهمیت فعالیت های آنان سخن به میان می آورند. تشکل های

بگیرند و اعتماد به نفس نداشته باشند در این صورت است که دیگر امیدی به رشد و شکوفایی در آن جامعه نیست.

بگیرند و اعتماد به نفس نداشته باشند در این صورت است که دیگر امیدی به رشد و شکوفایی در آن جامعه نیست.

جنبش های دانشجویی در ایران نیز سابقه ای طولانی دارند و تقریباً چند سال پس از تاسیس اولین دانشگاه ایران یعنی دانشگاه تهران فعالیت های خود را آغاز کردند. پیش از انقلاب اسلامی تشکل های مختلفی با اعتقادات مختلف در دانشگاه ها فعال بودند مانند تشکل های کمونیستی ، مارکسیستی و اسلامی. از تشکل های دانشجویی اسلامی می توان به عنوان یکی از

مهم ترین عوامل

عشق سیاسی

بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شما دانشجویان؛ چه دختر، چه پسر روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دستهایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند.



مانیاده ایم یک حکومتی را بگیریم که حالا اگر
این حکومت یا وکالت و وزارت زمانی
برای ما ارزش دارد که بتوانیم
این جامعه اسلامی را ایجاد کنیم.
اگر توانستیم این کار را بکنیم وکالت
و وزارت برای ما هیچ ارزشی نخواهد داشت.

شرید عبدالحمید دیالمه



پاسخ به چند شبهه

شبهه ۱: از کجا معلوم که عالم خدایی دارد؟ دلیل عقلی بیاورید.

ابتدا باید با سه اصطلاح واجب الوجود، ممکن الوجود و ممتنع الوجود آشنا بشویم. واجب الوجود: موجودی که وجود و هستی برایش ضرورت دارد و باید همیشه باشد. ممکن الوجود: موجودی که نه وجود برایش ضرورت دارد و نه عدم. ممتنع الوجود: آنچه که بودنش محال است. مثل اینکه بگوییم: عدد ۲ فرد است نه زوج.

با کمی تأمل متوجه می شویم که هرآنچه در عالم هستی است نمی تواند از دو حال خارج باشد: یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. همچنین با قدری تأمل می فهمیم که ممکن الوجود در بوجود آمدنش محتاج به غیر خودش است چونکه زمانی نبوده و بعد بوجود آمده است. حال، یک موجود را در عالم فرض می کنیم و نام این موجود را ۱ می گذاریم. این موجود اگر واجب الوجود باشد پس وجود خداوند اثبات می شود. و اگر موجود ۱، ممکن الوجود باشد پس در بوجود آمدنش محتاج به موجود دیگری خواهد بود. نام این موجود دیگر را هم ۲ می گذاریم. اگر موجود ۲ واجب الوجود باشد پس وجود خداوند اثبات می شود. و اگر موجود ۲ ممکن الوجود باشد در بوجود آمدنش محتاج به موجود دیگری خواهد بود. نام این موجود دیگر را هم ۳ می گذاریم. اگر قرار باشد موجودات بعدی همینطور ممکن الوجود باشند موجود ۳ محتاج ۴ و آن هم محتاج ۵ خواهد شد و همینطور تا بی نهایت ادامه خواهد یافت که اصطلاحاً به آن «تسلسل» گفته می شود و تسلسل نیز عقلاً باطل است چونکه اگر قرار باشد همینطور

از یک واجب الوجود بودن و یک ممکن الوجود بودن. و این هم باطل است چونکه اولاً ثابت شد که خداوند واجب الوجود است نه ممکن الوجود و ثانیاً ثابت شده که خداوند بسیط است نه مرکب. چونکه مرکب همیشه محتاج به اجزایش است.

دلیل سوم: که از دلائل معروف نیز می باشد همان برهان نظم است. یعنی نظم واحدی که در عالم ملاحظه می شود دلالت بر ناظم و آفریننده واحدی می کند.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا الْأَنْبِيَاءُ» ترجمه: اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدايان دیگری بود، فاسد می شدند و نظام جهان به هم می خورد.

شبهه ۳: شما با این علم محدود بشر، چگونه جهان نامحدود را منظم و حکیمانه می دانید؟ مگر به تمام اسرار خلقت آشنا هستید؟! این جهان تا آنجا که علم ثابت کرده دارای نظم حکیمانه ای است. همین اندازه نیز برای اثبات وجود خداوند کافی است. مثل اینکه شما چند صفحه از یک کتاب قطور و ضخیمی را مطالعه کنید و در همین چند صفحه حقایق و اسرار زیادی بیابید اما موفق به مطالعه بقیه صفحات این کتاب نشوید. به هر حال از همین چند صفحه می توانید پی ببرید که نویسنده این کتاب، علم زیادی داشته است.

شبهه ۴: اگر هر چیزی باید علت و آفریننده ای داشته باشد پس خدا نیز باید علت و آفریننده ای داشته باشد.

هر چیزی غیر از خداوند باید علت و آفریننده ای داشته باشد چون اگر خداوند هم علتی داشته باشد منجر به تسلسل خواهد شد و در شبهه شماره ۱ ثابت شد که تسلسل عقلاً باطل است.

شبهه ۵: خدا پرستان معتقدند که خدا جهان را از عدم آفرید. چگونه عدم می تواند منشأ وجود باشد؟

منظور خدا پرستان این است که جهان نبوده و به وجود آمده نه اینکه عدم، منشأ هستی است بلکه خداوند منشأ هستی است.

ممکن الوجودها تا بی نهایت ادامه پیدا کنند، لازم می آید که هیچ موجودی در عالم بوجود نیاید. برای توضیح مطلب مثالی می زنیم: فرض کنید یک تیم دونده جلوی خط شروع ایستاده اند و آماده دویدن هستند ولی هرکدام از آنها تصمیم گرفته اند تا دیگری ندود او هم شروع به دویدن نکند. اگر همه دونده ها چنین تصمیمی گرفته باشند هیچگاه هیچکدام از آنها شروع به دویدن نخواهند کرد. مسأله ما نیز همینگونه است. یعنی اگر وجود یک موجود مشروط به بوجود آمدن موجود دیگری باشد هیچگاه هیچکدام از موجودات بوجود نخواهند آمد. پس ثابت شد که تسلسل عقلاً باطل و محال است. در نتیجه حتماً باید واجب الوجودی باشد و به عبارت دیگر باید خدایی باشد تا موجودات عالم بوجود آیند. و به همین خاطر است که علمای علم کلام معتقدند که همه موجودات عالم، دارای فقر وجودی اند.

شبهه ۲: از کجا معلوم که خداوند یکی است؟

دلیل اول، دلیل تمانع: اگر دو خدا در عالم تصور کنیم، هرگاه یکی از آنها بخواهد جسم متحرکی بیافریند، پس خدای دوم یا می تواند آن جسم را ساکن کند و یا نمی تواند. پس اگر بتواند، اجتماع نقیضین پیش می آید. یعنی نمی توان یک جسم را در آن واحد هم متحرک فرض کرد و هم ساکن. و اگر نتواند، معلوم می شود که عاجز است. چون نتوانسته اراده خود را موجود کند.

دلیل دوم: اگر خداوند دارای شریک باشد لازم می آید هر دو خدا ممکن الوجود باشند، چون که هر دو در واجب الوجود بودن شریک خواهند بود. پس این دو خدا یا از یکدیگر تمیز داده می شوند و یا تمیز داده نمی شوند. پس اگر تمیز داده نشوند، یکی هستند و این کار لغوی است که عین هم باشند و کوچکترین تفاوتی با هم نداشته باشند. و اگر تمیز داده شوند پس باید وجه تمایزشان امری باشد غیر از واجب الوجود بودن تا دو تا بودن متحقق بشود. و در این صورت لازم می آید هر دو خدا مرکب باشند



احزاب سیاسی در ایران

جایگاه احزاب و جناح های سیاسی در نظام جمهوری اسلامی : اولاً، در نظام اسلامی اصل وجود جناحها و احزاب سیاسی پذیرفته شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متبلور شده است «احزاب و جمعیت ها، انجمن های سیاسی و انجمن های اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند هیچ کس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.» (اصل ۲۶ قانون اساسی). در نظام اسلامی مشارکت در احزاب و عضویت در آنان فی نفسه امری جائز می باشد و آنچه از اهمیت برخوردار است حفظ و تقویت نظام اسلامی از راه مشارکت وسیع مردم در امور اجرایی و قانونگذاری در محدوده اختیاراتی که شارع مقدس به آنها داده است می باشد که یکی از مکانیسم های تحقق آن جناحها و احزاب می باشند، بنابراین جناح ها و احزاب صرفاً جنبه کارآمدی داشته و در این محدوده به انجام وظایف خود می پردازند. از منظر آموزه ها و شریعت اسلامی چون که فرد مسلمان مکلف است که در امور اجتماعی خود مشارکت داشته و نسبت به آن مسؤول می باشد، لذا باید هر اقدام او نیز همراه با شناخت دقیق و آگاهی کامل باشد. بر این اساس معیارهایی را که می توان برای شناسایی یک حزب و جناح

سیاسی ایده ال در نظام اسلامی ترسیم نمود عبارتند از:

۱. آن حزب یا جناح به اصول عقاید اسلامی و احکام و ارزشهای شریعت ایمان داشته و در عمل پای بند باشد و بر اساس آیه «ان الدین عندالله الاسلام» و «من یتبع غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه» نباید از آموزه های اسلام عدول نماید. (آل عمران/۸۵).
۲. هدف آن گروه از خدمت به جامعه اسلامی و حل مشکلات مردم باشد نه کسب قدرت برای پیشبرد منافع گروهی و یا شخصی.
۳. عملکردهای قبل آن حزب و جناح سیاسی در جهت وحدت، امنیت، مصالح، منافع ملی، تحکیم مبانی ارزشی و احکام اسلامی بوده باشد.
۴. پیروی از ولایت فقیه را در گفتار و عمل اثبات نموده باشد «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (نساء، ۵۹).
۵. نسبت به دشمنان اسلام بیگانه ستیز باشد «یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا ابائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون» (توبه/۲۲).
۶. رعایت موازین فقهی، شرعی و اخلاقی در هنگامیکه با احزاب رقیب اختلاف نظر پیدا شود، بدین معنا که به کارگیری ابزارهای مشروع در تبلیغات حزب، تحمل و عدم انکار و تکفیر احزاب اسلامی دیگر، به کار نرفتن شیوه های غیراخلاقی و ظالمانه، همچون بهتان به یکدیگر. این ها همه جنبه معیاری دارند و تا زمانی که انسان اطمینان می دهند که این چارچوب ها و ضوابط را رعایت کنند. بنابراین به مجرد این که بر فرد مسلمان ثابت

شود که حزب مورد علاقه اش این معیار را زیر پا گذاشته و از حق فاصله گرفته و در طریقی غیر از رهبری و مصالح نظام و انقلاب می رود باید از آن حزب یا جناح سیاسی کنار بگیرد. ثانیاً هر چند وجود احزاب و جناح های سیاسی در صورت رعایت ملاک ها و معیارهای اسلامی پذیرفته شده است، ولی نکته مهم این است که مشارکت سیاسی و اجتماعی و انجام تکالیف اجتماعی لزوماً از طریق جناح ها و احزاب نمی باشد. این چنین نیست که اگر کسی در جناح های سیاسی وارد نشد دچار خطا و کجروی شود. خیر، شما می توانید با در دست داشتن معیارها و اصول مربوط به هر عمل اجتماعی که از نظر اسلام مشخص شده حق را از باطل تشخیص داده و همیشه در صراط مستقیم الهی گام بردارید. زیرا خود جناح ها نیز در معرض اشتباه و لغزش می باشد. ثالثاً، از آن جا که فرد مسلمان در مقابل کلیه اقدامات فردی و اجتماعی خود مسؤول می باشد، لذا همیشه باید استقلال خود را حفظ کرده و از تعصبات و قضاوت های جناحی، صنفی و... بپرهیزد و فقط خود را مطیع حق و معیارها و ارزش های الهی و پیروی از خط امام و رهبری که همان خط راستین اسلام است بداند هر چند، در مواردی ممکن است قضاوت شما با دیدگاه حزب همسویی یا تعارض داشته باشد. نتیجه اینکه آنچه که هم اکنون در تفکرات مادی گرایانه و حکومت های سکولار وجود دارد و حزب و دستورات حزبی را به عنوان یک تابو تلقی نموده و کسب قدرت و دستیابی به منافع فردی و گروهی را تنها هدف خود می دانند، پدیده ای منفی و شدیداً مطردو اسلام است. اما اگر حزب و فعالیت های حزبی تا آنجا برای اعضای آن با ارزش باشد که در چارچوب اصول و ارزش های صحیح اخلاقی و دینی بوده و کسب قدرت تنها به عنوان وسیله ای برای خدمت به جامعه و تکامل

جناح، طیفی از نیروهای سیاسی، به راست موسوم شدند. این گروه ابتدا در حوزه ی اقتصاد و سپس در سایر حوزه ها با جناح چپ اختلاف پیدا کردند. طیف راست مخالف دخالت گسترده ی دولت در اقتصاد بود؛ و در همین زمینه ها با دولت مهندس موسوی اختلاف داشت. این گروه در مجلس چهارم و پنجم اکثریت را به دست گرفتند. عمده ترین گروههایی که آنها را به نحوی جزو یا جانبدار راست به حساب می آورند عبارتند از: جامعه روحانیت مبارز، جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه ی قم، تشکلهای اسلامی همسو (یعنی مجموعه ای از گروههای راست، که مهمترین آنها را جمعیت مؤتلفه و جامعه ی اسلامی مهندسان تشکیل می دهد). به طور کلی این گروه بر ولایت مطلقه ی فقیه، حفظ فرهنگ سنتی، مدیریت دینی، اقتصاد

جمهوری اسلامی تجلی کرد و نهایتاً به انحلال هر دو تشکل انجامید. از آن زمان گرایش ها و جناحهای مخالف با یکدیگر، به چپ و راست تقسیم شدند، و این اصطلاح به تدریج محور تقسیم بندی های سیاسی قرار گرفت. در دوره نخست وزیری مهندس موسوی نیروهای موسوم به چپ اکثریت یافتند. این گروه که بعداً به چپ سنتی موسوم شدند، انقلابی، تندرو و رادیکال، ضد آمریکا و اسرائیل، اصول گرا، طرفدار ولایت مطلقه ی فقیه، و خواهان اقتصاد بسته و دولتی بودند. در مجلس سوم اکثریت با این جناح بود. عمده ترین گروههای طرفدار این جناح را مجمع روحانیون مبارز، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و دفتر تحکیم وحدت تشکیل می دادند. در مقابل این

مادی و معنوی تمامی افراد کشور باشد، امری مثبت و با ارزش است. دوم جناح ها و احزاب سیاسی در ایران اسلامی در علوم سیاسی توافقی درباره جناح بندی ها در میان احزاب و گروه ههای سیاسی وجود ندارد و این احزاب و گروه ها و جناح بندی هم خود به این تقسیم بندی ها پایدار نیستند و به تناسب فرهنگ ها و نظام های سیاسی متفاوت هستند. در مورد اطلاق و کاربرد دو اصطلاح چپ و راست در داخل کشور گفتنی است: افزون بر لغزندگی مفهومی این دو اصطلاح، کاربرد آن برای بیان مرزبندیهای سیاسی ایران نیز ناروشن و نارسا به نظر می رسد. با این وجود و با مسامحه در کاربرد آن، از زمان مشروطه می توان رد پای ایدئولوژیها و جناح های چپ و راست را جستجو کرد. پس از انقلاب

نیز این اصطلاح به تدریج در ادبیات سیاسی ایران رایج شد. بعد از عزل بنی صدر نیروهای انقلاب دچار اختلافات داخلی شدند. این اختلاف طور مشخص در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حزب

آزاد و بازار تأکید دارند . در دوره ی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی دو اصطلاح «چپ مدرن» و «راست مدرن» مطرح شد. چپ مدرن جریان است که به دلیل،





بازنگری در اندیشه‌ها و نظرات خود پرداختند. محصول این تأمل، چرخش در بعضی از مواضع رادیکال، و اصلاح و تعدیل بخشی از شعارها و آرمانهای این جناح بود. فضای باز سیاسی و فرهنگی، توسعه‌ی اقتصادی، تنش‌زدایی در سیاست خارجی، تسامح و تساهل در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست جزو شعارهای چپ مدرن است. این گروه طرفدار آزادی بیان و گسترش آزادی‌های سیاسی محسوب می‌شوند. در مقابل، در جناح راست نیز تغییراتی پدید آمد؛ و یکی از نتایج آن منشعب شدن جریانی بود که گاه با عنوان راست مدرن و گاه با نام تکنوکرات‌ها (فن سالاران) و یا مصلحت‌گرایان مطرح می‌شوند. این جریان متشکل از افراد میانه رو جناحهای چپ و راست بود؛ که دیدگاه‌های مشترکی با چپ مدرن داشتند؛ و در مجموع معتقد به اصلاحات سیاسی، و بخصوص اصلاحات اقتصادی، توسعه‌ی فرهنگی، خصوصی‌سازی، و مدیریت علمی و کارشناس‌سالاری‌اند. تعبیر تکنوکرات نیز به همین مناسبت است که این گروه، مانند تکنوکرات‌ها در کشورهای غربی بر افتادن امور به دست فن‌شناسان و گسترش علم و پژوهش تأکید دارند. عمده‌ترین تشکل این گروه، کارگزاران سازندگی است که در مجلس پنجم نقش عمده‌ای ایفا کرد. این گروه با گروه‌های چپ مدرن در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ همگرا شدند. این ائتلاف که از عمده‌ترین شعارهای آنها اصلاحات سیاسی بود، موقعیت چشمگیری نیز در انتخابات به دست آورد. امروزه در چپ مدرن نیز بروز و تمایز گرایشهای تندرو و میانه رو کاملاً مشهود است. در حقیقت اوج این جریان به دهه هفتاد (۸۰-۷۰) به خصوص قبل و بعد از تحولات دوم خرداد اولین بار برخی از مطبوعات (مشخصاً دو هفته‌نامه عصر ما در

شماره‌های ۱۳-۶) و برخی از جریان‌های سیاسی (به خصوص سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در سالهای ۷۶-۷۵-۷۴ این ادبیات را رایج ساختند. با این مقدمه به توضیح اصطلاحات زیر می‌پردازیم:

الف. رسالتی این جریان منسوب به روزنامه رسالت است. پیدایش این جریان از سال ۱۳۶۴ آغاز و با تأسیس بنیاد و روزنامه رسالت در سال ۱۳۶۶ رسمیت یافت. مخالفت با دولت میرحسین موسوی (نخست وزیر ۱۳۶۸-۱۳۶۰)، اعتقاد به بخش خصوصی و بازار مهمترین ویژگی بارز این جریان در آن سال‌ها محسوب می‌شد. این جریان در دولت، مجلس و سایر مراکز سیاسی حضور حداقلی داشته و به عنوان جریان مخالف دولت (جریان موسوم به چپ یا خط امام حاکم در دولت میرحسین موسوی) مطرح بود. مرحوم آذری قمی، دکتر احمد توکلی، مهندس سیدمرتضی نبوی (مدیر مسئول کنونی روزنامه رسالت)، دکتر محمد جواد لاریجانی و دیگران از چهره‌های معروف این جریان بودند. این جریان از سازمان دهندگان و فعالان جریان موسوم به محافظه کاران سنتی (راست سنتی) مشهور و آقایان مرحوم آذری قمی و بعدها مهدوی کنی و ناطق نوری از رهبران و پدران معنوی این جریان محسوب می‌شدند و روزنامه رسالت سخنگو شاخه مطبوعاتی این جریان را به عهده داشت.

ب. خط امامی این جریان منسوب به خط امام و جریان دولت میرحسین موسوی و جریان حاکم در دولت در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰ است که مجلس سوم را در اختیار داشت. این جریان منسوب به جریان چپ (چپ سنتی) در ادبیات سیاسی شناخته می‌شود. محوریت مجمع روحانیون مبارز (۱۳۶۷)، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (۱۳۷۰)،

انجمن‌های اسلامی دانشجویان، معلمان، مدرسین، پزشکان، مهندسان، فرهنگیان و... در این جریان قرار می‌گیرند. دفتر تحکیم وحدت (در دوره‌های ۱۳۶۷-۱۳۶۰) معروف ترین جریان خط امام در ادبیات سیاسی شناخته می‌شود. جریان اشغال سفارتخانه آمریکا (لانه جاسوسی) جریان دانشجویان پیرو خط امام و... از دیگر ویژگی‌های این جریان محسوب می‌شود. جریان خط امامی یا چپ سنتی (ارزشی) در دهه ۶۰ در حاکمیت و حکومت حضور داشت اما در دهه ۷۰ (۷۶-۶۸) کم‌کم در حاشیه قدرت قرار گرفت. موسوی خویینی‌ها، مهدی کروبی، محمد خاتمی، محتشمی، بهزاد نبوی و... معروف ترین چهره‌های این جریان بوده و مهدی کروبی، موسوی خویینی‌ها، محتشمی و... به عنوان رهبران و پدران معنوی این جریان شناخته می‌شدند. روزنامه‌های سلام (۱۳۶۹)، بیان (۱۳۶۹)، هفته‌نامه عصر ما و... به عنوان شاخه مطبوعاتی و سخنگویی این جریان را به عهده داشت.

د. راست مدرن راست مدرن انشعاب از دل راست سنتی ارزشی محسوب می‌شود. در ادبیات سیاسی دولت آقای هاشمی رفسنجانی و همکاران ایشان به راست مدرن شناخته می‌شوند. اوج راست مدرن را باید در پیدایش حزب کارگزاران سازندگی (۱۳۷۴) دانست. راست مدرن (اصلاح طلب) مجموعه‌ای از جریان روشنفکری، کارگزاران اقتصادی، صنعتی و اجرایی کشور اطلاق شد که گرایش به تکنوکرات‌ها یا فن‌سالاران دارند و به عمل‌گرایان و مصلحت‌اندیشان مشهور شدند. جریان راست مدرن با گرایش به سازندگی و توسعه اقتصادی به عنوان جریان معتدل چپ سنتی و راست سنتی، خود را مطرح ساخت. این جریان میانه با چرخش به چپ یا راست تغییر جهت می‌دهد. و با

جریان های راست یا چپ ائتلاف می نماید. این جریان اداره دولت سازندگی و دولت پس از جنگ را بر عهده داشت. افرادی همانند هاشمی رفسنجانی، حسن روحانی، عبدالله نوری، کرباسچی، مهاجرانی، محمدعلی نجفی، مرحوم نوربخش و ... از چهره های معروف و آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان پدر معنوی این جریان محسوب می شود. روزنامه همشهری و ایران (در دوره های ۷۷-۱۳۷۰)، روزنامه اطلاعات (۷۰-۸۰)، روزنامه زن (فائزه هاشمی)، هم میهن (دوره قدیم)، کرباسچی و ... وظیفه سخنگویی و شاخه مطبوعاتی این جریان محسوب می شدند.

ه. چپ مدرن اصطلاح چپ مدرن تعریف مشخصی ندارد و در جامعه ایرانی به گروه های مختلف و حتی متعارضی اطلاق می شود. این جریان در مقابل چپ سنتی (ارزشی) قرار دارد و با ویژگی های ذیل شناخته می شود: جریان چپ مدرن، بازآفرین اندیشه چپ رادیکالی و اصلاح، تغییر، تحول و استحاله چپ قدیم یا سنتی محسوب می شود، چپ مدرن یا جدید به جریان های تحت عنوان حزب الله اطلاق می شده است. انجمن های اسلامی دانشجویی، عدالت خواه و مستقل و انشعابی های از دفتر تحکیم وحدت از سال های ۷۵-۶۵، و برخی جریان های دیگر این جریان هیچ گاه در قدرت و حاکمیت (دولت، مجلس، قوه قضائیه) حضور نداشت و معمولاً به عنوان جریان انتقادی شناخته می شده است. این جریان رهبر یا رهبران یا پدر معنوی ندارد. مهمترین ویژگی چپ مدرن تأکید بر عدالت و انتقاد از دولت ها معروف است. برخی پیدایش جریان دوم خرداد و حزب مشارکت را چپ نو یا مدرن می نامند. جمع بندی و نکته پایانی تقسیم بندی و جناح بندی در ادبیات سیاسی جامعه ایرانی با آنچه در ادبیات سیاسی جهان وجود

دارد سازگاری ندارد! چه بسیار چپ هایی که شعار و رفتار راست می دهند و چه بسیار راست هایی که شعار و عملکرد چپ سر می دهند! راست های رادیکال و انقلابی و چپ های محافظه کار! راست چپ نما و چپ راست نما! وجود چنین واقعیاتی بر تحلیل جناح بندی جامعه ایرانی ابهام و پیچیدگی ایجاد کرده است. شاید پیچیدگی فضای سیاسی جامعه ایرانی (هم در قبل و هم پس از انقلاب اسلامی) حاکمیت فضای عاطفی و احساسی، دینی، ملی، انقلابی، مردمی و ... سبب به هم ریختن تقسیم بندی مرسوم سیاسی شده است. امروز دیگر در عرصه تحولات و ادبیات سیاسی چنین اصطلاحاتی چندان متداول نیست. این تقسیم بندی ها (صحیح یا غلط) متعلق به سال های ۷۶-۱۳۷۰ است. بعد از تحولات دوم خرداد این اصطلاحات از ادبیات سیاسی حذف و تقسیم بندی دو گانه ای بنام دوم خرداد و مخالفان آن و بعدها به اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات (محافظه کاران) تغییر یافت. بعد از تحولات سوم تیر (۱۳۸۴) تقسیم بندی جدیدی به نام اصول گرایان و اصلاح طلبان در ادبیات سیاسی رایج شده است. و دیگر از اصطلاحات چپ و راست و قدیم و جدید، سنتی و مدرن و میان و ... خبری نیست. باز هم تأکید کنیم هیچ یک از اصطلاحات رایج در ادبیات سیاسی جهان پیرامون احزاب، گروه ها و جریان های سیاسی در جامعه ما صادق نیست چون حتی خود احزاب و گروه ها تمایلی به مطرح شدن به نام های چپ یا راست یا رادیکال و محافظه کار و ... را ندارند. افزون بر این واقعیت مهم این است که عملکرد نامطلوب برخی احزاب باعث مشکلاتی در جامعه شده و ابهاماتی را در مورد لزوم تحزب در جامعه به وجود آورده است. توضیح آن که: این مسأله که متأسفانه

یکی از واقعیتهای تلخ و دردناک جامعه ما می باشد و در وضعیت کنونی که شدیداً نیازمند وحدت، حفظ امنیت و فراهم آوردن فضایی آرام برای پیشرفت برنامه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در جهت رفع مشکلات و دستیابی به توسعه همه جانبه می باشد، یکی از مهمترین مشکلات تلقی شده و مسؤولین عالی رتبه نظام همیشه از این وضعیت اظهار نارضایتی کرده اند، مهمترین عوامل ایجاد آن عبارتند از:

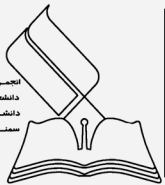
۱. نهادینه نشدن جناح ها و اشتراک سیاسی مسلماً تا زمانی که گروه ها و جناح ها برنامه ها و رفتارهای خود را به صورت نهادینه شده در نیاوردند و به اصول فعالیتهای سیاسی پای بند نبوده و پا را از محدوده قوانین و مقررات فراتر بگذارند این مشکلات وجود خواهد داشت.

۲. وجود بقایای فرهنگ منحوس پهلوی و عدم تعمیق ارزشهای اسلامی عاملی برای عدم تزکیه و خودسازی قدرت پرستی دنیاپرستی تعصب گروهی و جناحی و ... شده است.

۳. نادیده گرفتن منافع ملی و مصالح کشور و توجه به منافع شخصی و گروهی به عبارت دیگر می توان گفت عمده ترین عامل تفرق و تشتت؛ هواخواهی، خودمداری گروهی و جناحی است.

۴. سعی و تلاش دشمنان برای ایجاد تفرقه بین گروه ها و بهره برداری از وضعیت آشفته.

۵. عدم تحمل و صبر و بردباری گروه ها در مقابل یکدیگر بگونه ای که در مقابل کوچکترین حرکتی از جناح مقابل عکسل العمل نشان داده اند انشاءالله امید می رود با عبور از دوران گذار که دورانی پر از برخورد و تضاد و تنش می باشد به جامعه ای امن همدل و با صفا تحت حاکمیت ارزشهای الهی برسیم.



جریان شناسی سیاسی

اساسی موجود در هر جامعه ای به شمار می روند. این شکاف ها می توانند قومی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و... باشند. از نظر بشریه زندگی سیاسی در ایران در طی قرن بیستم، به شدت تحت تاثیر منازعه ای

ناشی از شکاف سنتی و تجدد قرار داشته است.

۲- استقلال و وابستگی: قدرت های خارجی معمولاً تلاش می کنند علاوه بر اعمال نفوذ بر قدرت مرکزی، جناح ها و جریان های مختلف سیاسی را نیز به خود وابسته سازند. در یک سوی این شکاف همه ی آنان قرار دارند که وابستگی به بیگانگان در هر نوع آن مخالفند. در سوی دیگر افرادی هستند که به این وابستگی ها معتقدند. در تاریخ ایران جریان های ملی گرا و اسلام گرا مخالفین وابستگی و دولت هایی مانند قاجاریه و پهلوی را می توان موافقین آن دانست. جناح هایی مانند لایه های رادیکال گروه های دوم خرداد نیز از موافقین وابستگی محسوب می شوند.

۳- ایمان، بی ایمانی و خلوص اعتقادی یا ناخالصی آن: مثلاً قرآن بر اساس این جریان های پنجگانه کار مومنان و مشرکان، منافقان، کافران و مرتدان آن را مطرح می کند.

۴- حق و باطل: طبق رهنمود های قرآن حق طلبان، حزب خدا را تشکیل می دهند. و باطل گرایان در حزب شیطان گرد آمده اند.

متأسفانه علی رغم تقسیم بندی های ارزشمند و معیار های صحیح قرآنی به دلیل هژمونی فرهنگ سکولار غربی و نفوذ آن در ادبیات علوم سیاسی کشور کمتر این معیار مورد توجه قرار گرفته است.

فصل دوم - نگاهی به جریان هاو

جریان سیاسی عبارت است از یک حرکت سیاسی پویا و زنده که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش های فکری درونی، به مدد رهبران خود، بر نظام سیاسی و نیز اقشار مختلف جامعه تاثیر می گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژه خود را بنیان می نهد.

فصل اول - کلیات

جریان های سیاسی را می توان به دو گروه مستقل و وابسته تقسیم کرد:

۱. جریان سیاسی-فکری مستقل، جریان بر آمده از متن جامعه، مردمی و بدون وابستگی به دولت است مانند جریان اسلام گرا.

۲. جریان وابسته را می توان به دو صورت وابسته به دولت نامشروع داخلی و یا وابسته دولت اجنبی است. بهترین مثال برای نوع اول جریان سلطنت طلب و برای نوع دوم جریان چپ مارکسیستی قدیم است.

معیارهای مختلفی را می توان برای تقسیم بندی جریان های فکری و سیاسی ارائه کرد. در اینجا به ۴ معیار که در این پژوهش مورد توجه است اشاره می شود.

۱- شکاف های اجتماعی: افرادی چون استین روکان نروژی و حسین بشریه در ایران از این معیار برای بستن جریان های سیاسی بهره برده اند. فرضیه اصلی در این نگاه این است که شکاف های اجتماعی تعیین کننده نوع خواسته های نیروها و گروه های مختلف و جریان های سیاسی ترجمان شکاف های

آرایش نیرو های سیاسی در ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷:

در یکصد سال گذشته و قبل از انقلاب اسلامی، ایران شاهد چهار حرکت سیاسی مهم بود:

نهضت تنباکو، انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.

برای توصیف حرکت نیرو های سیاسی در ایران از سال ۱۳۲۰ هجری آغاز می کنیم. این برهه مساوی است با آغاز سلطنت محمد رضا شاه و پایان یافتن جنگ جهانی دوم. در اینجا سعی شده است شکلی از تقسیم بندی ارائه شود که به نظر صحیح تر بوده و پیشینه نداشته است.

۱. **جریان مذهبی یا اسلام گرا:** جریان اسلامی در این زمان در دو سطح فعال بود: اول در سطح مراجع، آیات و علماء دینی که در پی احیای ارزش های اسلامی بودند. دوم در سطح گروه های متشکل سیاسی - مذهبی که نمونه ی بارز آن را در فداییان اسلام، حزب ملل اسلامی و هیت های موتلفه ی اسلامی شاهد هستیم.

جریان سیاسی که اسلام را سرلوحه برنامه و مبارزه ی خود قرار داده بودند برنامه خود را بر موارد تأکید داشتند:

۱. مبارزه با بهائیت؛
۲. مبارزه با بی حجابی؛
۳. دفاع از فلسطین و مخالفت با اسرائیل؛
۴. مقابله با مارکسیسم؛
۵. مبارزه با تفکر ضد اسلامی احمد کسروی؛
۶. بحث حکومت اسلامی.

در مرجعیت و روحانیت چند نگاه به سیاست وجود داشت:

۱. گرایش اول: از ورود روحانیت به سیاست پرهیز داشت و تنها در موارد خاصی حاضر به پا در میانی بود. آیت الله خوانساری و آیت الله

که پس از انقلاب نام سازمان مجاهدین انقلاب را بر خود نهادند: گروه های المنصورون، بدر، امت واحده، توحیدی صف، توحیدی فلق، موحیدین و فلاح. این گروه ها چهار ویژگی مشترک داشتند:

۱. اعتقاد به رهبری امام خمینی (ره)؛

۲. مبارزه مسلحانه؛

۳. ایدئولوژی اسلامی؛

۴. مخالفت با تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق.

۲. جریان ملی گرا یا ناسیونالیست:

ناسیونالیسم از صد سال پیش در ایران با تفکر اروپایی شدن و تجدد آغاز شد و تلاش خود را بر دو نکته معطوف کرد: اعراض از فرهنگ موجود؛ و بازگشت به قبل از اسلام.

تقسیم می شوند. عملگرایان: افرادی مانند ربانی شیرازی و منتظری؛ و کسانی که کار فکری می کردند مانند استاد مطهری (ره).

در کنار این گرایش چهار گانه روحانیت، روشنفکران دینی نیز حضور داشتند که نقش مهمی در کنار روحانیت داشتند؛ محمد تقی شریعتی و فرزندش دکتر علی شریعتی از پیشگامان این جریان، و دفتر نشر حقایق اسلام در مشهد و حسینیه ارشاد در تهران از کانون های آنان به حساب می آمدند. مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی نیز در دانشگاه ها نقش قابل توجهی داشتند. سه جریان فداییان اسلام، حزب ملل اسلامی و هیأت های مؤتلفه اسلامی از گروه های اسلامی بودند که مشی چریکی داشتند. در کنار این گروه ها نیز باید از

محمد باقر حلی، رهبر انجمن حجتیه را می توان نماد این تفکر بر شمرد.

۲. گرایش دوم: گرایش روحانیون میانه رو بود. این جریان در عین حال که با رژیم شاه و مظاهر فساد مخالف بود، موافق با مبارزه قهر آمیز و تند نبود. حضرت آیت الله گلپایگانی و مرعشی نجفی در این گروه جای می گیرند.

۳. گرایش سوم: روحانیون وابسته به حکومت پهلوی بودند. این گروه هیچ گونه مخالفتی با رژیم شاه نداشت و با جریان انقلاب به رهبری امام (ره) نه تنها همراه نبود که مخالف هم بود. آیت الله شریعتمداری نماد این جریان بود.

۴. گرایش چهارم: که نماد اصلی این گرایش اسلام گرای ناب و انقلابی، امام (ره) خمینی بود. این جریان مبارزات خود را با انجمن های ایالتی و وialتی و

کاپیتولاسیون و... آغاز

کرد. و در ۱۵ خرداد

به اوج می

رسید. گفتمان

اصلی این جریان

حضور جدی روحانیت

در سیاست و تغییر

رژیم پهلوی و

برقراری حکومت

اسلامی بود.

این افراد

نیز به

دو گروه

عمده

آخوندزاده

و میرزا

آقاخان

کرمانی از

طرفداران این

مسلک بودند. از سال

۱۳۲۰ ملی گرایی و

ناسیونالیسم به مفهوم

آزادی و دموکراسی از دوره

سلطنت رضاشاه رشد و با

کودتای ۲۸ مرداد افول کرد.

آغاز و انجام آن در ظهور و سقوط دکتر

مصدق خلاصه شد.

جبهه ملی را می توان جریان مهم در این

حوزه به شمار آورد. این جبهه پس از موفقیت

در جریان ملی شدن صنعت نفت، به دلیل

گروههای

هفت گانه ای نام برد





فاصله گرفتن از روحانیت، تضعیف شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به انزوا گرایید و دچار انشعاب شد. در آستانه انقلاب نیز در ۸ شهریور ۵۶ این جبهه به رهبری دکتر کریم سنجابی اعلام موجودیت کرد اما پس از انقلاب و موضعگیری علیه لایحه قصاص، از سوی امام (ره) خمینی مرتد اعلام شدند و رهبران آن به خارج رفته و جبهه منحل شد.

۳. جریان چپ یا مارکسیستی: مراد از جریان چپ اعتقادی همانا احزاب و تشکل هایی است که مرام و فلسفه الحادی (بی خدایی) و سوسیالیسم را سرلوحه خود قرار داده بودند. برخی مبانی سوسیالیسم عبارت بود از اومانیزم، اعتقاد به اصل پیشرفت، اعتقاد به مفهوم مدرن کار- سرمایه، اصالت نسبی یا مطلق به اراده جمعی، اعتقاد به اصالت اراده مردم در قانونگذاری و اجرا. حزب توده و سازمان چریک های فدایی خلق، دو نماد مهم این جریان محسوب می شوند.

۳. ۱- حزب توده: در مهرماه ۱۳۲۰، با حضور برخی روشنفکران و تحت سلطه کامل شوروی تأسیس شد. پشتیبانی از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی، کارشکنی ها در مقابل دولت مصدق، سکوت در برابر کودتای ۲۸ مرداد، محکوم کردن قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و همکاری وسیع با ساواک در آغاز "فضای باز سیاسی" از جمله خیانت های این حزب به شمار می آید. پس از انقلاب با بازگشت کیانوری این حزب دوباره فعال شد. این حزب در ابتدا سعی کرد با حمایت از اشغال سفارت امریکا و تأیید مکرر خط امام (ره) و مخالفت با دولت موقت، چهره ای انقلابی به خود بگیرد و جای پای خود را محکم کند؛ اما در سال های ۶۱-۶۲ بر اثر پیگیری های نهادهای اطلاعاتی کشور و کشف شبکه ارتباطی با ک.گ.ب و توسعه شبکه نظامی، سران این حزب دستگیر و انحلال آن توسط دادستانی کل انقلاب اعلام گردید.

۳. ۱- سازمان چریک های فدایی خلق: این

سازمان در سال ۵۰ از پیوند دو گروه جزئی و احمدزاده اعلام موجودیت کرد. اعضای این گروه پس از دستگیری و اعدام رهبران، با نوشتن توبه نامه و تعهد همکاری با رژیم آزاد شدند. این گروه پس از انقلاب شروع به سازماندهی و مخالفت با انقلاب کرد و از آشوب های کردستان و ترکمن صحرا حمایت کرد که در نهایت با کشف شبکه های خرابکاری آنان، این سازمان منحل شد. نهضت آزادی آن را انشعابی نا مشروع از خود می دانست.

۴- جریان التقاطی یا ترکیبی: در دوران مبارزه با رژیم پهلوی دو جریان التقاطی در ایران قابل باز شناسی است. یک جریان التقاط اصلاح طلب که نهضت آزادی سخنگوی آن بود و دیگری جریان التقاط رادیکال که سازمان مجاهدین خلق نماد آن تلقی می شود.

۴. ۱- جریان التقاط اصلاح طلب

الف) نهضت آزادی: در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ از دو جناح ملی و مذهبی به وجود آمد که مهندس بازرگان ویداله سحابی از موسسین آن محسوب می شوند و نهضت خود را مسلمان، ایرانی تابع قانون اساسی و مصدقی اعلام کردند. فاصله گرفتن از دین شناسی حوزوی و تکیه بر علم گرایی در تبیین دین و نو کردن آن، دو ویژگی بارز نهضت آزادی محسوب می شد. تاثیر این مذهب کشاندن مذهب در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهیان بود. پایگاه نهضت به عناصر مذهبی در دانشگاه و دانشجویان خارج از کشور محدود بود. ابراهیم یزدی در آمریکا، مصطفی چمران در لندن، صادق طباطبایی در آلمان حسن حبیبی و بنی صدر در فرانسه، قطب زاده در سوریه و نقاط مختلف اروپا جلال الدین فارسی در سازمان های فلسطینی از افراد وابسته به نهضت آزادی در خارج از کشور بودند که تلاش داشتند فعالیت خود را با امام (ره) در نجف هماهنگ کنند.

اما نهضت در داخل کشور فاقد تشکیلات سیاسی بود که قادر به سازماندهی جریان و مبارزه باشد.

سران نهضت به دلیل سابقه مذهبی در تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت نقش مهمی ایفا کردند. امام (ره) خمینی با صدور فرمانی مهندس بازرگان را مامور تشکیل دولت موقت به دور از هر گونه ملاحظات حزبی کرد. دولت موقت هم به دلیل دیدگاه های خود حضور برخی نیروهای غیر مذهبی در دولت، اختلاف فاحش دیدگاه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی سران نهضت با رهبر انقلاب و روحانیون شورای انقلاب و حضور برخی نیروهای جاسوسی در دولت و مخالفت آشکار با فعالیت نهاد های انقلابی و بالاخره تسخیر سفارت آمریکا از کار کنار کشید. امام (ره) هم فرمود ما از اول هم اشتباه کردیم کار را دست اینها سپردیم.

با توجه به مواضع سازشکارانه نهضت آزادی، امام (ره) خمینی در نامه ای به وزیر کشور وقت در سال ۶۵ نهضت را طرفدار جدی رابطه با آمریکا شمرده و آن را غیر قانونی اعلام کرد.

ب) جنبش مسلمانان مبارز: این حرکت در ادامه جریان چپ اسلامی سوسیالیست های خدا پرست است که حبیب الله پیمان در سال ۳۷ به بعد به آن علاقه مند شد و در سال ۵۵ مستقل گردید. جنبش فعالیت های خود را در اواخر سال ۵۶ آغاز کرد و نشریه امت را منتشر کرد.

نهضت آزادی آن را انشعابی نامشروع از خود می داند. پیمان دارای گرایش نوگرا بود که تخریب سنت ها به عنوان یک هدف را ایجاد نگرش نوین برای دنیای جدید به عنوان یک استراتژی مورد توجهش بود.

۴. ۲- جریان التقاطی رادیکال:

الف) سازمان مجاهدین خلق ایران: در سال ۴۴ با هدف مبارزه مسلحانه با رژیم شاه شکل گرفت. محمد حنیف نژاد، سعید محسن و

علی اصغر بدیع زادگان که از طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی و هوادار برداشت های تاریخی و عارفانه دکتر شریعتی از اسلام بودند، سازمان را پایه ریزی کردند. این سازمان مطالب مارکسیستی را به عنوان علم اقتصاد و مبارزه به اعضای خود آموزش می داد. سازمان در آن ایام، پلی برای جذب جوانان از اسلام به مارکسیست شده بود.

تغییر ایدئولوژی سازمان از سال ۵۲ آغاز شد و هنگامی که مجید شریف واقفی در برابر این انحراف رهبران مقاومت کرد، توسط آنان به قتل رسید. در شهریور ۵۴ سازمان در یک بیانیه رسمی اعلام کرد که ایدئولوژی خود را تغییر داده و رهبران آن نیز اعلام کردند که اسلام از حل تضادهای کنونی جامعه بشری عاجز است.

در اثر چرخش ایدئولوژیک سازمان، برخی اعضا مارکسیست شدند؛ برخی سازمان را رها کرده و به دامان اسلام بازگشتند و گروهی نیز در سازمان باقی ماندند و پس از انقلاب، تجدید سازمان شده و رو در روی انقلاب اسلامی ایستادند. این سازمان، پس از انقلاب شاخه نظامی خود (میلیشیا) را در کوتاهترین زمان ممکن سازماندهی کرد. سازمان مجاهدین خلق، به دلیل برداشت های خاص خود، وارد جنگ قدرت گردید و به دلیل نقش مخربی در ترور مسئولین و رهبران برجسته انقلاب و مردم عادی داشت، همچنین به دلیل جاسوسی برای بیگانگان و همکاری با دشمن متجاوز، اعضای آن مجبور به فرار از کشور شدند. اعضای این سازمان از نظر مسئولین و مردم غیر قانونی و ضد انقلاب و مردم نیز آنان را منافقین خلق می نامند. حادثه عظیم انفجار حزب جمهوری و شهادت ۷۲ تن از یاران انقلاب بویژه آیت الله بهشتی و انفجار دفتر ریاست جمهوری و ترور مردم عادی در کارنامه آن ثبت است. در زمان جنگ با رژیم عراق همکاری داشته است.

البته می توان گروه آرمان مستضعفین، که

به رهبری احسان شریعتی (فرزند دکتر شریعتی) و شخص بد سابقه ای به نام برزویی فعالیت می کرد، و گروه فرقان، به رهبری اکبر گودرزی، را نیز از جمله جریان های التقاطی قبل انقلاب محسوب کرد که البته به بعد از انقلاب نیز کشیده شدند. گروه فرقان گروهی بود که رو به ترور آورد که استاد مطهری و ترور نافرجام آیت الله خامنه ای و هاشمی رفسنجانی از مهمترین آنهاست. با اعدام سران این گروهک پرونده آنها نیز بسته شد.

۵- جریان سلطنت طلب: پس از انقلاب جریان سلطنت طلب به عنوان جریان سیاسی و مسلط بر ساخت سیاسی قدرت همواره وجود داشته است. جریان سلطنت طلب از مبانی عقیدتی و ایدئولوژیکی همچون دیگر جریان ها برخوردار نیست. با این حال طرفداران نظام سلطنتی برای بقای خود این اصول و مبانی فکری را ترویج کردند: شاه محوری، نظام سلطنتی به عنوان موهبت الهی، باستان گرایی و ناسیونالیسم، رابطه خدایگانی- بندگی بین شاه و رعیت، سکولاریسم و غرب زدگی.

از جمله احزاب و گروه های عمده وابسته به این جریان می توان به حزب مردم، حزب ملیون، کانون شرقی، حزب ایران نوین و حزب رستاخیز ملت ایران اشاره کرد. اعضای این تشکل های شاه ساخته اغلب از رجال وابسته به دربار و و همچنین جاسوسان فراماسونری ها و وابستگان به اجناب یعنی آمریکا و انگلیس بوده اند.

با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از درباریان و سلطنت طلبان به دلیل فساد در زمینه های مختلف محاکمه و به اعدام محکوم شدند. گروهی به کشور های غربی به ویژه آمریکا گریختند. این جریان هم اکنون در دو شاخه سلطنت طلبان استبدادی و سلطنت طلبان مشروطه خواه، رضا پهلوی را به عنوان رهبر خود پذیرفته و به فعالیت ضد

نظام جمهوری اسلامی مشغول هستند.

فصل سوم - جریان شناسی سیاسی اسلام گرا:

بخش اول - تبیین مفهومی و جامعه شناختی جریان اصول گرا (راست):

منظور از گرایش به اصول در این جریان، معنا داری زندگی و پایبندی به احکام برای ارتقای منزلت انسانی و درک کرامت انسانی و مسوولیت بی بدیلی که انسان در این عالم باید انجام دهد، می باشد. این گرایش مبتنی بر باور و استدلال، موفقیت حیات فردی و جمعی را در گرد پای بندی داوطلبانه و مومنانه به مجموعه ی از اصول می داند. اصلاح طلبی نیز امری در درون اصولگرایی و جزء گفتمان و به تعبیر آیت الله خامنه ای فریضه است. جریانی که امروز به عنوان اصولگرایی شهرت یافته و باید از تاثیر گزارترین جریانات انقلاب دانست که در گذشته با نام هایی راست سنتی و محافظه کار مشهور بود.

حزب جمهوری اسلامی: جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، حزب مؤتلفه ی اسلامی و جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی از مهم ترین سخنگویان و حامیان اصولگرایی هستند.

الف) دیدگاه و مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جریان راست

۱. دیدگاه و مواضع سیاسی

۱. ۱- ولایت فقیه و رهبری: این جریان ولایت فقیه را یک مسئله «تشخیصی» می داند و نه «انتخابی»؛ بدین معنا که مردم در انتخاب آن نقشی ندارند. این جریان رهبری انقلاب را «مستظهر به پشتیبانی الهی» می داند و مشروعیت تمامی نهاد های جامعه را از ولایت فقیه می داند. از دید این جریان الگوی حکومت اسلامی بیش از آنکه بر پایه جمهوریت باشد بایستی بر پایه اصول اعتقادی اسلام پایه ریزی شود.



۱. ۲- نظام حزبی و فعالیت احزاب: این جریان در عین پذیرش تحزب و تشکل، با گسترش دامنه تحزب به روحانیت مخالف است.

۱. ۳- مشارکت سیاسی: این جریان مشارکت سیاسی مردم را هم از جنبه حق و هم از جنبه «تکلیف» نگاه می کند. این جریان مشارکت سیاسی مردم را در فعالیت های سیاسی به صورت مشروط می پذیرد. (یعنی تا حدی که اصول اساسی زیر سوال نرود).

۱. ۴- سیاست خارجی و رابطه با آمریکا: تمایلات این جریان در زمینه سیاست خارجی، ریشه در فرهنگ ضد بیگانه دارد. خصلت ارزش مداری این جریان موجب می شود در رابطه با دنیا خارج به ویژه جهان غرب محتاط باشد. این جریان در رابطه با آمریکا هر گونه تماس مستقیم و یا غیر مستقیم را رد می کند و آمریکا را دشمن درجه یک انقلاب می داند.

۲. دیدگاه ها و مواضع اقتصادی: ریشه فرهنگی جناح راست آن را در امور اقتصادی به بازار نزدیک می کند. این جریان طرفدار بخش خصوصی است و از این رو با دخالت دولت در امور اقتصادی مخالف است و دولتی کردن امور را سم مهلکی برای اقتصاد می داند. این جناح همچنین معتقد است رشد و توسعه اقتصادی نباید با ارزش ها در تضاد قرار گیرد و عدالت اجتماعی مقدم بر توسعه است.

۳. دیدگاه ها و مواضع فرهنگی: خط مشی جریان اصولگرا بیش از هر چیزی ریشه در اندیشه اسلام ناب و تفکرات اصیل شیعی دارد و گرایش ذاتی به حفظ ارزش های معنوی و مسائل ارزشی اسلام دارد. از جمله مهم ترین سیاست های فرهنگی این جریان، مقابله به تهاجم فرهنگی و ناتوی فرهنگی است. این جریان در عین حال استفاده از موارد مثبت سایر فرهنگ ها را مجاز می شمارد.

ب) تحول در مبانی و دگرگونی از راست سنتی به اصولگرایی:

پس از آنکه در اواخر دهه هفتاد، نیروهای جناح دوم خرداد، جریان راست سنتی را اقتدارگرا، انحصار طلب، محافظه کار و... معرفی کردند و این جریان به انزوا کشیده شد؛ نیروهای جوان این جریان به بازسازی هویت آن شتافتند و با ابتکار گفتمان اصولگرایی به عکس العملی همه جانبه دست زدند. این گفتمان سازی بر این مبنا بود که ضمن سلب مشروعیت از گفتمان اصلاح طلبی - که بعضی از اصول و مبانی انقلاب و نظام را درنور دیده بود - اصولگرایی را به منزله اصل انقلاب و نظام قرار داده و به آرمان های اصلی امام (ره) خمینی و انقلاب مبتنی سازد. از سال ۷۸ گروهی از نیروهای انقلابی همسو با جامعه روحانیت مبارز، در قالب شورای هماهنگی به تجدید سازماندهی اقدام و در مبارزات سیاسی سال ۸۰ این عنوان را برای خود، در مقابل اصلاح طلبان به کار بردند.

تفاوت اصولگرایان با جناح راست سنتی در این بود که رهبری و مدیریت فکری و عملیاتی شان با نیروهای نسل دوم و سوم انقلاب بود که غالباً تحصیل کرده، نوگرا و دارای سوابق فعالیت در دفاع مقدس بودند و از روش های مرسوم و معمول جناح راست برای مبارزه استفاده نمی کردند. نیروهای باسابقه و انقلابی کشور که در بمباران تبلیغاتی رقیب سیاسی منزوی شده بودند به شکل گیری اصولگرایی کمک کردند. التزام عملی به جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی، آموزه های امام (ره) خمینی و وفاداری به مقام معظم رهبری، اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه، عدالت خواهی، تجلیل از دفاع مقدس و عوامل آن، حمایت از فقرا و اقشار پایین، مخالفت با تجملات و مصرف گرایی از جمله اعتقادات این جریان است. این جریان با

بازسازی خود ابتدا بصورت خاموش و با تابلوی «آبادگران» و با شعارهای غیر سیاسی، شوراهای شهر و روستا را در دست گرفت؛ سپس به صورت آشکار مجلس هفتم را از آن خود کرد و در ادامه در انتخابات ریاست جمهوری نهم به پیروزی رسید و حاکمیت را در دست گرفت.

ج) اصولگرایی:

اصولگرایی در نگاه نویسنده نه «چپ» است و نه «راست»، نه «بنیادگرا» و نه «محافظه کار»، نه با «تجبر» نسبتی دارد و نه به دنبال «تندروی» است. این موارد را نیز می توان به عنوان شاخصه های اصولگرایی ذکر کرد: اعتقاد به جامعیت دین در اداره جامعه، قانون گرایی، مردم سالاری دینی، شایسته سالاری، پذیرش نظارت عمومی، پذیرش عقلانیت و خرد جمعی، التزام عملی به اصول و مبانی انقلاب اسلامی، عدالت خواهی، اعتدال و میانه روی، توجه لازم به علم و دانش و تولی و تبری.

بخش دوم - روحانیت از اتحاد و

ائتلاف تا تحول و دگرگونی جریانی- جناحی:

از اصول اساسی اندیشه امام خمینی (ره)، که مردم و روحانیت با نهضت ایشان با همراه شده و اتحاد یافتند، می توان به این موارد اشاره کرد: مردم، جمهوری اسلامی، ولایت فقیه، استکبارستیزی، حمایت از فلسطین، اسلام سیاسی و...

در ادامه به بررسی طیف اصولگرا از جریان های سیاسی اسلام گرا می پردازیم:

۱. حزب جمهوری اسلامی: بی شک در رأس طیف اصولگرا که بطور اخص متأثر از اندیشه امام (ره) بودند، حزب جمهوری اسلامی قرار دارد. مغز متفکر و تئوریسین این تشکل اسلامی، آیت الله دکتر بهشتی بود. بنیانگذاران آن نیز ۵ روحانی برجسته انقلاب یعنی حضرات آیات، بهشتی، خامنه ای، باهنر،

هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی بودند. این حزب در ابتدای کار با استقبال عمومی و گسترده و بی نظیری روبرو گردید.

تأکید بر تداوم انقلاب و جلوگیری از تحجر، التزام به همبستگی روزافزون همه نیروهای مبارز مسلمان، تلاش برای حفظ استقلال و اصالت اسلامی حزب، استفاده از همه شیوه های مبارزه و سازندگی که با معیارهای اسلامی سازگار باشد، از جمله اصول و خط مشی حزب محسوب می شود. این حزب جامعه ای را اسلامی می داند که در آن ارزش های اجتماعی، بر همه روابط اجتماعی حاکم باشد. حزب همچنین نقش فقیه و ولایت فقیه در عینیت یافتن ارزش های اسلامی را بنیادی می داند. از جمله کارکردهای حزب جمهوری اسلامی، ایستادگی و مقاومت در برابر لیبرال ها و مقابله با اندیشه های مخالف برگزاری انتخابات مجلس و تدوین قانون اساسی بود.

به دلیل کثرت اشتغالات رهبران حزب، که رهبران انقلاب نیز بودند، خلأها و نیازهای اساسی حزب و کادرهای حزبی تأمین نمی شد و با شهادت رهبران حزب نیز افت شدیدی در حزب رخ داد. همه عوامل اینچنینی دست به دست هم داد تا در نهایت آیت الله خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، انحلال حزب را بهتر از وجود آن تشخیص دادند و با کسب اجازه از امام امت، حزب منحل گردید.

در همین زمان ها، بحث های اختلافی در مسائل اقتصادی و اختیارات ولی فقیه در سازمان مجاهدین انقلاب نیز بوجود آمد، که در آن جا نیز با نامه نماینده امام (ره) در این سازمان، ایشان با انحلال این سازمان نیز موافقت کردند.

۲. جامعه روحانیت مبارز: در اواسط سال ۵۶ روحانیون طرفدار امام (ره) در تهران، تشکلی به نام «روحانیت مبارز» بوجود آوردند که برنامه ریزی راهپیمایی ها،

سخنرانی در مساجد، تهیه شعارها و در مجموع سازماندهی نهضت، را برعهده داشتند. از موسسین این تشکل می توان به بزرگانی چون آقایان بهشتی، مطهری، مفتاح، باهنر، مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی اشاره کرد. نگاه به سیر اتفاقاتی که در سال های منتهی به پیروزی انقلاب در جامعه رخ داد، اهمیت و تأثیر این تشکل روحانی در مبارزات را به خوبی نمایان می سازد. حضور اعضای برجسته این تشکل در شورای انقلاب نیز اهمیت ویژه ای بدان می بخشد.

ریاست جمهوری آیت الله خامنه ای و پس از آن هاشمی رفسنجانی، همچنین ریاست قوه قضاییه از سال ۶۸ تا ۷۸ که برعهده آیت الله یزدی بود، از مهم ترین مناصب اعضای جامعه بود. در مجلس نیز، ریاست قوه مقننه در دوره های اول و دوم - که بر عهده هاشمی رفسنجانی بود - و دوره های چهارم و پنجم - که بر عهده ناطق نوری بود - از دیگر مناصب مهمی بود که در اختیار اعضای جامعه روحانیت بود. اکثریت مجلس نیز، به جز دوره های سوم و ششم، در اختیار نیروهای جامعه روحانیت و هواداران آن بود. فقهای شورای نگهبان؟

در مورد مواضع و دیدگاه های این تشکل روحانی نیز باید گفت که از لحاظ سیاسی، ولایت مطلقه فقیه را به عنوان یک عنصر مهم تلقی کرده و مشروعیت نظام را از آن می داند. در اقتصاد نیز به بخش خصوصی و مشارکت مردم و کاهش نقش دولت توجه ویژه ای دارد. در امر فرهنگی نیز یک گرایش سنتی قوی را تجویز و به حفظ ارزش های معنوی انقلاب تأکید می کند. در سیاست خارجی هم نگرشی باز دارند؛ بدین ترتیب که معتقدند ما که عضو جامعه بین الملل هستیم رفتاری داشته باشیم که دیگران ما را تحمل کنند. به جرأت می توان این تشکل را پدر معنوی جریان اصولگرا نامید.

۳. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم را باید معتبرترین و تأثیرگذارترین تشکل روحانی برشمرد. هرچند این تشکل سابقه طولانی دارد، اما نقطه اوج فراگیر شدن جامعه مدرسین به معرفی امام (ره) در سال ۴۰ به عنوان مرجع علمی علی الاطلاق جهان تشیع می گردد.

می توان سه دوره تاریخی را برای فعالیت این تشکل برشمرد:

الف) دوره اول از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲: از زمان مرجعیت امام (ره) و با اهداف همچون اصلاح و تکمیل برنامه های درسی حوزه ی تحقیق در علوم و معارف اسلامی، تبلیغ و گسترش اسلام در داخل ایران و خارج کشور، سعی در اجرای احکام و قوانین سیاسی، اجتماعی و... مبارزه با طاغوت و ستمگران و... پایه گذاری شد. در ایام دستگیری امام (ره)، به کوشش برخی از اعضای جامعه، چند نفر از فقها و مراجع بزرگ طی اطلاعیه ای مرجعیت امام (ره) را تأکید کردند.

ب) دوره دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷: از آنجا که هدف رژیم از تبعید امام (ره) فراموشاندن وی از اذهان مردم بود، از این رو در این ایام وظیفه جامعه مدرسین سنگین تر شد، چون باید مردم را در صحنه مبارزه نگه می داشت و از تبعید امام (ره) علیه رژیم بهره می برد، جامعه مدرسین در این ایام در ۲ بعد فعالیت می کرد: یکی ترویج و گسترش دایره مرجعیت امام (ره) و دیگری افشاگری علیه رژیم شاه

ج) دوره سوم از ۱۳۵۷ تا کنون: از این زمان به بعد مسئولیت جامعه مدرسین تغییر کرد. و از مبارزه با رژیم طاغوتی به مشارکت در تأسیس و تثبیت حکومت اسلامی تبدیل شد و در چند جهت به تثبیت نظام کمک کرد: پذیرش مسئولیت های مربوط به نظام، تبیین و تحقیق در مسائل مورد نیاز نظام، اصلاح و برنامه ریزی برای حوزه های علوم دینی، تدریس علوم و معارف اسلامی، کمک به تأمین قضاات مورد نیاز و... است.



حضور در عرصه سیاسی انتخابات در تمام دوره ها و معرفی نامزد، از جمله جمله مشارکت های سیاسی جامعه مدرسین است. حکم به نامشروع بودن سازمان مجاهدین انقلاب و معرفی مراجع جایزالتقلید از دیگر اقدامات تأثیرگذار جامعه مدرسین است. برخی از چهره های این تشکل از جمله آیت الله جوادی آملی، آذری قمی و یوسف صانعی، هر یک به دلیل خاصی، به عقیده نویسنده گفتمان ساز نامیده شده اند.

۴. حزب موتلفه ی اسلامی: جمعیت هیات های موتلفه ی اسلامی در سال ۱۳۴۲ از ائتلاف گروه هایی از میان بازاریان و اماکن های مذهبی سر برآورد. اعضای هیات های موتلفه ی اسلامی عمدتاً از افراد با سابقه در مبارزات سیاسی بودند و محرک اصلی آنها اندیشه دینی و اسلامی بود. این افراد پس از در گذشت آیت الله کاشانی به سوی امام (ره) خمینی جذب شدند. هر چند که این هیات با لایحه ی انجمن های ایالتی و ولایتی و رفراندم مخالفت کردند اما نهضت ۱۵ خرداد نقش اصلی را برای سازماندهی موتلفه دانسته است. اعدام انقلابی حسن علی منصور نخست وزیر وقت اولین و عملاً آخرین اقدام نظام آنان بود که با اخذ مجوز از آیت الله میلانی صورت گرفت. اعضا و هواداران این جمعیت در طول دوران مبارزه نقش موثری در چاپ و توزیع اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام (ره) و سازماندهی اعتراضات بازاریان و اصناف داشته و در ماه های پایانی عمر رژیم نیز در تدارک راه پیمایی و اعتصابات داشتند.

با انحلال حزب جمهوری اسلامی اعضای موتلفه در سال ۶۷ تمهیدات لازم را برای تشکیلاتی با سازوکار جدید فراهم ساختند. این حزب رهنمودهای ولی فقیه زمان را به عنوان بهترین معیار و راهنما قبول دارد.

کشور از ویژگی های این حزب پر سابقه است. ارتباط پیوسته و دائمی با روحانیت و اهتمام در همراهی و و اعلام مواضع با آنان نیز از مشخصات حزب است. این حزب در مجموعه جریان اصولگرا نیز از جایگاه مهمی برخوردار بودند و در نقش هماهنگ کننده و رهبری بیش از ۱۰ حزب و تشکل سیاسی که با عنوان جبهه پیروان خط امام (ره) و رهبری فعالیت می کنند ایفای نقش دارند.

۵. جمعیت ایثار گران انقلاب اسلامی: با توجه به فضای دوقطبی کشور در دهه ۷۰ جمعی از نیروهای انقلاب و جنگ که نمی خواستند در دسته بندی های رایج چپ و راست قرار گیرند برآن شدند تا جمعیت ایثارگران انقلاب را در سال ۱۳۷۵ تشکیل دهند. تلاش برای ایجاد همگرایی و وحدت میان تشکل های سیاسی درون نظام و گفتمان سازی، نظریه پردازی و ارائه تحلیل های نو از جمله ویژگی های جمعیت ایثارگران است. آنان در جهت گسترش دین اسلام و شکل گیری یک جامعه نمونه اسلامی برپایه اندیشه های اسلامی از جمله مواردی است که در اساسنامه حزب آمده است.

تلاش برای تلطیف فضای کشور پس از حادثه ۱۸ تیر ۷۸ و ایجاد همگرایی و وحدت میان تشکل های سیاسی مختلف کشور را باید از اعمال ایثارگران دانست. حمایت از ناطق نوری در انتخابات ۷۶، حمایت از توکلی در انتخابات ۸۰ و حمایت از قالیباف در دور اول و احمدی نژاد در دور دوم ریاست جمهوری سال ۸۴ از جمله موضع گیری های این حزب است. اعتقاد و التزام عملی به ولایت فقیه و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از جمله مهمترین مواضع و دیدگاههای این حزب است.

۶. آبادگران حد واسط راست تا اصولگرایی: در دومین دوره انتخابات در شورای شهر بود که «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» اعلام موجودیت کرد. استفاده از نیروهای نخبه که

غالباً وابستگی و تعصب جناحی نداشتند. استفاده از نیروهای میانه رو چپ و جریان اصلاحات، گفتمان و شعار های جذاب و نکوهش رفتارهای باندی و جناحی استراتژی این جریان بود. این ائتلاف در انتخابات شورای شهر دوم پیروز شد و شهرداری محمود احمدی نژاد ثمره آن بود. پیروزی در انتخابات مجلس هفتم از دیگر نتایج آن بود. در نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری این جریان تصمیم به باز تعریف هویت و تبیین اندیشه و ماهیت خود برای افکارعمومی پرداخت که اصولگرایی محصول این اقدام بود.

بخش سوم - تبیین مفهومی و جامعه شناسی جریان چپ یا اصلاح طلب:

الف) جریان چپ از پیدایش تا کنون و دگرگونی منابع

۱. چپ سنتی: در ایران چپ بر پایه گرایش مذهبی و گرایش اعتقادی کمونیستی شکل گرفت. حزب نیرو های لیبرال و یکدست شدن حاکمیت زمینه را برای خودنمایی اختلافات در سازمان مجاهدین انقلاب سپس حزب جمهوری و سپس جامعه روحانیت مبارز فراهم کرد؟

گرایش شدید به تضاد های رادیکالی و تند، دفاع از تمرکز گرایی در اداره امور، تجویز دیم حداکثری، دفاع از دولت گرایی حداکثری، مخالفت با خصوصی سازی، طرفداری از محرومان و دفاع از عدالت اجتماعی، استکبار ستیزی، و بالاخره دفاع از ولایت مطلقه فقیه، و وی را فصل الخطاب در تمامی امور دانستن از ویژگی های جریان چپ اسلامی در دهه اول انقلاب اسلامی است. این جریان حاکمیت دهه اول انقلاب را در دست داشت.

چپ سنتی غرب ستیزی و صدور افکار و آرمان های انقلاب را سر لوحه امور می دانست. این جناح هر گونه رابطه با آمریکا را را به شدت رد می کرد. چپ سنتی با خصوصی سازی گسترده واحد های تولیدی

مخالف بود و آن را بطور محدود می پذیرفت. در دیدگاه این جناح، توسعه و رشد اقتصادی در مقایسه با عدالت اجتماعی از اولویت کمتری برخوردار است. این جناح عدالت اجتماعی را از طریق نظام سهمیه بندی امکان پذیر می دانست. جناح چپ معتقد وجود به تهاجم فرهنگی بود اما عوامل داخلی را در این امر موثر می داند.

با گذشت زمان و با توجه به برخی از تغییرات در داخل و خارج کشور جناح چپ عملاً دیدگاه های خود را (نخست وزیری، مجلس...) از دست داد و جانشین شد. جریان چپ سنتی در این ایام که دوران افول قدرت و انزوا بود به کادرسازی، نظریه پردازی و گسترش فعالیت های رسانه ای و تشکیلاتی روی آورد.

۲. چپ مدرن: جریان چپ سنتی برای انتقال به دوران اصلاحات از دوره ای با عنوان چپ مدرن سود جست. از مشخصات چپ مدرن آن بود که از ریزش های راست سنتی یارگیری کرد و با ایجاد شکاف میان آنها جایی برای نفوذ خود پیدا کرد. تشکیل حزب کارگزاران سازندگی نمادی از این اقدام است. طیف چپ جدید را باید یک جریان نو پا و تازه در عرصه اجتماعی و سیاسی در ایران دانست. این جریان که اغلب از طیف چپ سنتی تشکیل شده، پس از دور ماندن از قدرت در سال ۶۸، با حضور در مراکز علمی و دانشگاهی، رو به سوی تجدد، نوآوری و بازنگری آمد. چپ نو با تند روی و دولتی شدن صرف امور اقتصادی مخالف است و بیش از سایر طیف ها بر عنصر جمهوریت تاکید دارد. اصل سیاست خارجی آنها نیز اصل تنش زدایی می باشد.

برخی مفاهیم و اعتقادات چپ مدرن نسبت به چپ سنتی تغییر کرد که به اجمال

ذکر می کنیم. در زمینه ولایت فقیه، چپ مدرن مشروعیت ولی فقیه را از قانون دانسته و اختیارات وی را محدود به قانون اساسی می داند. این جناح همچنین بر ضرورت فعالیت احزاب تاکید می کند و در مورد سیاست خارجی به نقد تمدن غرب معتقد است و نه نفی آنها و مشکل امروز جامعه را عوام زدگی می داند نه غرب زدگی.

۳. جبهه دوم خرداد: جبهه دوم خرداد عنوان گروه های پیروز در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ بود که در برگرفته طیف گسترده ای از چپ سنتی (مجمع روحانیون) به چپ مدرن (کارگزاران)، اصلاح طلب (حزب مشارکت) و لایه هایی از جریان ملی مذهبی را در بر می گرفت که تنها وجه

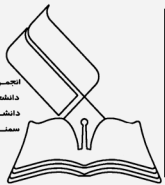


حذف جریان مخالف بود. دیری نباید که اختلافات آنان بالا گرفت. گروهی پدر سالاری و انحصارطلبی مشارکت و سازمان مجاهدین خلق را بر نمی تابیدند. جمعی بر سر سهم خواهی و کسب قدرت، برخی هم با افراط گرایی مخالف بودند. اما این جریان رادیکال دوم خرداد بود که به دلیل قدرت داشتن در گفتمان سازی، نظریه

پرداز و کار تشکیلاتی، به عنوان نماینده کل جریان در سطح جامعه مشهور شد. دیدگاه ها و مواضعی چون «طرح حاکمیت دو گانه» و «لوايح دو گانه» طرح خروج از حاکمیت، رفراندم، تحسن و استعفا، ساختار شکنی و قدرت طلبی از جمله مواضع این جبهه بود. افول قدرت این جریان را باید علاوه بر اتخاذ مواضع رادیکالی، در ابهام داشتن در برخی مفاهیم مانند جامعه مدنی و اصلاحات دانست.

۴. اصلاحات: دوم خردادی ها که خود را اصلاح طلب می خواندند نتوانستند تعریف جامع و مانع از اصلاحات ارائه کنند. علاوه بر وجود ابهام در ویژگی های اصلاحات مورد نظر دوم خردادی ها، اصلاحات مورد نظر آنان از نوع سکولار آن بود. قانون گرایی از مولفه های اصلاح طلبی بود اما به ضد خود تبدیل شد و معلوم شد منظور از آن نادیده انگاشتن فصل الخطاب های قانونی بود. جامعه مدنی نیز که از شعار های این جبهه بودند پایه اصولی چون فرد گرایی، نفع انگاری، سکولاریسم، اومانیسم، پلورالیسم و تکثیر گرایی استوار شد آشکارا مبلغ جدایی دین از سیاست است. اصلاح طلبان افراطی، همچنین با نگاهی نسبی گرایانه از تساهل و تسامح، تفکر گرایی را در جامعه گسترش دادند که می توان آن را رنگ و لعابی برای گذر از عقاید و مقدسات و مرز های نظام اسلامی دانست.

بی شک فقدان راهبرد، بزرگترین معضل جریان اصلاح طلب بود. همچنین فقر فرهنگ اصلاحی، فقدان مانیفست، ضعف نهادی و تشکیلاتی، فقدان منشور و گفتمان قابل اجماع، جناح زدگی مفرط و... را از دیگر معضل های این جناح باید برشمرد.



جریان شناسی جنبش دانشجویی

تقسیم کرد:

دوره اول:

۱۳۵۷ تا

۱۳۵۹

دوران

هیجانات

انقلابی

دوره دوم:

شهریور ۱۳۵۹ تا

دوره، به دلیل نزدیکی با انقلاب اسلامی و روی کار آمدن یک ایدئولوژی جدید، تحرک فکری و سیاسی در دانشگاه ها به صورت بسیار گسترده وجود دارد و احزاب و گروه ها با عقاید سیاسی و فکری مختلف در دانشگاه به عرضه تفکرات خود در قالب های مختلف مثل نشریه، سخنرانی و ... می پردازند. البته این مباحث در همه موارد به صورت مسالمت آمیز حل نمی شود و در برخی موارد به زد و خورد نیز منجر می شد.

۲. درگیری فیزیکی و مسلحانه: در فضای تنش آمیز دانشگاه ها طی این سال ها عملاً کلاس های دانشگاه تعطیل بود و اغلب کلاس ها به بحث سیاسی و اختلاف نظرها می گذشت و جو تنش های سیاسی چنان غلبه کرده بود که گاه کلاس های درس به تشنج کشیده می شد. استادان بر اساس گرایش سیاسی و عقیدتی خود نسبت به دانشجویان رفتارهای متفاوتی داشتند. دانشجویان هم، نسبت به استادان برحسب دیدگاه های سیاسی خود برخورد می کردند. بی تفاوت ها هم فقط نظاره گر امور بودند. محیط متشنج دانشگاه فقط به منبع جذب نیروی سازمان های سیاسی تبدیل شده بود. در دانشگاه های تهران و سایر شهرها، در هر دانشکده ای، گروه های مختلف دارای تابلوی اعلانات و دفتر مستقل مخصوص خود و کتابخانه ویژه بودند. دانشگاه به کلکسیون دفاتر نمایندگان

سازمان های

مختلف تبدیل

شده بود که

از آن جا به

هدایت

درگیری ها

می

پرداختند.

این دفاتر، که

اغلب در آن ها

۱۳۶۷ دوران فعالیت در جبهه ها

دوره سوم: ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳ دوران

سیاست زدگی

دوره چهارم: ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ حزبی عمل

کردن جنبش دانشجویی

مباحث مربوط به سه دوره اول، در یادداشت ها و مقالات علمی پرداخته شده است و نویسندگان زیادی در این باره اظهار نظر کرده اند، بر این اساس در این نوشتار ابتدا ویژگی های این سه دوره را بررسی می کنیم و سپس به قسمت اصلی بحث - یعنی فعالیت های جنبش دانشجویی در ۷ سال گذشته - می پردازیم.

۱۳۵۹ تا ۱۳۷۵ دوران هیجانات انقلابی

این دوره که از انقلاب اسلامی آغاز می شود و تا سال ۵۹ ادامه می یابد، دارای ویژگی های منحصر به فردی است که در دوره های بعد بسیار کمتر تکرار شده است.

۱. تضارب فکری و سیاسی شدید: در این

جنبش دانشجویی در طول تاریخ انقلاب فراز و فرود های زیادی داشته است، بررسی این تحولات در ادوار مختلف این جنبش می تواند ما را به تحلیلی از وضعیت کنونی جنبش دانشجویی، آسیب شناسی آن و در نهایت پیش بینی آینده این جنبش برساند، متن زیر تحلیلی در این زمینه است.

جنبش دانشجویی پس از انقلاب فراز و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشته است. نگاهی به عملکرد جنبش دانشجویی این سوالات را در ذهن تداعی میکند: جنبش دانشجویی پس از انقلاب را به چند دوره می توان تقسیم کرد؟ هر یک از این دوره ها چه ویژگی ها و مختصات دارند؟ مهم ترین مشکل های جنبش دانشجویی در این دوره ها چیست؟ جنبش دانشجویی در هفت سال اخیر چه عملکردی داشته است؟ آیا آرمانخواهی دانشجویان در سال های اخیر کاهش یافته است؟ سیاستمداران چگونه از جریانات دانشجویی به

نفع گروه و حزب

خود استفاده

می کنند؟ با

توجه به این

سوالات

فعالیت های

این جنبش

طی ۳۴ سال

گذشته را می

توان به چهار دوره



سلاح گرم هم نگهداری می شد، به یک اتاق جنگ شبیه تر بود.

۳. تصفیه اساتید و تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی: وجود اندیشه ها و تضارب آرای بسیار شدید در فضای دانشگاه ها منجر به درگیری های مسلحانه و غیرمسلحانه می شد. یک طرف این درگیری ها اساتید و دانشجویان ضد دین و یا سکولار قرار داشتند. از سوی دیگر دانشجویان مسلمان نیز مشاهده می کردند که با وقوع انقلاب و گذشت مدتی از آن، تحول خاصی در فضای فرهنگی و علمی دانشگاه ها اتفاق نیفتاده است. این عوامل دست به دست هم داد، تا اینکه حضرت امام در خرداد ۱۳۵۹ حکم تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی را صادر کردند و این ستاد طی دو سال تلاش نمود که تغییراتی در فضای سیاسی و علمی و فرهنگی دانشگاه ها به وجود بیاورد.

۴. غلبه گفتمان خط امام (ره): در این دوره به دلیل فضای هژمونیک اندیشه و عمل امام خمینی (ره) در عرصه های مختلف، بیشتر تشکل های دانشجویی سعی می کردند خود را، با سخنان و رفتار حضرت امام هماهنگ نمایند. در برداشت از سخنان حضرت امام در آن زمان نیز، نظرات مختلفی وجود داشت، اما

در تبعیت و الگو قرار دادن حضرت امام برای جنبش دانشجویی، کمتر کسی تردیدی روا می داشت. البته گروه هایی مثل مجاهدین خلق و یا مارکسیست ها از همان ابتدای انقلاب با اندیشه و منش حضرت امام مخالف بودند، اما این مخالفت ها اثر زیادی در جنبش دانشجویی نداشت.

۴. استکبارستیزی شدید در بین دانشجویان: با پیروزی انقلاب اسلامی، برخی مفاهیم ناب اسلامی در دانشگاه ها مطرح شد. یکی از این مهم ترین این مفاهیم، بحث استکبارستیزی بود. این مفهوم توسط حضرت امام تبیین شد و دانشجویان نیز به عنوان یکی از آرمان های خود، این بحث را مطرح می کردند. نمود عملی این مفهوم را، در اشغال لانه جاسوسی در سال ۵۸ می توان مشاهده کرد.

شهریور ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ دوران فعالیت در جبهه ها

در این دوره حضور دانشجویان در فضای سیاسی بسیار کاهش می یابد و بسیاری از آنان جذب نهادهای انقلابی فرهنگی، نظامی و سیاسی می شوند. نهادهایی مثل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران و دولت از جمله نهادهایی هستند که دانشجویان به صورت

فعال به عضویت آنها در می آیند. البته بیشترین توان و ظرفیت دانشجویان در جنگ مورد استفاده قرار می گیرد. ویژگی های این دوره به اختصار عبارتند از:

حضور فعالانه دانشجویان در جبهه ها
۱. حضور فعال و پرثمر دانشجویان در جنگ تحمیلی، مهم ترین ویژگی این دوره از جنبش دانشجویی است. در این دوره بسیاری از دانشجویان به جبهه ها اعزام شدند و تعداد زیادی از آنان نیز شهید شدند. با مقایسه آمار دانشجویان با دیگر اقشار، در می یابیم که تعداد دانشجویان شهید ۲۸۹۵ شهید بوده است، هنگامی که این تعداد را، به نسبت کل دانشجویان آن زمان در نظر بگیریم، مشخص می شود که دانشجویان ما به نسبت خودشان ۳ برابر دیگر اقشار مملکت شهید داده اند.

۲. فعالیت علمی و مهندسی در جنگ: دانشجویان در جنگ در عرصه های مختلفی فعال بودند، اما یکی از مهم ترین این عرصه ها فعالیت در بخش های علمی و مهندسی در جنگ بود. بسیاری از اقدامات و نوآوری های ایران در بحث های نظامی و مهندسی در این دوره به دست دانشجویان اتفاق افتاده است.

۳. دولتی شدن طیفی از دانشجویان: یکی از نکات جالب در این دوره، میل دفتر تحکیم





وحدت به عنوان رهبر جنبش دانشجویی در آن زمان، به بازی های رسمی سیاسی و مشارکت در بازی قدرت به عنوان یک شبه حزب سیاسی است که کمتر در تاریخ جنبش های دانشجویی خبرشجویی سابقه دارد.

۴.تشکل های این دوره: دفتر تحکیم وحدت در این دوره به عنوان محور هماهنگ کننده فعالیت های انجمن اسلامی در دانشگاه ها، یکی از اصلی ترین کانون های ترویج و اشاعه آرمان های انقلاب اسلامی بوده است. البته تشکیل بسیج دانشجویی در سال ۱۳۶۷ از سوی امام خمینی (ره) باعث به وجود آمدن یک نهاد رقیب و قوی برای تحکیم شد و در سال های بعد بسیج دانشجویی توانست نقش بسیار مؤثری در دانشگاه ها ایفا نماید.

۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳ سیاست مداری و سیاست بازی

۱.دوگانگی و اختلاف سیاسی و حزبی: وجود اختلاف و شکل گیری احزاب و تشکل های جدید از سال ۱۳۶۶ و با انشعاب مجمع روحانیون از جامعه روحانیت اتفاق افتاد. در دولت هاشمی و خاتمی نیز گروه ها و احزاب مختلفی اعلام موجودیت کردند. انعکاس این فضای سیاسی در کشور، به صورت اختلافات و درگیری های سیاسی در دانشگاه ها نیز قابل مشاهده است. اوج این اختلافات و

درگیری ها در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، انتخابات مجلس ششم و بخصوص در ماجرای ۱۸ تیر ۱۳۷۸ رخ داده است.

۲.تغییر فضای گفتمانی: گفتمان غالب بر جنبش دانشجویی در این دوره، شاهد تغییرات سریع در کلید واژه های خویش و تبدیل آنها از کلید واژه های اسلام گرایی و چپ به راست لیبرال است. عدالت خواهی جای خویش را به آزادی خواهی می دهد، اسلام گرایی ناب محمدی (ص) جای خود را به پلورالیسم دینی و نوعی سکولاریسم معاوضه می کند، استکبار ستیزی تند تبدیل به تساهل و تسامح و حتی حمایت سخت از رابطه با آمریکا می گردد، دفاع از حقوق ملت مظلوم فلسطین تبدیل به لزوم واقع گرایی در سیاست خارجی و رهاسازی فلسطینیان به نام تأمین منافع ملی ایران می شود، طرفداری از خصوصی سازی ناب و خالص لیبرالی جای دفاع از اقتصاد دولتی و تعاونی هایی (که به نام عدالت صورت می گرفت) را می گیرد. در فضای جدید فکری- سیاسی واژگان کلیدی گفتمان نوین لیبرالی جنبش دانشجویی عبارتند از: آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر، پلورالیسم، جامعه باز، قانون گرایی، حقوق شهروندان و...

۳.ورود به عرصه سیاست و سیاست زدگی: در این دوره بسیاری از دانشجویان وارد عرصه سیاست شدند و سیاستمداران در بسیاری از

موقعیت ها از توان و ظرفیت دانشگاه ها سوء استفاده کردند. مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۰ در دیدار با شورای عالی انقلاب فرهنگی می فرماید: «آگاهی سیاسی داشتن و بینش سیاسی پیدا کردن، یک مسأله است؛ اما در معرض سیاستبازی سیاستبازان قرار گرفتن، مسأله دیگری است. اینها چیزهایی است که به هر حال در محیط دانشگاه خیلی مهم است. اگر اینها انجام شد، آن وقت طبعاً ظواهر دینی هم به خودی خود در دانشگاه رعایت خواهد شد. البته الان آن طوری که من می شنوم، وضع دانشگاه ها - چه دانشگاه های دولتی، چه دانشگاه آزاد - از این جهت خیلی مطلوب نیست.»

۴.کاهش نفوذ دفتر تحکیم وحدت و افزایش قدرت بسیج دانشجویی: در این دوره در دفتر تحکیم وحدت، اختلافاتی رخ داد و به دو طیف علامه و شیراز تقسیم شدند و طیف علامه در اواخر دوران ریاست جمهوری خاتمی رسماً از جبهه نیروهای خط امام و دوم خرداد خارج شده و راه خروج از حاکمیت را در پیش گرفتند، اما در این همین دوره بسیج دانشجویی با دایرکردن دفاتر خود در دانشگاه های مختلف و اقدامات فرهنگی و سیاسی مناسب مثل برگزاری اردوی ولایت توانست به اثرگذارترین تشکل دانشجویی تبدیل شود.

۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱، حزبی عمل کردن

جنبش دانشجویی

با انتخابات سال ۱۳۸۴ و پیروزی احمدی نژاد، جنبش دانشجویی وارد عرصه دیگری از تاریخ خود شد. دولت نهم، با شعار عدالت خواهی وارد میدان اجرایی کشور شد و سعی نمود این ایده خود را هر چه بیشتر عملیاتی کند. برخی از تشکل های دانشجویی به حمایت از عدالت خواهی احمدی نژاد پرداختند و برخی نیز از ابتدا با اقدامات و عملکرد دولت مخالفت داشتند. ویژگی اصلی این دوره از جنبش دانشجویی را می توان



جذب برخی تشکل‌های دانشجویی توسط احزاب، گروه‌ها و اشخاص مختلف دانست. در این دوره گروه‌ها و احزاب مختلف دولتی و غیردولتی سعی نمودند تا دانشجویان فعال در تشکل‌های مختلف را جذب نمایند و این امر باعث شد که به استقلال و آرمان‌خواهی جنبش دانشجویی لطامات سنگینی وارد شود. در این دوره اغلب تجمعات و جلسات دانشجویی به صورت سفارشی برگزار می‌شد و حامیان یک گروه سیاسی سعی می‌کردند که از توان دانشجویان برای ضربه زدن به گروه‌های رقیب استفاده کنند. علاوه بر این ویژگی، برای این دوره ویژگی‌های دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد:

۱. دولتی شدن بخشی از جنبش دانشجویی: با روی کار آمدن دولت نهم در سال ۱۳۸۴، قسمتی از بدنه دانشجویی در قالب مشاورین جوان در نهادها و وزارتخانه‌های مختلف وارد عرصه اجرایی کشور شدند. این نحوه از ورود دانشجویان هم حسن است و هم عیب. حسن از این جهت که دانشجویان می‌توانستند بسیاری از نزدیک با روند اجرایی اداره امور کشور آشنا شوند و از این تجربه گرانقدر خود در آینده بتوانند استفاده کنند؛ عیب ماجرا در جایی است که با ورود دانشجویان به عرصه اجرایی-هر چند به صورت مشاور- استقلال طلبی و مطالبه‌گری بخشی از دانشجویان نسبت به عملکرد دولت، کاهش بسیار شدیدی پیدا کرد و دانشجویان به مرور به عناصر دولت تبدیل شدند.

۲. عملکرد جنبش دانشجویی نسبت به موضوعات حیاتی: در این دوره هفت ساله، موضوعات بسیار مهمی در عرصه داخلی و خارجی در کشور مطرح شد. انتخابات دهم ریاست جمهوری، انتخابات مجالس هشتم و نهم، بیداری اسلامی در برخی از کشورهای اسلامی، بحران اقتصادی در غرب، اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی و ... تنها بخشی از این

موضوعات است. عملکرد و فعالیت جنبش دانشجویی در قبال این موضوعات در این سال‌ها دارای ضعف فراوانی است. در مورد اغلب این موضوعات جنبش دانشجویی نتوانست اقدام اثرگذار و جریان‌سازی انجام دهد. البته برخی اقدامات نیز در این دوره وجود داشت که می‌توان جنبش دانشجویی در آنها را بسیار مؤثر و کارآمد دانست. از جمله مثال‌های جریان‌سازی جنبش دانشجویی در این دوره، می‌توان به تحصن دانشجویان در فرودگاه برای اعزام به غزه اشاره نمود. این حرکت تبلیغی بسیار مناسب و بجا، توانست روحیه آرمانخواهی دانشجویی را تا حدودی احیاء کند.

۳. بی توجهی دولت به نقدهای دانشجویی: در این دوره دانشجویان گمان می‌برند که نمی‌توانند به راحتی سخنانشان را بازگو کنند، چرا که آستانه تحمل مسئولان در مواجهه با نقد بسیار پایین آمده است. از طرفی هم اگر نقدی می‌شود به گفته‌های جنبش دانشجویی اهمیت چندانی داده نمی‌شود. مثلاً در انتصاب سعید مرتضوی قاطبه تشکل‌ها و اتحادیه‌های اسلامی با این انتصاب انتقاد و مخالفت کردند اما هیچ واکنشی از جانب مجریان امور دیده نشد.

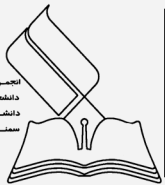
۴. برخورد با جنبش دانشجویی: در این دوره هر چند انتقادهای سازنده از سوی گروه‌های مستقل دانشجویی کمتر انجام می‌شد، اما برخورد مسئولین دستگاه‌های قضایی نیز در برخی موارد به صورت تند و خشن انجام شد و باعث دلزدگی‌ها و نگرانی‌هایی در بین دانشجویان شد. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرمایند: «من اتفاقاً اخیراً یک گزارشی در این زمینه خواستم و دریافت هم کردم. البته قوه قضائیه قاعداً استدلال‌هایی دارد؛ که اگر چنانچه بیایند در جلسات جوان‌ها و دانشجویها شرکت کنند و بشنوند و بگویند، احتمالاً بعضی از سؤال‌ها پاسخ داده خواهد شد؛ لیکن من هم عقیده‌ام

همین است که در قبال اظهار نظر احیاناً قدری تند یک جوان دانشجو خیلی نباید حساسیت وجود داشته باشد. فرق است بین آن کسی که با نظام مخالف است، با نظام معارض است، قصد دشمنی دارد، قصد عناد دارد، با آن کسی که نه، از روی احساسات یک مطلبی را بیان می‌کند؛ ولو ممکن است آن مطلب درست نباشد، یا آن نحوه بیان کردن را هم من نپسندم - که حالا اگر ان شاء الله وقت شد، مطالبی در این زمینه‌ها عرض خواهم کرد - ولی برخورد با این جوانها، به نظر ما هم همین است؛ نباید خیلی برخورد خشن و تند و آنجوری باشد.»

۵. رشد علمی در دانشگاه‌ها: در این دوره رشد علمی در دانشگاه‌ها به حد بسیار بالایی رسید و ایران توانست به مقام شانزدهم در تولید مقالات علمی در دنیا دست یابد. در تولید این مقالات، بسیاری از دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی حضوری فعال داشته اند و توانسته اند در عرصه های مختلف علم و فناوری، ایران را به عنوان یک کشور پیشرفته در سطح دنیا مطرح کنند.

نتیجه گیری

از تجربه ۳۴ ساله جنبش دانشجویی می‌توان برداشت کرد که تا هنگامی که دانشجویان به دنبال آرمانخواهی و عدالت طلبی و فارغ از منافع حزبی و گروهی باشند، دارای قدرت اثرگذاری و جریان سازی هستند، اما هرگاه نزدیکی این جنبش به مراکز قدرت و دولتی زیاد شود، از اثرگذاری آنان به شدت کاسته می‌شود. این وابستگی در دوره های سوم و چهارم جنبش دانشجویی به انحاء مختلف دیده می‌شود. از سوی دیگر با افزایش این رویه طی سالیان گذشته، می‌توان پیش‌بینی نمود که در رویدادهای سیاسی آینده، بخصوص انتخابات ریاست جمهوری یازدهم نیز جنبش دانشجویی، وابستگی به جریان‌های سیاسی داشته باشد و نتواند وظایف ذاتی خود را انجام دهد.



۴ انقلاب بزرگ

انقلاب اسلامی ایران بسیار عظیم و بالاتر از تقویم‌ها و تقدیرها ناظران بین‌المللی است. انقلاب اسلامی ما بسیار قوی است به همین دلیل با وجود اینکه علیه این انقلاب تهاجم، ضربه و محاصره صورت گرفته است آسیب‌پذیری انقلاب اسلامی ایران، از همه انقلاب‌های بزرگ جهان به مراتب کمتر است.

کودتاهایی که به اسم انقلاب در کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و هند اتفاق افتاد، را نمی‌توان انقلاب دانست زیرا هیچ کدام از این کودتاها خصوصیات یک انقلاب را ندارند و نمی‌شود آن‌ها را با انقلاب اسلامی ایران مقایسه کرد اما ۳ انقلاب بزرگ فرانسه، اکتبر روسیه (شوروی) و الجزایر تا حدودی قابل قیاس با انقلاب بزرگ ایران است که این کار باید از دو جنبه جامعه‌شناسی و تاریخی بررسی شود.

در ادامه بحث به مقایسه انقلاب اسلامی ایران با ۳ انقلاب بزرگ فرانسه، شوروی و الجزایر پرداخته می‌شود.

(۱) انقلاب کبیر فرانسه: در سال ۱۷۸۹ در زمان لویی شانزدهم انقلاب کبیر فرانسه رخ داد که اگر ۲۰ سال بعد فرانسه را نگاه کنیم خواهیم دید چیزی از زمان لویی شانزدهم تغییر پیدا کرده شخص خود پادشاه است! در سال ۱۸۰۹ بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه، پادشاهی به نام «ناپلئون

بنپارت» به پادشاهی رسید و آن آرمان‌هایی همچون دموکراسی و آزادی که

مردم فرانسه برای آن انقلاب کردند در حکومت ناپلئون اصلاً وجود ندارد. آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به عنوان افتخارات بنپارت از آن یاد کند، این است که او ایتالیا، اتریش و بلژیک را فتح کرد. از سال ۱۷۸۹ الی ۱۸۰۹ تا قبل از حکومت بنپارت، ۳ گروه؛ هر ۳ به عنوان نیرو انقلابی بر سر کار آمدند. گروه اول؛ گروه انقلابیون بودند که رفتارهای خشن و فراموش‌نشده‌ی آنان ویرانی‌های وسیعی در تاریخ فرانسه بر جای گذاشتند. بعد از پنج سال گروه دوم بر سر کار آمدند و گروه اول را برانداختند شخصیت‌های برجسته انقلابی، همگی اعدام شدند این گروه، گروهی افراطی بودند و انقلابیون گروه اول را متهم به سازش کاری کرده و آنها را اعدام کرده‌اند. گروه سوم؛ گروه دوم را متهم به تندروی کرده و زمینه را برای به قدرت رسیدن ناپلئون فراهم کرده و ناپلئون با استفاده از زرنگی و اوضاع نابسامان فرانسه در رأس قدرت قرار گرفت و پادشاهی را از جمهوری به سلطنتی برگرداند نه به شیوه سلسله بوربون‌ها که لویی شانزدهم جزء آنان بود البته بعد از مرگ بنپارت، باز سلسله بوربون‌ها به قدرت رسیده و لویی هجدهم حکومت را در دست گرفت و تا ۱۰۰ سال بعد از انقلاب، پادشاهان زیادی به پادشاهی رسیدند و بعد از آن کمونیست‌ها حکومت را در دست گرفتند تا سرانجام جمهوری فرانسه سرسامانی به خود گرفت. حکومت فرانسه گر

چه نتوانست آزادی و استقلال را به معنای واقعی تحقق ببخشد، اما فتوحات جهانی زیادی انجام گرفت.

(۲) انقلاب اکتبر روسیه (شوروی): حکومت استالین دیکتاتور از سال ۱۹۱۷ روی کار آمد و اگر ۲۰ سال بعد از انقلاب شوروی را در نظر بگیریم افراد زیادی به جرم مخالفت با حکومت استالین اعدام و نابود شدند. سال ۱۹۳۷ اوج دیکتاتوری، حکومت استالین است.

رئیس‌جمهور شوروی یک تزار واقعی و پادشاه مطلق که هیچ پادشاهی به اندازه او در قصر کرملین حکومت نکرده و در زمان حکومت او، حکومت کارگری فقط شعاری بیش نبود و به مردم عادی توجهی لازم نمی‌شد.

(۳) انقلاب الجزایر: انقلاب الجزایر از مساجد، مدارس دینی شروع شد لیکن حتی یک روز حکومت دین در الجزایر به وجود نیامد. به این دلیل که از همان اول فرانسوی‌ها توانستند هم فرهنگ و آداب رسوم خودشان و بی‌اعتقادی به دین و سکولار را در الجزایر، که تحت نفوذشان بود را رخنه دهند و ملت الجزایر تلاش می‌کرد تا از تحت نفوذ استعمار فرانسه خلاص شود که تا حدودی دچار از خود باختگی شدند حتی زبان عربی که برای مردم الجزایر بسیار با اهمیت بود نتوانست در الجزایر حفظ و نگهداری شود.

وضع زندگی مادی، اقتصادی و کشاورزی زیر خط فقر قرار داشت البته یک حکومت به ظاهر انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی

متمایز کرده است این است که منشا این انقلاب در تدین و ایمان مذهبی و اسلامی است. ایمان مذهبی به انسان قدرت، شجاعت، معرفت، استقلال و اتکاء به نفس می دهد. اساسی ترین هدف دشمنان انقلاب، همین ایمان و تعبد است و انقلاب اسلامی ایران از منبع لایزال الهی تغذیه کرده و خیلی از آسیب ها دور مانده است.

مستشاران آمریکایی ضرر داشت. دولت هایی وجود داشتند که اصلاً انگیزه های استعماری نداشتند اما به هر دلیلی چه به دلایل سیاسی و چه دلایل عقیدتی، با دین مخالف بودند با انقلاب اسلامی ایران هم مخالف شدند که در عصر حاضر هم ادامه دارد.

انقلاب ایران، یک انقلاب هویتا اسلامی بود که با انگیزه های اسلامی و با خط مشی اسلامی با رهبری امام خمینی (ره) با تاکتیکهای اسلامی پیش رفت و از تاکتیکهای ضد اسلامی و غیر اسلامی هم استفاده نشد.

منشا انقلاب اسلامی ایران که آن را با ۳ انقلاب بزرگ

جهان که در بالا درباره آن گفته شد

در جهان داشتند که فقط در زمان ریاست جمهوری بومدین، دولت الجزایر مواضع انقلابی مستقل در مقابل آمریکا و استکبار جهانی داشت و از مسئله فلسطین دفاع می کردند که بعد از گذشت چندین سال، همین وضع سیاسی هم عوض شد.

انقلاب اسلامی ایران دو نوع دشمن داشت: (۱) دشمنان سیاسی و اقتصادی (۲) دشمنان دینی

کسانی با کشور ما بعد از انقلاب اسلامی دشمن شدند به خاطر اهداف بلند مدت، ایده ها و تفکرها با اصل دین مخالف هستند و خواهند بود. شوروی با انقلاب ما تقریباً همان قدر دشمنی داشت که آمریکا هم بعد از انقلاب اسلامی ایران با ما وارد جنگ شد در حالی که روسیه در دوره پهلوی سابقه حضور نداشت که چیزی را از دست بدهد به عکس چون آمریکا رقیبش بود و بعد از انقلاب اسلامی ایران دستگاه های استراق سمع آمریکایی ها در پشت مرز شوروی برچیده شده بود، باید از ملت ایران ممنون می شد ولی این کار را نکردند؛ به خاطر

اینکه آنها از دین ضربه می خوردند ایجاد یک حکومت دینی برای شوروی-به خصوص همسایگی با جمهوری اسلامی ایران، همان قدر مقرون به ضرر بود که انقلاب برای آمریکا و از دست رفتن نفوذ کمپانی های آمریکایی و



فرهنگ هنر

ما به کسانی که اهل کار فرهنگی اند دائم میگوییم ، به بعضی تکرار میکنیم ، به بعضی التماس میکنیم ، بعضی را در اینجا جمع میکنیم و به بعضی پیغام میدهیم ، که آقا ! کار فرهنگی بکنید ؛ جواب کار فرهنگی باطل کار فرهنگی حق است .
امام خامنه ای



آنچه هنرمندی پردازد نقشی است که از غیب در آینه جان او اشراق یافته است و اگر هنرمند از شواغل و تعلقات دنیایی اعراض نکند و اهل جذب عشق نباشد آن جانب را نخواهد یافت .

هنر یاد بهشت است و نوحه انسان در فراغ هنر زبان غربت

بنی آدم است و در فرقت دار القرار و از همین روی همه

با آن انس دارند چه در کلام جلوه کند ؛ چه در سخن و چه نقش .

انسی دیرینه به قدمت جهان . هنر زبان بی

زبانست و زبان همزبانی .

شرید سید مرتضی آوینی



مبانی هنر در انقلاب اسلامی

مقدمه:

خداوند؛ خلقت را با هنر بی بدیلش آغاز کرد و خود را بهترین هنر مندان نشان داد. هنرش را در کوه ها، دریاها؛ پرندگان؛ انسان؛ ستارگان و تک تک ذرات عالم به وضوح می توان به تماشا سپرد و باید به تفکر نشست و مجذوب این آثار هنری شد و با حیرت و شگفتی هنرمندی او را؛ که بهترین نقاش ها، بهترین طراحان، بهترین نوازندگان، بهترین سرایندگان در مقابل هنرش در فقر و حقارت مطلق به سر می برند؛ ستود و او را جمیل مطلق معرفی نمود.

هنر در ذات اقدس الهی است و روح انسان هم که روح الهی است این هنر را در درون خود دارد و نمی تواند آن را از خود جدا سازد چون هنر در ذات آدمی است. آیا می تواند انسانی سخن بگوید و هنر را نادیده بگیرد؟ آیا می تواند انسانی راه برود و هنر را نادیده بگیرد؟ آیا انسان می تواند بشنود و هنر را نادیده بگیرد؟ یک مهندس چگونه می تواند هنرمند نباشد؟ آنقدر که پرداختن به تمامی ابعاد وجودی انسان مهم است؛ پرداختن به این گوهر عظیم هم اهمیت دارد. زیرا انسان خلق شده است تا به کمال برسد پس باید تمامی ابعاد را به کمال برساند و از جمله هنرش را. پس پاسخ به این سوال که چرا به هنر می پردازیم؟ واضح است.

حتماً توجه کرده اید که در بحث هایمان برخی از آثار و مناظر را زیباتر و هنری تر معرفی می کنیم؛ مثلاً می گوئیم فلان فیلم از بهمان فیلم هنری تر است یا ویکتور هوگو از تولستوی نویسنده ی بهتری است یا موسیقی

سنتی از از موسیقی پاپ هنرمندانه تر است و... . آیا این اظهار نظرها صرفاً به صلیقه ی من مخاطب بر می گردد و این داوری ها را با توجه به میزان لذتی

که از دو اثر به دست می آورم انجام می دهم و از این طریق بر روی آثار هنری نمره می گذاریم؟ اگر اینطور باشد و این دید نسبت به آثار هنری وجود داشته باشد؛ آنگاه نمی توان برای آثار هنری کمال تعریف کرد چون هر کس از منظر خودش به اثر نگاه می کند.

پس اول بهتر است اصلاً بررسی کنیم و ببینیم که چه اثری را می شود اثر هنری نام داد. قطعاً آثار هنری در ویژگی یا ویژگی هایی دارای نقاط مشترکی هستند که می توان آن ها را در دسته ی آثار هنری قرار داد و بر اساس میزان دارا بودن آن ویژگی ها می توان اثری را هنری تر و زیبا تر معرفی کرد پس در واقع باید به دنبال تعریفی جامع و مانع برای هنر باشیم برای پیدا کردن این تعریف و یافتن ویژگی های مشترک نیاز به یک دید فلسفی نسبت به هنر داریم که محوری حجیم و مقتضای مطالعه و تفکر و ممارست فراوان است اما به قدر وسع و به طور خلاصه در این مقاله به آن اشاره خواهد شد.

خواسته یا ناخواسته آثار هنری به دنبال خود مفهومی را به مخاطبشان القا می کنند آنچنان که بعضاً آثار هنری از جریانات فکری نشئت می گیرند به طوری که گاه می توان تفکر و فرهنگ و تمدن یک ملت را در آثار هنریشان مشاهده نمود. به همین طریق است که تمدن روم باستان یا تمدن ایران باستان بعضاً در نقش های سنگی آنان به چشم می خورد. پس در عین حال که هنر خود مفهومی متعالی است؛ خواسته یا ناخواسته می تواند به عنوان ابزاری برای القای یک

نگرش باشد و بعضاً به وسیله ی آن به اخلاق و تفکر نیز دست برد زنند. این رابطه ی بین اخلاق و تفکر و هنر نیز بر اهمیت دلیل پرداختن به هنر می افزاید.

انقلاب اسلامی ایران از بدو تولّد با ندای اسلام بود که در این کشور آغاز به فعالیت نمود. اسلامی که هر حرفش عقلی ترین حرف و اخلاقش کامل ترین اخلاق هاست. اما جریانات اندیشه ای به خصوص مدرن پس از رنسانس همواره سعی در استثمار هنرمند و سوء استفاده از هنر داشته اند این ادعا را می توان به وضوح در آثار برخی از هنرمندان مشاهده کرد. اما در ابتدای بحث اشاره کردیم که هنر مفهومی مطلق است و حق این است که به کمال خود برسد.

در بخش انتهایی این مقاله به وضعیت هنر در انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت و تحلیلی خلاصه و اجمالی از هنر انقلاب اسلامی بیان خواهد شد.

فلسفه ی هنر:

فلسفه یعنی شناخت حقیقت و زمانی که مضاف به هنر می گردد به معنی شناخت حقیقت هنر است. واژه ی "استتیک" را در زبان فارسی "زیباشناسی" یا "جمالشناسی" اصطلاح کرده اند. دلالتی که این موضوع دارد بر هر نوع زیبایی است. پس این واژه مفهومی وسیعتر از هنر است زیرا هنر در اصطلاح به هنر انسان اطلاق می شود. اگر بخواهیم تطور فلسفی هنر را بیان کنیم باید از نظریات یونان باستان افلاطون و ارسطو شروع کنیم تا کم کم به نظریه های قرون وسطی و رنسانس رسیده و نظریات فیلسوفانی همچون کانت را در این خصوص بررسی کنیم و تعریفی را در خصوص هنر ارائه کنیم که این شیوه ی بررسی ما را وارد پیچیدگی های مبحث و عمیق شدن در موضوع میکند. پس از این رو به بررسی سطحی تر این مسئله خواهیم پرداخت.

برای تعریف هنر باید به دنبال تعریفی جامع و مانع از آن باشیم. جامع از آنجا که



گنجایش تمامی آثار هنری را داشته باشد و مانع از آنجا که آثاری را که هنری نیست در بر نگیرد. مفهومی که آثار هنری را می توان با محوریت آن تعریف کرد؛ اگر زیبایی باشد به درک مخاطب از اثر بر می گردد؛ هرچند که زیبایی خود مفهومی مطلق است. در بیان ویژگی مشترک بین آثار هنری در بین آثار می توان یکی از سه ویژگی؛ نسخه برداری، بازنمایی و فرامایی را مشاهده کرد. نسخه برداری به بیان این موضوع می پردازد که هنر یعنی نسخه برداشتن از طبیعت بازنمایی هم تقریباً به همین موضوع اشاره دارد ولی با ظرافت های بیشتر و انعطاف بیشتری نسبت به نسخه برداری به اثر هنری می نگرد اما فرامایی بیان وهم و احساسات و تخیلات را از طریق هنر اصل می داند.

همانطور که در نظریات یونان باستان می توان این اختلاف را بین مفهوم هنر مشاهده کرد؛ اکنون هم اختلاف هایی در برداشت از هنر بین متفکران و مخاطبان آثار هنری موجود است. شماری از متفکران به این نگرش ره نموده اند که هنر اساساً ماهیت نسخه برداری یا سرمشق گیری از جهان واقع است اما بعضی از متفکران قائل اند که برخی از آثار هنری فاقد این ویژگی هستند و اصل را بر نسخه برداری قرار نمی دهند و بلکه ویژگی مشخص هنر را فرامایی بودن آن می دانند.

یکی دیگر از بحث های عمیقی که در فلسفه هنر مطرح است رابطه ی این مفهوم با اجتماع است؛ عده ای هنر را برای خودش می دانند به خصوص در دنیای مدرن فرض رایج این است که هنر هرچه باشد از درجه ای خودمختاری برخوردار است. اما زمانی که پیوند های بین هنر و اخلاق را ملاحظه می کنیم و تاثیر این اخلاق القایی را به مرور زمان در فرهنگ، تفکر، تمدن، سیاست و روابط اجتماعی می نگریم به هیچ عنوان نمی توانیم این نظر را بپذیریم که هنر خودمختار است پس تاثیرات هنر به لحاظ فکری و

اخلاقی بسیار دارای اهمیت است. بحث های مربوط به سانسور اغلب بر این مسئله تکیه می کنند که آیا هنر باید ممنوع گردد یا آزاد باشد. لیکن افلاطون می گوید هنری که موجب فساد اخلاق شود باید منع گردد ولی هنری که از لحاظ اخلاقی مفید و موثر باشد باید مورد تشویق قرار گیرد. تولستوی؛ هنرمند مطرح فرانسه؛ به هنری نظر دارد که احساسات با ارزش را به همگان انتقال دهد. تاثیر کارهای هنری بر ارزش ها و نگرش ها بعضاً تاریک و غیر مستقیم است؛ البته در مواردی این تاثیرات به طرز مستقیمی مشاهده می شود و مثلاً تغییر احساسات و افسردگی افرادی که رمان "رنج های ورتر جوان" گوته را مطالعه می کنند به طور مستقیم دیده می شود ولی اغلب رابطه ی هنر با ارزش ها و نگرش های زندگی حقیقی اینگونه مستقیم نیست.

هم هنر و هم زیبایی های طبیعی در نفس خود دارای ارزش اند. هرچقدر سطح زندگی ما خوب باشد، هرچقدر اخلاق اجتماعی ما کامل باشد، هرچقدر شیوه ی زندگیمان درست باشد اگر رستی برای درک و جذب زیبایی های هنری نداشته باشیم زندگی مان نارسا و محدود خواهد بود. هنر هم عواطف را به کار می گیرد و هم عقل را، اگر توانایی های خود را برای واکنش نشان دادن در برابر هنر بپرورانیم، بی گمان استعداد های بالقوه انسانی که از روح الهی که در ما دمیده اند حاصل شده است را پرورش می دهیم و در راستای کمال آن گام بر می داریم.

حقیقت هنر انقلاب: ما بعضاً دو واژه ی "حقیقت" و "واقعیت" مترادف با هم در نظر می گیریم در حالی که تفاوت ریزی در این دو واژه وجود دارد. در واقع؛ واقعیت آن چیزی است که هست ولی حقیقت؛ آن چیزی است که باید باشد. قطعاً در حال حاضر ما به حقیقت هنر نرسیده ایم و این حقیقت در راستای کمال آن تعریف می شود.

ایران اسلامی همواره خود را مهد فرهنگ و هنر معرفی کرده است. از شعر های زیبای حافظ و سعدی و نظامی و فردوسی و ... گرفته تا معماری ها و نقش های زیبایی که بر دیواره های ابنیه های تاریخی ایران دیده می شود می توان توجه ایرانیان را به هنر تحسین کرد و این جمله را تصدیق کرد که: هنر نزد ایرانیان است و بس. اما در قرون اخیر تاریخ و با به استثمار کشیده شدن مفهوم هنر توسط مدرنیته و تقلیل و تنزل دادن این مفهوم توسط غرب نگاه درست نسبت هنر در کشور ما کاهش یافته است.

قطعاً اگر به مفهوم "انقلاب" نگاه کنیم در عمق معنی این لغت؛ می توانیم استکمال را به وضوح مشاهده کنیم و این کمال خواهی در همه ی عرصه های فرهنگی؛ علمی؛ سیاسی؛ اجتماعی و... نیز وجود دارد. وقتی پسوند اسلامی به آن اضافه می شود معلوم است که اتمکالی اسلامی که نتیجه اش کمال مطلق خواهد بود زیرا اسلام کمال مطلق تفکر؛ تعقل؛ فرهنگ؛ سیاست و اخلاق است. در این استکمال رسالت ابزار هم آنچنان که در مقدمه بیان شد؛ این است که به کمال خود برسند که هنر از این قانده مستثناء نیست.

هرچند در برهه ای از زمان کشور دچار آسیب نظامی، اقتصادی، سیاسی و... می گردد ولی هر کشور همواره مر معرض آسیب فرهنگی است و یکی از مناسب ترین ابزار ها در مقابل این آسیب هنر است که آنچنان که در خور انقلاب اسلامی است مورد توجه قرار نگرفته است هرچند که افرادی بوده اند که کار های هنری ارزشی انجام داده اند و بعضاً در کار خود از نخبگان بوده اند و کار های فاخری هم ساخته اند ولی آنچنان که باید جریان هنری را به راه نینداخته اند. عده ای گمان می کنند که اسلام با هنر مخالف است؛ در واقع این تفکر به آنها اینگونه تحمیل شده است. اما باید در پاسخ آنها گفت که اسلام مخالف هنر نیست و بلکه مشوق هنر است اما

هنری که رو به سوی کمال خود داشته باشد. البته برخی افراد بدون آگاهی دید خودشان را نسبت هنر بیان می کنند که به گمان خودشان موضعشان موضع اسلام و انقلاب است و شاید هم باشد ولی بیان این مواضع نسنجیده می تواند عواقب نادرستی را برای برداشت مردم از انقلاب اسلامی داشته باشد. این ویژگی فطری انسان هاست که از هنر لذت ببرند و آن را احساس کنند و نیازمند اقتناع این هنرخواهی هستند پس اگر هنر درست به انسان داده نشود انسان به سختی هنر درست را پیدا خواهد کرد و ممکن است که در معرض هنر غلط که مخرب است قرار گیرد.

همانطور که انقلاب در جهت استکمال فرهنگ نسبت به ابزاری چون هنر در راستای این کمال متعهد است؛ قطعاً باید هنر هم نسبت به انقلاب متعهد باشد و تعهد هنر نسبت به انقلاب همان پیش رفتن به سوی کمال است. دیدگاه امام نسبت به هنر کاملاً با در نظر گرفتن این تعهد است. وقتی امام تعهد هنر را بیان می کنند بسیار رابطه ی بین اخلاق و هنر را تنگ می بینند به طوری که بیان می دارند که هنری زیبا و پاک است که کوبنده ی سرمایه داری مدرن و کمونیسم خون آشام و نابود کننده ی اسلام رفاه و تجمل، اسلم التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد باشد و هنر در مدرسه ی عشق نشان دهنده ی نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی است و هنر در عرفان اسلامی؛ ترسیم روشن عدالت و شجاعت و انصاف، وتجسیم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است.

یکی از موضوعاتی که در هنر حنر اهمیت است سوژه یابی درست می باشد. بعضاً مشاهده می شود که غربی ها در ادبیات به دنبال سوژه های تخیلی می روند و گاه مجبورند که در آثارشان دروغ بگویند تا سوژه ی مدنظرشان را بسازند و همین طور بعضاً

جریاناتی را به وجود آورده اند مانند جریان ادبی سورئال که بهترین ترجمه اش را می توان فراواقع گرایانه نام برد. اما انقلاب اسلامی مملو این سوژه ها است و اصلاً در انقلاب نیاز به سوژه سازی نیست و فقط نیاز است که هنر به سوژه ها پیوند بخورد و آنگاه؛ سالها میتوان سخن از زلف یار گفت! بع عنوان مثال یکی از موضوعاتی که یا کم به آن بها داده شده است و یا سطحی به آن بها داده شده است ورود عمیق جنگ تحمیلی و رشادت های شهدا در آثار هنری است. هرچند که بعضاً کتابی چاپ شده است و فیلمی ساخته شده است اما هنر هنوز آنچنان که باید و درخور است از این موضوع فاصله دارد و درخت هنر هنوز در خاک خون آلود شهدا ریشه ندوانده است.

واقعیت هنر انقلاب:

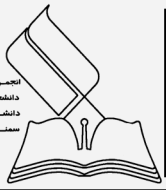
در سال های گذشته توجه هایی نسبت به هنر از سوی کسانی که خود را انقلابی معرفی می کنند صورت گرفته است؛ به خصوص در عرصه فیلم سازی ولی هنوز در برخی از عرصه ها اصلاً هنر انقلاب ورود پیدا نکرده است و یا ورودش ورود عمیق و جدی نبوده است. رهبر انقلاب در جمع اهالی فرهنگ به نمونه فیلم های ارزشی اشاره کرده اند از جمله ی این فیلم ها می توان به ؛ شیار ۱۴۳، مختارنامه، یوسف پیامبر، آژانس شیشه ای، اخراجی ها، لیلی با من است اشاره کرد که اشان در بیانات خودشان مستقیماً به ارزشی بودن ان آثار اشاره کرده اند و آن ها را آثاری ارزشی و فاخر معرفی کرده اند. فیلم های ارزشی دیگری که در دوسال اخیر هم ساخته شده اند گام هایی مثبت را در این راه بر داشته اند که از جمله آنها؛ بادیگارد، سیانور، ایستاده در غبار و ماجرای نیمروز هستند.

دیگر عرصه ای که در آن فعالیت زیاد به چشم می خورد شعر انقلاب اسلامی است که هنوز هم جای برای پیشرفت بیشتر دارد. ظهور انقلاب اسلامی و پیروزی آن موجب تغییر ساخت ها، کنش ها و مولفه های

فرهنگی در شعر فارسی شد و اندیشه های انقلابی و اسلامی خویش را در این قالب پیاده کرد. این جریان ادبی نوگرایی در شعر و جریان شعر نو را در در بستر معقول و منطقی خود انداخت و دامنه ی گسست و تفرق شاعران را کمتر کرد و به نوعی دو نحله ی شعر سنتی و نو را به هم پیوند زد. آثار استادانی چون؛ قیصر امین پور، مشفق کاشانی، دکتر شفیع کدکنی، علی معلم، علیرضا قزوه و... نمونه های موفقی از پیوند بین سنت هزارساله شعر فارسی و شعر نو هستند. به راستی در عرصه ی شعر؛ هنر انقلاب اسلامی صاحب نظر بوده است؛ ما شاهد ظهور پدیده هایی هستیم که شعر آن ها ما حاصل سیر طبیعی شعر فارسی نبود. مثلاً افرادی مثل؛ اخوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد و ... به شعر فارسی از سیر طبیعی اش رسیده بودند ولی با انقلاب اسلامی جریان دیگری از شعرا مطرح و علمدار و میاندار شدند و نوع دیگری از شعر در مرکز توجه جامعه ادبی و اجتماعی ما قرار گرفت. اگر بخواهیم ۱۰ شاعر انقلابی را معرفی کنیم قطعاً نمی توان افرادی همچون قیصر امین پور، مهرداد اوستا، سید حسن حسینی، طاهره صفارزاده، نصرالله مردانی، سلمان هراتی، علی معلم دامغانی، علی موسوی گرمارودی، حمید سبزواری و احمد عزیزی را نادیده گرفت.

انقلاب اسلامی در عرصه هایی نسبت به هنر تعهدش را به انجام رسانده و در عرصه هایی هم اینطور نبوده است مثلاً در بحث تئاتر، رمان نویسی هنوز آنچنان که باید ورود انجام نشده است و البته که آثاری ساخته شده است ولی ورود انقلاب در این عرصه ها عمیق نبوده است. و همچنین هنر هم تعهدش را به طور کامل نسبت به انقلاب اسلامی به عمل نرسانده است.

ما باید در راه به کمال رساندن ابزارمان گام برداریم زیرا این ابزار در ذات آدم اند و انسان برای کمال نیازمند تکمیل آنهاست.



بنویس سلبریتی، بخوان همه کاره

فرهنگ جامعه به

شکل نرمی

مهندسی می

شود و در

این نوع

مهندسی اگر

سلبریتی ها

از مسیر برنامه

ریزی شده خارج

شوند و مثلاً به فساد و اعتیاد رو آورند به

شکلی نرم و ملایم حذف می شوند.

قطعاً از تاثیر سلبریتی ها بر اذهان عمومی

نمی توان چشم پوشید و جامعه، به جامعه

شناسی سلبریتی ها نیازمند است. حال

سوالی که مطرح است این است که جامعه ی

ما چقدر از سلبریتی ها در جهت مهندسی

فرهنگ استفاده کرده است؟ تقریباً هیچ!

در جامعه ی امروز ما که درواقع چیزی جز

یک شبکه ی اجتماعی مرتبط و در هم تنیده

نیست و همه چیز به همه چیزش تاثیر می

گذارند، کوچکترین حرکت چهره های

شناخته شده بر سبک زندگی عمومی جامعه،

تاثیر مثبت یا منفی دارد. اما متأسفانه

سلبریتی های بی سواد جامعه ی ما گاهی

تئورسین های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی

جامعه می شوند و با گرفتن ژست های

مضحک، برای خود میان اقلیت خاکستری

جامعه نیز محبوبیت دست و پا می کنند و

همان ژست ها فانتری های همان اقلیت

خاکستری می شود. در همین زمان است

نحوه ی سیگار به دست گرفتن جوانی در

دانشگاه آشنا به نظر می رسد و وقتی به

حافظه ی خود رجوع می کنیم می بینیم که

فلان سوپرستار در فلان فیلم همین گونه

سیگار را به دست می گرفت. یا پس از فرش

قرمز یک جشنواره کلی مدل های لباس

جدید معرفی می شود. ازدواج های فصلی،

طبیعی شدن طلاق در زندگی هنرمندان،

ازدواج گریزی سلبریتی ها، پوشش سوپر

قبل از خواندن این نوشته بهتر است سیر

کوتاهی در افکار خود داشته باشید. میزان

تاثیر پذیری افکار خود را از افراد تاثیرگذار بر

خود بسنجید. این افراد که در عقاید، نگرش و

رفتار آدمی نقش اساسی را دارند سلبریتی

هستند. سلبریتی ها با تاثیر گذاری بر تک

تک افراد یک جامعه، می توانند سیر یک

جامعه را مدیریت کنند و نقش زیادی را در

سرنوشت جامعه ایفا کنند. سلبریتی می تواند

یک بازیگر مطرح هالیوود، یک فوتبالیست

شاخص، یک نویسنده ی مطرح یا هر کس

دیگری باشد که بر روی رفتار های افراد

جامعه تاثیر میگذارد. در حال حاضر به واسطه

ی فرمانروایی رسانه ها بر دنیا، این رسانه ها

هستند که سلبریتی را می سازند. در برخی از

کشورها با توجه به درک اهمیت نقش ستاره

ها روی سبک زندگی اجتماعی جامعه، بخشی

از علوم اجتماعی به مطالعه و تحلیل زندگی

سلبریتی ها اختصاص دارد و از عمق

تاثیرگذاری سلبریتی ها در راستای پیشبرد

اهداف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، سلامت و

بهداشت و... استفاده می کنند. به عنوان

مثال؛ استفاده از آنجولیا جولی به عنوان سفیر

صلح سازمان ملل، که چهره ای انسانی که

نماد جامعه ای آرام و صلح دوست است را به

تصویر می کشد. یا صحبت همین خانم

که انجام آزمایش ژنتیک به من در تشخیص

به هنگام بیماریم کمک بزرگی کرد. به یکباره

تقاضای انجام آزمایش ژنتیک را را افزایش

میدهد. مشهود است که با این نوع شگردها

استار ها، صفحه های شخصی آنها در فضای

مجازی، قطعاً تاثیر مستقیمی بر سبک زندگی

افراد جامعه دارد. مصداق بارز آن را می توان

در ما جرای طلاق بهنوش طباطبایی و مهدی

پاکدل که از چند سال پیش تا کنون در قاب

تلویزیون و فضای مجازی نمونه ی زوج

خوشبخت معرفی می شدند مشاهده کرد و

کافی است که به صفحه ی شخصی این افراد

در فضای مجازی سری بزنیم و بازخورد این

طلاق را از دید طرفدارانشان مشاهده کنیم.

به عنوان مصادیق دیگر می توان به ازدواج

گریزی بسیاری از هنرمندان اشاره کرد که

ازدواج را سدی در مقابل پیشرفت خود می

بینند. زمانی که از این افراد در این خصوص

سوال می شود، پاسخ میدهند؛ ”حریم

خصوصی ما به کسی ارتباطی ندارد!“

مفهوم حریم خصوصی همیشه جزو

موضوعاتی بوده که همگی ما به فراخور

دیدگاهمان تعریف های متفاوتی از آن داشته

ایم تا جایی که همین تعاریف متفاوت، گاه

موجب سردرگمی روابط آدم ها با یکدیگر می

شوند. گاهی فرد تعریف مشخصی از حریم

خصوصی برای خود ندارد و فقط نام آن را به

زبان می آورد. نکته ی دیگری که باید به آن

توجه کرد این است که حریم خصوصی که

من برای خود تعریف می کنم با حریم

خصوصی دیگری متفاوت است. سلبریتی ها با

توجه به محبوبیتشان و شاخص بودنشان در

جامعه در تعریف حریم خصوصی برای خود با

محدودیت مواجه اند اما نباید فراموش کرد

که این محدودیت را خودآنها انتخاب کرده

اند. با این تعریفی که سلبریتی ها برای خود

از حریم خصوصی داشته باشند قطعاً نام

صفحه ی شخصی خود را به صفحه ی

عمومی تغییر خواهند داد.

دانشگاه منشا تزریق فرهنگ

داشته ها و دستاوردهای فرهنگی به نسل های تازه و از سوی دیگر، نوآوری و گسترش چشم اندازهای

جدید در جامعه است، دانشگاه ها عمدتاً دارای دو وظیفه هستند: الف) تربیت و اصلاح انسانها؛ ب) تربیت متخصصان، که البته هر دو کار باید در کنار یکدیگر و به صورت موازی انجام گیرد زیرا تعهد و تخصص مکمل هم بوده و با نقض یکی، دیگری نیز دچار نقض گشته و در غایت، نیل به هدف مورد نظر که همانا اداره ی کشوری اسلامی است، ناممکن خواهد شد، شایان ذکر است که یکی از اصول اسلامی نگه داشتن

امروزه دانشگاه ها در راس ممالک و از مهمترین ارگان ها محسوب می شوند و از این رو دارای اهمیت بالایی هستند چنان که حضرت امام (ره) در این باره می فرمایند: "از دانشگاه است که باید سرنوشت یک ملت تعیین بشود"، دانشگاه آنقدر اهمیت دارد که اگر نقش واقعی خود را نداشته باشد، همه چیز مملکت از دست خواهد رفت در واقع، آینده، آبادانی، پیشرفت و حفظ استقلال یک کشور منوط به دانشگاه است

دانشگاه یک نهاد فرهنگی است و با وجود لایه ها و عناصر فرهنگی خاص خود، با فرهنگ جامعه وسیع تر نیز مناسباتی آشکار و پنهان دارد. رسالت دانشگاه از یک سو، انتقال

همان طور که ذکر شد تعلیم و تربیت دو رکن لاینفک بوده و در کنار هم معنای واقعی خود را می سازند بدان معنا که آموزش در کنار پرورش کامل می شود و در غیر این صورت فرد





پس از فارغ التحصیلی یا فقط متخصص و یا فقط متعهد است، حضرت امام خمینی (ره) در این باره فرموده اند: "ابتدا تزکیه نفس و بعد کسب علم"

سیاسی بودن دانشجوی

بدان معنا که در کسب و فهم حقایق کوشا بوده و دستخوش شایعات قرار نگیرد و خویش به نوبه ی خود مسائل روز خرد و کلان را

بررسی و تا به حقیقت وقایع دست یافته و از شایعات و انحرافات رسانه ای

برحذر بماند، زیرا اگر جهت زندگی دانشجوی این باشد که به مسائل جامعه و آنچه که می گذرد، بی

اهمیت، بی اهتمام، بی علاقه و بی مبالغه باشد، مصیبت بزرگی پیش خواهد آمد و از آن جمله شدت شایعه پذیری وی در مقابل حوادث روز جامعه و قرارگیری در مسیر منحرف فکری است و اگر یک دانشجوی آگاهی

سیاسی نداشته باشد، به زودی در کوران حوادث دچار بی بصیرتی شده و در دام دشمن گرفتار خواهد شد

مقابله با جنگ نرم

یکی دیگر از وظایف دانشجویان مقابله با جنگ نرم دشمن می باشد. جنگ نرم جنگ فرهنگ ها و اعتقادات است که خطرات و زیان های آن از جنگ سخت (نظامی) بیشتر می باشد و عمده راه مقابله با آن تبیین

حقیقت و افزایش بصیرت می باشد و از آنجایی که به فرمایش مقام معظم رهبری (مدظله العالی) دانشجویان، افسران جنگ نرم هستند، از وظایف و ضروریات امورشان مقابله با این نوع جنگ می باشد، زیرا این جنگ به علت پنهان بودن زوایای مختلف و پیچیدگی خاص خود در حال و آینده خطرات متعددی را به دنبال خواهد داشت

آرمانگرایی و داشتن روحیه مطالبه گری پیگیری، تحلیل نماید از مسئولان کشور یکی از ویژگی های اساسی که دانشجویان را از سایر اقشار اجتماعی متفاوت می سازد، آرمانگرایی وی است؛ آرمانگرایی به معنای، طرح اندیشه های والا و سپس تفکر، بررسی و اقدام به لحاظ جامعه عمل پوشاندن به آنها می باشد دانشجوی آرمانگرا دچار مصلحت گرایی های روزمره سیاسیون نشده و بر اساس آرمانهای ذهنی خویش به حقیقت طلبی می پردازد، چنین فردی همیشه در پی بهترینها برای جامعه خویش است و تا دستیابی به هدف از پای نمی نشیند

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

دین پروری وجود دارد فکور بودن دانشجو دانشجو باید فعال و فکور باشد و تنها به مسائل و موارد ذکر شده در کلاس اکتفا نکرده و قانع نباشد، وی باید پیگیر علوم نوین روز دنیا باشد و از طرق مختلف به تحلیل نظریات و پژوهش درباره ی آنها بپردازد و در همین اثنا است که برخی نقدهای مفید و به جا باعث تحولی عظیم می گردد

آن چه که نبرد امروز نظام اسلامی با دشمنان دیرین را با گذشته متفاوت می سازد، ابزاری است که دشمن از آن برای ضربه زدن به این آب و خاک استفاده می کند و آن ضربه به اعتقادات و افکار قشر جوان و بالاخص دانشجویان است، در واقع دانشگاه خط مقدم جنگ نرم است و دانشجویی که دارای آگاهی و بصیرت سیاسی است، ابزار دست دشمنان نمی شود

میهن دوستی فارغ التحصیلان دانشگاه ها باید با روحیه ی میهن دوستی پیش روند و تخصص خود را در مملکت خود و در راه رشد، پیشرفت و آبادانی آن صرف کنند و جذب ظواهر غرب و وعده های مالی آنها نشوند که در این صورت کشور خود را به تاراج گزارده اند

به طور کلی، دانشجو یک نیروی بالفعل و بالقوه و فردی است که آینده ی کشور به دستان وی رقم خواهد خورد. تدین و پاک دامنی عناصری هستند که یک جوان دانشجو برای حفظ ارزش والای انسانی خود باید آن ها را تقویت نماید تا در کنار تخصصی که در دانشگاه کسب می کنند در نهایت به فرد متخصص متعهدی تبدیل شود که در غیر این صورت هرگز نمی تواند فردی مفید و مثمر

ثمر برای جامعه ای اسلامی باشد زیرا کشور ما کشوری اسلامی است و بر مبنای اسلام و اصول آن پایه ریزی شده است و در پی آن، پیشرفت های حاصله نیز بر اساس الگوهای اسلامی باشد

دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

آن چه که نبرد امروز نظام اسلامی با دشمنان دیرین را با گذشته متفاوت می سازد، ابزاری است که دشمن از آن برای ضربه زدن به این آب و خاک استفاده می کند و آن ضربه به اعتقادات و افکار قشر جوان و بالاخص دانشجویان است، در واقع دانشگاه خط مقدم جنگ نرم است و دانشجویی که دارای آگاهی و بصیرت سیاسی است، ابزار دست دشمنان نمی شود

میهن دوستی فارغ التحصیلان دانشگاه ها باید با روحیه ی میهن دوستی پیش روند و تخصص خود را در مملکت خود و در راه رشد، پیشرفت و آبادانی آن صرف کنند و جذب ظواهر غرب و وعده های مالی آنها نشوند که در این صورت کشور خود را به تاراج گزارده اند

به طور کلی، دانشجو یک نیروی بالفعل و بالقوه و فردی است که آینده ی کشور به دستان وی رقم خواهد خورد. تدین و پاک دامنی عناصری هستند که یک جوان دانشجو برای حفظ ارزش والای انسانی خود باید آن ها را تقویت نماید تا در کنار تخصصی که در دانشگاه کسب می کنند در نهایت به فرد

متخصص متعهدی تبدیل شود که در غیر این صورت هرگز نمی تواند فردی مفید و مثمر ثمر برای جامعه ای اسلامی باشد زیرا کشور ما کشوری اسلامی است و بر مبنای اسلام و اصول آن پایه ریزی شده است و در پی آن، پیشرفت های حاصله نیز بر اساس الگوهای اسلامی باشد

دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

حفظ، تقویت و افزایش اعتقادات دینی دانشگاه بهترین محیط برای جهاد اکبر (مبارزه با نفس) است زیرا در این محیط است که فرد احساس نیاز به تغییر و تکامل را بیش از پیش در خود مشاهده می کند و به دلیل افزایش آگاهی در پی کسب برخی علوم، شرایط مناسبی برای تقویت روحیه ی دینی و

و ما ادراک الانسان

انسان شناسی از جمله موضوعات اصلی و سؤالات اساسی تفکرات معرفتی و دینی و اندیشه های علمی است که رابطه خدا با انسان و رابطه انسان با جهان هستی را جستجو می کند. و از طرفی یکی از مهم ترین مسائل درباره هر مکتب و آئین و هر منظومه معرفتی، تصویری است که آن مکتب یا آیین درباره انسان ارائه می کند. از این رو می توان گفت، هر مکتبی را با انسان شناسی آن بهتر می توان شناخت، زیرا انسان شناسی هر مکتب، بیان گر همه ایده آل ها، آرمان ها و طرح های آن مکتب، برای انسان است؛ و اساساً دین، علم، عقل، معرفت، اخلاق، هنر، سیاست، مدیریت، جامعه، تاریخ، حکومت و مفاهیمی از این حیث، بدون تصویر دقیقی از انسان قابل درک نیستند.

بدون شک انسان در هر یکی از این مکاتب با انسانی در مکاتب دیگر تفاوت اساسی دارد. مثلاً انسان اسلام، یهود، مسیحیت، بودیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و... تفاوت ها و چه بسا تعارض ها و تراحم های آشکاری با هم دارند. بدیهی است که وقتی شناخت انسان بر اساس این دیدگاه ها، متفاوت بود، طبیعتاً علومی که مبتنی بر گونه انسانی شناسی ها هستند نیز تفاوت پیدا می کنند. از این رو تمامی نظام های فکری و فلسفی در طول تاریخ، به انسان و شناسایی او، توجه ویژه ای داشته اند. مکاتب مختلف چه آسمانی و چه زمینی براساس انسان شناسی خود، قوانین و برنامه های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... خود را ارائه می دهند.

حال اگر انسان شناسی را با رویکرد تطبیقی به این معنا که دست کم دو مکتب متضاد و متعارض انسان شناسی مورد نقد و بررسی قرار دهیم به یک دیدگاه منصفانه ای

در خصوص انسان شناسی دست خواهیم یافت. در این نوشتار دو دیدگاه انسان از منظر اسلام و انسان در نگاه غرب را مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

برای شناخت انسان از منظر اسلام باید به مهمترین منبع احکام اسلامی رجوع نماییم. قرآن به عنوان کاملترین کتاب آسمانی که قوانین حاکم بر نظام هستی و واقعیتهای مربوط به انسان و جهان را بیان کرده، و حقایق را آن چنان که هست بازگو می کند، درباره انسان به عنوان گل سرسبد جهان آفرینش و اشرف مخلوقات به بهترین شکل سخن گفته و از حقایق مربوط به او پرده برداشته است. با توجه به ویژگیهای این کتاب آسمانی می توان گفت آن گونه که قرآن درباره انسان سخن گفته هیچ کتاب آسمانی سخن نگفته است. قرآن می خواهد شالوده جامعه ای نوین و محرک با الهام از وحی الهی و قوانین متری و حیات بخش تحت هدایت ائمه اطهار (علیهم السلام) پی ریزی کند که انسان یکی از عناصر تشکیل دهنده آن است. از نظر قرآن، انسان موجودی است که میتواند جهان را مسخر خویش سازد، و فرشتگان را به خدمت گمارد. امام باقر (ع) در این زمینه می فرمایند: خداوند مخلوقی شریف تر و بزرگوارتر از مومن خلق نکرده است زیرا فرشتگان خدمتگزاران مومنان هستند (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۹). و نیز می تواند راه انحطاط و پستی را پیموده، از همه ارزشها تهی شود، و به پایین ترین درجه ممکن، و به تعبیر قرآن به «اسفل السافلین» (تین/۵) سقوط کند. این انسان است که باید درباره خود تصمیم بگیرد، و سرنوشت نهایی خویش را تعیین کند.

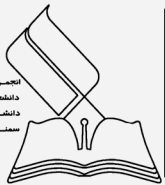
شاید بیش از ۶۳ بار واژه انسان در آیات قرآن تکرار شده است. از ویژگی های مثبت و منفی انسان یاد می شود، قرآن گاه او را می ستاید و زمانی از او انتقاد می کند. انتخاب میان دو راه متضاد، وابسته به اختیار و انتخاب است که باریک تر از مو و برنده تر از شمشیر است آمده است.

قرآن کریم ویژگی های متعددی برای بشر احصا نموده است از جمله

- (۱) انسان خلیفه خدا در زمین و موجودی برگزیده است.
- (۲) او دارای علم و آگاهی است.
- (۳) او فطرتی خدا جوی و عنصری ملکوتی دارد.
- (۴) بر اعمال خود آگاهی و به انتخاب خود سرنوشتش را تعیین میکند.
- (۵) خوب و بد را می شناسد
- (۷) وجدان اخلاقی دارد.
- (۸) آزادی و کرامت متعالی دارد.
- (۹) نعمتهای زمین برای انسان آفریده شده است.

- (۱۰) مطیع از احکام الهی است
- (۱۱) انسان در پی دستیابی به اهداف مادی و معنوی است.

بنابر آنچه گفته شد از نظر قرآن و اسلام انسان موجودی است برگزیده از طرف خداوند، خلیفه و جانشین او در زمین، نیمه ملکوتی و نیمه مادی، دارای فطرتی خدا آشنا، آزاد، مستقل، امانتدار خدا و مسؤول خویشتن و جهان، مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان، ملهم به خیر و شر، و جودش از ضعف و ناتوانی آغاز می شود و به سوی قوت و کمال سیر می کند و بالا می رود اما جز در بارگاه الهی و جز با یاد او آرام نمی گیرد، ظرفیت علمی و عملی اش نامحدود است، از شرافت و کرامتی ذاتی که خداوند متعال به وی اعطا نموده بهره مند شده است، بهره گیری مشروع از نعمتهای خدا به او داده شده است ولی در برابر خدای خودش و وظیفه دار است.



این خصائص و ویژگی ها بدنبال معرفی انسان حقیقی از منظر اسلام هستند و می توان در تمام انسان ها آن را یافت. به دور از تفاوت های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود این نوع نگرش را تمامی نحله های دینی، فرق عرفانی، شاخه های علم و غالب مکاتب فلسفی پذیرفته اند، هر چند در تفسیر این حقیقت هم راه های گوناگونی در پیش گرفته و آرای مختلفی عرضه کرده اند. در مقابل، این دیدگاه وجود دارد که آدمی در زمان ها یا در بین اقوام و ملل گوناگون با یک دیگر مختلف است.

نظر دوم را گروهی از مکاتب فلسفی متأخر در غرب برگزیده اند و با ادعای این امر که حقیقت انسان یک هویت فرهنگی است، تفاوت فرهنگ ها را موجب تفاوت ذات آدمیان شمرده اند. برخی نیز با طرح واژگان انسان سنتی و انسان مدرن به این سو رفته اند که حقیقت انسان در اثر آنچه در روزگار رنسانس، اصلاح دینی و روشنگری رخ داد، دگرگون شد و انسان سنتی به انسان مدرن تبدیل گردید.

اما در واقع آنچه در پی دگرگونی فرهنگ ها تغییر یافت، شکل روابط زندگی انسان بود، در حالی حقیقت انسان دست نخورده باقی مانده است

از نگاه اسلام، انسان های گوناگون در زمان های مختلف، با تمام تفاوتی که با یک دیگر از حیث فرهنگ، دانش، و آداب و رسوم دارند، از نوعی اشتراک و وحدت هویت برخوردارند.

در دیدگاه اسلامی، انسان مبدایی دارد و معادی؛ مبدأش الهی است «انالله» و معادش هم الهی «وانا الیه راجعون»، و انسان در یک سیر دائم است.

در مقابل این تصویر، جریانی در غرب وجود دارد که در تلاش است به ما که انسان مدرن، با انسان سنتی تفاوتی اساسی دارد و نمی توان انسان مدرن را با انسان سنتی

مقایسه کرد. انسان مدرن ویژگی های متمایزی نسبت به انسان سنتی دارد. مثلاً در توضیح و تفسیر سکولاریزم اندیشه های مدرنیستی مطرح می شود و فهرستی از خصوصیات انسان مدرن در برابر انسان کهن ارائه می شود؛ مثل این که انسان مدرن خواهان دنیاست، انسان کهن خواهان آخرت، انسان مدرن عقل را برای «نقد» می خواهد و انسان کهن عقل را برای فهم، انسان مدرن نسبی است و انسان کهن جازم. انسان مدرن قانع نیست و انسان کهن موجودی است قانع. انسان مدرن، انسان دیگری است و نمی

انسان

توان در جهان مدرن سخن از دین سنتی گفت و باید یک دین مدرن ارائه کرد.

عامل اصلی این نحوه نگاه به انسان را باید در تحولات عصر رنسانس دنبال کرد. در این مورد باید به زمینه های پیدایش رنسانس توجه کرد، یکی از عناصر اصلی در پی ارتباط فرهنگ های مسیحی و مسلمان، نفوذ دانش های اسلامی به حوزه اندیشه مسیحی است

تحقیقات دانشمندان مسلمانی چون جابر بن حیان در شیمی، ابن هیثم در فیزیک نور، شیخ الرئیس ابوعلی سینا در طبیعی و پزشکی، فارابی در موسیقی و ریاضیات، خوارزمی، بیرونی و صدها عالم دیگر به فرهنگ و تمدن اروپا رسید. در پرتو بهره گیری از علومی که بسیاری از آن ها در دامن تمدن اسلامی رشد کرده بود زمینه یک جنبش وسیع فکری و علمی در اروپا پیدا شد که از آن به رنسانس یا نوزایی تعبیر می شود.

در دوران رنسانس هم در ساحت علوم تجربی و هم در ساحت علوم اجتماعی، سیاسی و فلسفی، اندیشه های تازه ای در اروپا ظهور کرد و این در حالی بود که اندیشه های کلیسایی اجازه هیچ گونه مطالعه علمی و تحقیقی را نمی داد و هرگونه آزمون و تجربه در طبیعت را به عنوان کفر و الحاد معرفی می کرد. در این وضعیت با رویایی این دو تفکر انفجار نوزایی و تغییر بنیادین عقاید شکل گرفت و اروپا شکل جدیدی را برای خود برگزید

رنسانس که در برابر اندیشه کلیسایی پدید آمده بود و با آن مخالفت می ورزید به طور پیوسته، از حوزه دین دور و دورتر شد. اندیشه هایی که در کلیسای کاتولیک وجود داشت راه بین دنیا و آخرت را مسدود و جهان آخرت را جدای از دنیا معرفی می کرد و راه رسیدن به آخرت را ترک دنیا می دانست. در این وضعیت بود که کم کم گرایش به دنیا پیدا شد و چهره های دنیا زده دین، رخ نمایی کردند و در همین دوران است پروتستانیزم متولد می شود.

اندیشه پروتستان در برابر اندیشه های کلیسایی به مخالفت برخاستند و مسلمات کلیسایی را زیر سوال بردند و روز به روز پروتستانیزم در غرب گسترش پیدا کرد و به گفته برخی از جامعه شناسان مثل «وبر» در واقع رشد سرمایه داری در پرتو اندیشه های پروتستانی شکل گرفت، پروتستانیزم گرایش به دنیا را ترویج می کند. آبادانی دنیا را به عنوان یک ارزش الهی معرفی می کند و پیروان خود را به سوی دنیا فرا می خواند. پروتستانیزم پیدا شد و روز به روز گسترش یافت و در آن روزگار در قامت فرهنگ مسیحی حرف اول را می زند. پروتستان ها، بیش از هر چیز به عقل آن هم به معنای امروزی کلمه، یعنی عقل مصلحت اندیش، معتقد بودند.

کم کم کسانی در این عرصه پدیدار شدند که فریاد عبور بشر از دین را سر میدادند. به اعتقاد آن ها بشر وارد مرحله تازه ای شده و معرفتی پیدا کرده که دیگر مجالی برای دین نیست. سپس رابطه انسان غربی و خدا به گونه ای شد که کسانی مثل «نیچه» پیدا شدند و به صراحت اعلام کردند، «خدا مرده است». مرگ خدا یکی از عناوین موجود در این مکتب غربی است. اما با مردن خدا کار تمام نشد. به قول «سارتر» خدا مرد و انسان خدا شد. اومانیزم نفی هرگونه اندیشه الهی و محور قرار دادن انسان برای همه چیز است.

مغرب زمین با کشتن خدا (در توهمات خودشان) و خدا کردن انسان، باز هم نتوانست نجات پیدا کند. به همین دلیل اندیشمند متأخر غرب «میشل فوکو» گفته است: خدا مرد، انسان خدا شد و انسان مرد. انسانی که خدای او مرده، خودش هم مرده است. هیچ هویتی و هیچ هدفی ندارد.

نتیجه ی اندیشه عدم استقلال انسان و بی توجهی و بها ندادن به او در مسیحیت قرون وسطی (کاتولیک) موجب ایجاد امواج انسان گرایی در پایان این قرون بود. این امواج به دو صورت دینی و غیردینی در قالب «نهضت اصلاح دینی» و «رنسانس» پدید آمد. محور تأکید هر دو جریان بر شخصیت مستقل و مسئولیت افراد و در مبانی فکری تمدن غرب انسان است.

مبانی فکری تمدن غرب (که در عکس العمل به تفکرات مسیحیت قرون وسطایی و سرکوب علم و دانش و تعقل و خرد انسانی و فساد حاکم بر کلیسا و پیش فروش بهشت و فروش آمرزش نامه به وجود آمد) تحولات عمده ای در مناسبات و با جهان هستی و با طبیعت و با انسان های دیگر (جامعه) پدید آورد از جمله؛

۱- تغییر در نگاه او به جهان هستی و در نتیجه رشد دنیاگرایی.

۲- تغییر رابطه او با طبیعت و تلاش برای

تسلط و استخدام هر چه بیشتر آن بر پایه «منفعت طلبی» و «لذت جویی»

۳- تغییر مناسبات با جامعه و انتظارات از دیگران و در نتیجه رشد «فردگرایی» در میان «بشر ساخته تمدن غرب» که تمدنی گریزپای از دین (مسیحیت کلیسایی) بود.

در حوز نگرش ها نیز انسان ساخته شده در این تمدن دچار چند تحول اساسی و انتقال جدی گردید.

انسان ارزش مدار به فایده گرا، نوع دوستی به خودخواهی، حق جویی به مصلحت اندیشی، از عاقبت اندیشی به دم غنیمت شماری، تنزل از تعالی خواهی به لذت جویی؛ سعادت طلبی به عافیت طلبی، از طلب رضایت الهی به مطالبه خرسندی دنیوی و عدالت خواهی به منفعت طلبی.

تحجر کلیسایی یعنی عدم توانایی کلیسا در اداره امور زندگی و عدم پاسخگویی به اندیشه انسانی و برخوردهای متحجرانه با غرایز انسانی از جمله نفی غریزه جنسی در انسان و ... از سوی دیگر سرکوب هر گونه تلاش علمی در پیشرفت علوم مختلف و در مقابل آن افراط رنسانسیسم در اصالت خود انسان و علم و خرد او و مبنا بودن این دو به عنوان ابزار رسیدن به سعادت، اصالت نفع و سود و اصالت تلاش انسان ها برای کسب آن، پذیرش ثروت اندوزی و توجیه تکاثر در اموال گسترش فردیت و توجه به خود و به فرد و خواسته های او مرکز توجه شدن خود انسان، حتی جسم و اعضاء او مرکز توجه شدن و تقدیس و پرستش علم (ساینسیسم) و ابزاری شدن علم و وسیله کسب ثروت و قدرت گردیدن آن، نتیجه جز انحطاط هر چه بیشتر بشر بدنبال نداشت.

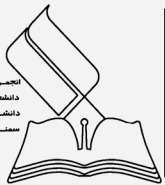
کلام آخر؛ انسان در دیدگاه اسلامی موجودی است «خداشناس» و «خداگرا» و به همین دلیل به سوی «حقیقت» و «زیبائی ها» و «خیرها» گرایش دارد و از «جهالت ها» و «زشتی ها» و «شرها» و

«پستی ها» گریزان است. او در دامن تربیت الهی، بوسیله پیامبران و اوصیاء آنان می تواند تربیت یافته و ابعاد لایتناهی وجودش شکوفا گردد. این انسان نه راهبی گوشه نشین که عارفی عابد بلکه مجاهدی اصلاحگر اجتماع است که با انگیزه های الهی برای خدا قیام می نماید. و همه اینها او را از عشق به انسان ها چه با ایمان و چه سایر مردم باز نمی دارد و برای رسیدن به کمال وجودی خود رسیدگی به انسان های نیازمند را سرلوحه کار خود قرار می دهد و تنها منافع شخصی خود را در نظر نمی گیرد.

نمونه عملی و تربیت شده چنین انسان هایی در انقلاب اسلامی تحت تربیت امام خمینی (ره) ظهور نمودند و به عنوان «الگوی متعالی انسان» به جهان معرفی گردید. نمونه های بارز این انسان شهید گرانقدر آیت الله بهشتی، شهید آیت الله مطهری و... و هزاران شهید گرانقدر جبهه های دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم چون شهیدان چمران، باکری، همت، زین الدین، خرازی، باقری، همدانی، نوروزی و... بودند که بعنوان الگو به عصر ما و زمان ما و انسان های معاصر اهداء شدند.

می بینیم که این تصویر از انسان، کامل ترین و والا ترین تصویری است که تمام وجود او را به نمایش می گذارد، کمترین اغراق و گزافه گویی در آن راه ندارد، و چشم اندازی روشن برای سیر انسان فراهم می سازد.

اما تمامی انسان شناسی های دیگری که عرضه شده اند سراسر عیب و اشکال هستند که باید در جای خود بیان شود اما به طور کلی ترسیم چهره ای دروغین از انسان که هیچ گونه تناسبی با حقیقت وجود او نداشته است و دیگری ناکارآمدی برای روشن ساختن نقشه حرکت انسان به سوی سعادت، دو مشکل بنیادین نهفته در ذات مکاتب دیگر است.



فضای مجازی عامل تزلزل باورها

دقت

در مطالب این شبهه نشان می‌دهد که نویسندگان آن، هم ادعاهای باطلی را مطرح کرده‌اند و هم دلائلی را که برای اثبات ادعای خود به هم بافته‌اند، دلائلی ناموجه و نامرتبط با ادعاهاست و اصلاً همه دلائل مطرح شده از سنخ ادعاست! نه دلیل! این شبهه یک ادعای اصلی دارد و برای اثبات ادعای خود دلائلی را مطرح می‌کند که آن را بررسی و نقد خواهیم کرد:

ادعای اصلی: دین امری خرافی است و برای هرگونه تغییر مثبت در زندگی باید از شر آن خلاص شد!

ادعاهای فرعی:

مردم خاورمیانه ۱۴۰۰ سال است که به خاطر دین یکدیگر را می‌کشند

همه اختراعات و اکتشافات مهم در زندگی بشر را بی‌خدایان پدید آورده‌اند

همه مردم خاورمیانه اعتقاد دارند که با کشتن بی‌خدایان به بهشت می‌روند

همه پیامبران، در خاورمیانه مبعوث شده‌اند و هیچ پیامبری در استرالیا، آفریقا یا آمریکا مبعوث نشده است و تلویحا از این نتیجه گرفته شده که جریان انبیاء، جریانی ساختگی است!

ادیسون و انیشتین و راسل افرادی بی‌خدا بودند

در اسلام فقط به مسائل کمر به پائین اهمیت داده شده است اما در جهنم بی‌خدایان (بخوانید بهشت بی‌خدایان = کشورهای مدرن) تنها به علم و پیشرفت انسانی اهمیت داده می‌شود!

آیا افسار نامرئی دین را دور گردن خود حس نمی‌کنید؟! آیا وقت آن نرسیده که بخاطر انسان بودن به هم کمک کنیم نه به خاطر رضای خدا؟ خدا را در کجا می‌یابید؟ در کنار سنگی در کشور بیگانه؟! در ضریح‌های از جنس طلا؟! یا در کنار خیابان، پشت چراغ قرمزها؟! اندکی بدون تعصب تفکر کنیم! خرافه‌زدایی برای ایزونی آزاد در آینده، شروع همه تغییرات فکری ماست!

مطالبی مانند آنچه در بالا آوردیم در فضای مجازی، خصوصاً تلگرام، به وفور منتشر شده و می‌شود. امثال این شبهه، مطالبی علمی و قابل‌اهمیت نیست و ارزش پاسخ گفتن را ندارد؛ اما به عنوان بررسی علمی یک نمونه از این شبهات و اینکه نشان دهیم چقدر سخنانی از این دست، سست و بی‌پایه است و با تأمل دقیق در قطعات آن می‌توان به باطل بودن آن پی برد، آن را انتخاب کرده و ادعاها و دلائل آن را مرور می‌کنیم تا روشن شود که تولیدگران و توزیع کنندگان این گونه شبهات، هرگز دغدغه حقیقت‌طلبی و تحول و پیشرفت فکری مردم را ندارند؛ بلکه با انگیزه‌های پنهان سیاسی و فرهنگی، تنها به دنبال از بین بردن شالوده‌های اعتقادی مردمند. هدف اصلی از انتشار این گونه شبهات، از بین رفتن سرمایه مردمی نظام اسلامی و فروپاشی فرهنگ دینی جامعه ایرانی برای ایجاد زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی دست‌اندازی دشمنان به استقلال سیاسی کشور و بسط هژمونی نامشروع آنان در این منطقه است.

در کشورهای نوین، که همه بی‌خدا هستند، مردم با کشته شدن یک کودک صدایشان بلند می‌شود اما مردم خاورمیانه برای آتش زدن قرآن به خروش می‌آیند! مسلمانان بخاطر رضایت خدا آدم می‌کشند و بی‌خدایان برای رضایت درونی به فقیران کمک می‌کنند!

همه دینداران کاری جز دخالت در عقاید شخصی دیگران و کشتن غیردینداران ندارند؛ اما بی‌خدایان به ساختن قلب مصنوعی و داروهای مفید مؤثر مشغولند!

مسلمانان به خاطر جغرافیای کشورشان مسلمانند؛ در حالی که حقیقتی جز انسانیت وجود ندارد و باید به انسانیت ایمان آورد!

بعد از این ادعاها توصیه‌های آنچنانی هم مطرح می‌شود که چرا افسار دین را دور گردنت حس نمی‌کنی؟! چرا در کنار سنگی یا ضریحی از طلا به دنبال خدا می‌گردی؟! این خرافه‌ها را رها کن تا آزاد شوی و آینده روشنی بیایی! راهی برای تغییرات مثبت جز رهاکردن دین وجود ندارد!

ملاحظه می‌کنید که آنچه به عنوان دلائل خرافی بودن دین در متن شبهه مطرح شده است، همه از جنس ادعاست؛ ادعاهایی که یا نیازمند اثبات است، ولی برای اثباتش کمترین دلیلی ارائه نشده است؛ یا ادعاهایی است که از اساس باطل و بی‌پایه است و یا دلائلی است که فی الجمله مقبول است اما ربطی به ادعاهای گوینده ندارد و آن را اثبات نمی‌کند! حال می‌خواهیم ادعاهای گوینده را یک به یک مرور کرده و ببینیم که سخن او تا چه اندازه درست، منطقی و منصفانه است. ادعای اول: مردم خاورمیانه هزار و چهارصد سال است که به خاطر دین، یکدیگر را می‌کشند!

این ادعا، ادعایی بسیار بزرگ، اما بدون هرگونه دلیل و شاهد تاریخی، جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی است. برای هر محقق منصف و آگاه به مسائل روان‌شناختی و اجتماعی

روشن است که جنگ‌ها و کشتارهایی که در زندگی انسان‌ها روی داده و می‌دهد، معلول عوامل گوناگون و مبتنی بر زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره است. فروکاستن پدیده‌های اجتماعی (مثل جنگ) به علتی خاص، آن هم در یک بازه زمانی ۱۴۰۰ ساله، ادعایی بسیار بی‌پایه و بلوفی مزورانه است!

شکی نیست که در همه جای جهان و در طول تاریخ انسانی، در پدید آمدن جنگ‌ها و ستیزها، در کنار دیگر عوامل، عامل دینداری (و نه دین!) هم گاهی مؤثر بوده است. برخی از گروه‌های قومی یا پیروان ادیان و فرقه‌ها به سبب برداشت غلط از دین و یا بهانه کردن عوامل دینی و پوشاندن عوامل واقعی، آتش جنگی را روشن کرده و یا شعله‌ور ساخته‌اند. اما کسانی که اندک آشنایی با ادبیات علوم اجتماعی داشته باشند، می‌دانند که هموار آنچه به عنوان علل و عوامل و دلائل یک پدیده اجتماعی و روان‌شناختی مطرح می‌شود، الزاما همان علل و دلائل واقعی نیست! پدیده‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، به این سبب که موضوعشان رفتار انسانی است، معمولا چنان پیچیده‌اند که هیچ نظریه‌ای توان تبیین کامل آن را ندارد. اساسا مهمترین علت فقدان نظریه‌های کلان در علوم انسانی پیچیدگی رفتار انسان است.

علل تجویز جنگ و جهاد در اسلام

بنابر این نسبت دادن همه جنگ‌های روی داده در تاریخ خاورمیانه به اعتقادات دینی مردم، نسبتی سست و نادرست و غیرعلمی است. حال ممکن است کسی بگوید (چنانکه بسیار گفته‌اند!) که در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به جنگ، جهاد و نبرد با کافران توصیه یا فرمان داده است؛ همچنین پیامبر و امام علی علیهم‌السلام در دوران زمامداری خود جنگ‌های فراوانی را فرماندهی کرده‌اند. پس اگر بگوئیم که دین اسلام،

مسلمانان را به جنگ و کشتار کافران و دگراندیشان ترغیب کرده است، سخن گزافی نگفته‌ایم!

پاسخ این ادعا این است که ما هم در اینکه قرآن کریم به جهاد و مبارزه فرمان داده و آن را تقدیس کرده است، شکی نداریم. نیز در اینکه پیامبر و امام علی در دوران حکومت خود جنگ‌هایی را رهبری کرده‌اند، نمی‌توان تردید کرد؛ حال اگر اثبات شود که این جنگ‌ها برای ظلم به دیگران و کشتن به ناحق کافران برپا شده است و پیشوایان اسلام قصد کشورگشایی و مقاصد سیاسی تجاوزکارانه‌ای را دنبال می‌کرده‌اند، ادعای شبهه‌کنندگان تأیید می‌شود؛ اما اگر فلسفه و اهداف آن جنگ‌ها چیز دیگری باشد، از آن نمی‌توان برای تخطئه پیشوایان اسلام و مسلمانان بهره جست.

جهاد دفاعی و نه ابتدایی

به اختصار باید توضیح دهیم که آنچه در آموزه‌های اسلامی و سیره پیشوایان دین در رابطه با موضوع جهاد و شهادت در راه خدا وجود دارد، تنها به جهاد دفاعی مربوط است؛ با قاطعیت می‌توان گفت که ما در اسلام چیزی به نام جهاد ابتدایی نداریم؛ چه رسد به جنگ پیش‌دستانه! جهاد دفاعی یعنی دفاع از جان، مال، ناموس، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی جامعه اسلامی در برابر هجوم دشمنان؛ تردیدی نیست که در آموزه‌های دینی بر جهاد و دفاع از جامعه و نظام اسلامی فراوان تأکید شده است و همین امر سبب شده است تا برخی از ناآگاهان و بیماردلان، دین اسلام را ترویج گر خشونت و جنگ بنامند.

در حالی که این تأکیدها و توصیه‌ها حکمت دیگری دارد؛ ضرورت جهاد دفاعی، هرگز حکمی دینی نیست؛ بلکه حکمی عقلی و عقلایی است و دین اسلام تنها بر حکم عقل و عقلا تأکید ورزیده است. هراسان عاقل و سلیم النفسی به روشنی درک می‌کند که اگر

کس یا کسانی جان، مال و دیگر ثروت‌ها و داشته‌های ارزشمند او را مورد تجاوز قرار دهند، باید از خود و داشته‌هایش در برابر متجاوز دفاع کرده و شر دشمن را، هرچند با کشتن او، دفع کند. هیچ انسان عاقلی در برابر تجاوز دشمن ساکت نمی‌ماند و دست کم با گریختن از تیررس او جان‌ش را نجات می‌دهد. البته معلوم است که گریختن از معرکه جنگ همیشه کاری خردمندانه و مشروع نیست.

حکمت تأکیدهای پرتکرار قرآن کریم و سنت و سیرت پیشوایان دینی بر جهاد دفاعی، از آن روست که جهاد، به خودی خود، امری شاق، دشوار و جان‌فرسایی است. سختی و دردناکی جنگ و امکان از دست رفتن جان و سلامتی، که عزیزترین داشته‌های هراسانی است، انگیزه و تصمیم فرد را برای شرکت در جهاد فرومی‌کاهد و زمینه سستی و تعلل را فراهم می‌آورد. از این رو انسان‌ها با وجود درک فطری و عقلانی به لزوم جهاد، مبارزه و دفاع از خود و متعلقات خود، همواره انگیزه کمی برای انجام این عمل بزرگ و دشوار دارند و می‌کوشند تا به بهانه‌ها و دلائل گوناگونی از زیر این بار شانه خالی کنند. خداوند متعال در آیات متعدد قرآن کریم و نیز پیشوایان دینی به صورت‌های گوناگون، روحیه جهاد و شهادت‌طلبی و حس دفاع را در مؤمنان تقویت کرده‌اند و با تبیین حقیقت شهادت و پاداش‌های بلند و ارجمندی که برای مجاهدان راه خدا مهیا شده است، بر شوق آنان در دفاع از ایمان، عقیده، ارزش‌ها، سرزمین و استقلال فرهنگی و سیاسی نظام اسلامی افزوده‌اند.

بر اساس مبانی فقهی و حقوقی اسلام هرجا جنگی رخ می‌دهد، همواره گروه متجاوز، محکوم و گروهی که از خود در برابر تجاوز و دشمنی دفاع می‌کند، مورد تحسین و ستایش است و تفاوت نمی‌کند که چه کسی و کسانی و با چه انگیزه و بهانه‌ای جنگ را آغاز کنند! آغاز جنگ با هرهدف و انگیزه‌ای



است، توسط بیگانگان و استعمارگران انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی و به تعبیر آنها همان بی‌خدایان، بر مردم این منطقه تحمیل شده است. مطالعه تاریخ جنگ‌های گوناگون در منطقه خاور میانه این حقیقت را به خوبی روشن می‌کند که این منطقه به سبب برخورداری از ثروت‌های فراوان خداداد و مختصات راهبردی سیاسی، نظامی، اقتصادی و امنیتی همواره مورد طمع بی‌خدایان بوده است و کشورهای استعمارگر با حمله به کشورهای منطقه و اشغال سرزمین‌ها و از بین بردن سیادت و استقلال سیاسی ملت‌ها، جنگ‌های خانمان‌سوزی را برپا کرده‌اند.

اکنون بر ناظران منصف و آگاه پوشیده نیست که گروه‌های تروریستی، مثل داعش، طالبان، ... دست نشاندۀ و ابزار ایجاد ناامنی همان بی‌خدایان در این منطقه هستند. وانگهی! جنگ، چه با بهانه‌های مذهبی و چه با بهانه‌های غیرمذهبی، همواره در همه جای دنیا وجود داشته است. اگر با چشم انصاف به تاریخ کشورهای پیشرفته امروز، یعنی آمریکا و اروپای غربی بنگریم، با رویدادها و جنگ‌هایی به مراتب خونین‌تر، خشن‌تر و غیرانسانی‌تر مواجه می‌شویم. آیا جنگ‌های جهانی اول و دوم که نزدیک به چندصد میلیون انسان را در کام مرگ برد و میلیون‌ها آواره، مجروح و نقص عضو شده برجای گذاشته است، جنگ اعتقادات و ستیز بر سر فرمان‌های دینی و توسط مسلمانان رخ داده است؟! بنابراین ادعای شبهه‌کننده که مردم خاورمیانه ۱۴۰۰ سال است که یکدیگر را به خاطر اعتقاداتشان می‌کشند، ادعایی واهی و عاری از هرگونه انصاف و عدالت در سخن است.

اخلاقی و شرعی پارا فراتر نگذارند؛ فراریان را دنبال نکنند، زخمی‌ها و اسیران را نکشند، به زنان، کودکان، سالمندان و ناتوانان آسیبی نرسانند، خانه‌ها، مزارع و درختان را از بین نبرند، این فرمان‌ها همه نشانگر این است که جهاد در اسلام امری ثانوی و تنها در واکنش به تجاوز دشمن مشروعیت می‌یابد؛ آن هم به اندازه‌ای که دشمن از تجاوز دست کشیده و با تحمل شکست نظامی از معرکه جنگ بگریزد. نتیجه اینکه با قاطعیت می‌توان گفت جنگ‌هایی که در ۱۴۰۰ سال گذشته در منطقه خاورمیانه رخ داده است: اولاً دارای علل و عوامل گوناگونی بوده است. ثانیاً برخی از این جنگ‌ها توسط مسلمانان ایجاد شده نه همه آنها. ثالثاً از دیدگاه اسلام تنها جنگ‌هایی که با هدف دفاع از سرزمین و استقلال سیاسی روی داده است، مورد قبول و تأیید است و هر جنگی با انگیزه و عامل دیگری توسط هر گروه، چه مسلمان و چه غیرمسلمان اتفاق افتاده است، مردود و نامشروع است.

از سوی دیگر شبهه‌کنندگان به عمد پنهان می‌کنند که اکثر جنگ‌هایی که در چند صد سال اخیر در این منطقه روی داده

باطل و نامشروع است؛ اما اگر جنگی روی داد، گروهی که مورد هجوم قرار گرفته است، شرعاً، اخلاقاً و عقلاً به دفاع از خود و سرکوب دشمن مهاجم مجاز است.

اسناد محکم تاریخی نشان می‌دهد که پیامبر اکرم، امام علی و امام حسن علیهم السلام در دوران حکومت خود هرگز جنگی را آغاز نکردند؛ بلکه ناخواسته و در مقام دفاع از نظام اسلامی یا دفع تجاوز و مقابل به مثل نسبت به تجاوز پیش‌دستانه دشمن وارد جنگ شده‌اند. جالب است دقت کنیم که در آیات قرآن کریم و توصیه‌ها و فرمان‌های جهادی پیامبر (ص) و امام علی (ع) فراوان بر این موضوع تأکید رفته است که حتی در شرایط جنگی و وضعیتی که ممکن است هر رویداد تجاوزکارانه‌ای با بهانه شرایط اضطراری جنگ رخ دهد، مسلمانان حق ندارند از حدود عدالت و انصاف با دشمن خارج شوند و باید تنها بر سپاهیان نظامی و حاضر در معرکه جنگ بتازند و به بیش از آن تعدی نکنند.

پیامبر (ص) و امام علی (ع) همواره در جنگ‌ها به سربازان خود توصیه می‌کردند که از حدود



در راه شهادت

وصیت نامه شهید اوینی:

زندگی زیباست، اما شهادت از آن زیباتر است؛ سلامت تن زیباست، اما پرنده‌ی عشق، تن را قفسی می‌بندد که در باغ نهاده باشند. و مگر نه آنکه گردن‌ها را باریک آفریده‌اند، تا در مقتل کربلای عشق، آسانتر بریده شوند. و مگر نه آن‌که از پسر آدم، عهدی ازلی ستانده‌اند که حسین را از سر خویش، بیشتر دوست داشته باشد.

و مگر نه آن‌که خانه تن، راه فرسودگی می‌پیماید تا خانه روح، آباد شود.

و مگر این عاشق بی‌قرار را بر این سفینه سرگردان آسمانی، که کره‌ی زمین باشد، برای ماندن در اصطبل خواب و خور آفریده‌اند. و مگر از درون این خاک، اگر نردبانی به آسمان نباشد، جز کرم‌هایی فربه و تن‌پرور برمی‌آید.

ای شهید، ای آن‌که بر کرانه‌ی ازلی و ابدی وجود بر نشسته‌ای، دستی برار و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز، از این منجلا ب بیرون کش.

وصیت نامه شهید بهشتی:

اینجانب سیدمحمد حسینی بهشتی، دارنده شماره شناسنامه ۱۳۷۰۷ از اصفهان، به همسرم، فرزندانم و سایر بستگانم وصیت می‌کنم که در زندگی بیش از هر چیز به فروغ الهی که در دل انسان هاست، اهمیت دهند و با ایمان به خدای یکتای علیم، قدیر، سمیع، بصیر، رحمان و رحیم، پیامبران بزرگوارش و پیروی از خاتم پیامبران (ص)، کتاب قرآن، ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، اهتمام به ذکر و یاد خدا، نماز با حضور قلب، روزه، عبادات دیگر، انفاق، ایثار، صدق و جهاد بی‌امان در این راه و حضور

پیگیر در جماعت و انس با مردم، راه سعادت را به روی خود باز گردانند.

۲۷ رجب ۱۴۰۰ هجری قمری ما بی شناسنامه نیستیم، ما از مردم جدا نمی‌باشیم؛ ما بی شناسنامه نیستیم، اولاد زجر کشیده آل عبا (ع)، فرزندان زندان‌های بی نام و نشان و حبس‌ها و دخمه‌های فراموشی.

ما بی شناسنامه نیستیم، اهل قنوتیم، ساکن دهستان نیایش و بچه جنوب عشقیم، کبوتران قباپوشی که بال در خون شهیدان کربلا نهاده ایم و عمری بر شاخه‌ها مرثیه خوان ذبح بنی آدم، ما از امتزاج دو ایمان بدوی روستایی از تصادم دو عدم ساده بوجود آمده ایم، با هیچ کس هیچ فرقی نداریم و نمازمان را اول وقت می‌خوانیم.

ما محصول آن لحظاتی هستیم که خسته از بیل و رنجور از داس، خیمه‌دعایی برافراشته‌اند، ما ساده‌نشینان کاخ ویرانه فقر و فنایم؛ پنجره‌هایی که رو به سوی افق سبز توکل باز می‌شوند؛ ما مثل کتابی در هر گوشه خاک و در هر لحظه از روزگار باز می‌شویم و دیگران را از خود باخبر می‌کنیم؛ ما مثل وضو ساده و پاکیم؛ عین افطار بی‌آلایش و معصومیم؛ ما را می‌شود در هر گوشه مسجد پیدا کرد؛ در هر جنسی جستجو نمود با هر دردی دریافت؛ ما مثل تلاوت غمگینیم، مثل تکبیر حالت خنجر داریم و دوستان ما شیران روز و پارسایان شب هستند. از نوح به بعد تا کربلا و هویزه و تا هویزه حضور داریم، پشت هر سنگی رویده ایم، با هر بوته‌ای رسیده ایم، بر هر شاخی بر داده ایم؛ ما در این آب و خاک سبز می‌شویم؛ ما بی شناسنامه نیستیم.

وصیت نامه شهید رجایی

این بنده کوچک خداوند بزرگ با اعتراف به یک دنیا اشتباه، بی‌توجهی به ظرافت

مسئولیت از خداوند رحیم طلب عفو و از همه برادران و خواهران متعهد تقاضای آمرزش خواهی می‌کنم.

وصیت حقیقی من مجموعه زندگی من است. به همه چیزهایی که گفته‌ام و توصیه‌هایی که داشته‌ام در رابطه با اسلام و امام با انقلاب تأکید می‌نمایم.

به کسی تکلیف نمی‌کنم ولی گمان می‌کنم اگر تمام جریان زندگی مرا به صورت کتاب درآورند برای دانش‌آموزان مفید باشد. هر چه از مال دنیا دارم متعلق به همسر و فرزندانم می‌باشد. کیفیت عملکرد را طبق قانون شرع به عهده خودشان می‌گذارم.

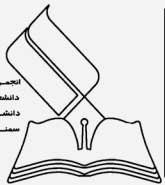
برادران محمدحسین رجایی وصی و همسرم ناظر و قیم باشند.

خدای را به وحدانیت، اسلام را به دیانت، محمد(ص) را به نبوت و علی و یازده فرزندان معصومین علیهم‌السلام را به امامت و پس از مرگ را به قیامت و خدای را برای حسابرسی به عدالت قبول دارم و از دریای کرمش امید عفو دارم.

این مختصر را برای رفع تکلیف و تعیین خط مشی برای بازماندگان و بر حسب وظیفه شرعی نوشتم وگرنه وصیت‌نامه این بنده حقیر با این همه تحولات در زندگی در این مختصر نمی‌گنجد و مگه، حج بیت‌الله بر من واجب شده بود امکان رفتن پیدا نشد. اینک که به لقاءالله شتافتم این واجب را یکی از بندگان صالح خداوند به عهده بگیرد. ثلث اموال به تشخیص بازماندگان به «خیرالعمل» صرف شود و اگر به نتیجه قطعی نرسیدند به بنیاد شهید بدهید.

وصیت نامه شهید همت:

به تاریخ ۱۹/۱۰/۵۹ شمسی ساعت ۱۰:۱۰ شب چند سطری وصیت نامه می‌نویسم: هر شب ستاره‌ای را به زمین می‌کشند و باز این آسمان غم‌زده غرق ستاره است، مادر جان می‌دانی تو را بسیار دوست دارم و می‌دانی



که فرزندان چقدر عاشق شهادت و عشق به شهیدان داشت. مادر، جهل حاکم بر یک جامعه انسانها را به تباهی می کشد و حکومت های طاغوت مکمل های این جهل اند و شاید قرن ها طول بکشد که انسانی از سلاله پاکان زائیده شود و بتواند رهبری یک جامعه سر در گم و سر در لاک خود فرو برده را در دست گیرد و امام تبلور ادامه دهندگان راه امامت و شهامت و شهادت است. مادر جان، به خاطر داری که من برای یک اطلاعیه امام حاضر بودم بمیرم؟ کلام او الهام بخش روح پرفتوح اسلام در سینه و وجود گندیده من بوده و هست. اگر من افتخار شهادت داشتم از امام بخواهید برایم دعا کنند تا شاید خدا

من روسپاه را در درگاه با عظمتش به عنوان یک شهید بپذیرد؛ مادر جان من متنفر بودم و هستم از انسانهای سازش کار و بی تفاوت و متاسفانه جوانانی که شناخت

کافی از اسلام ندارند و نمی دانند برای چه زندگی می کنند و چه هدفی دارند و اصلا چه می گویند بسیاری. ای کاش به خود می آمدند. از طرف من به جوانان بگوئید چشم شهیدان و تبلور خونشان به شما دوخته است بپاخیزید و اسلام را و خود را دریابید نظیر انقلاب اسلامی ما در هیچ کجا پیدا نمی شود نه شرقی - نه غربی؛ اسلامی که: اسلامی ... ای کاش ملت های تحت فشار مثلث زور و زر و تزویر به خود می آمدند و آنها نیز پوزه استکبار را بر خاک می مالیدند. مادر جان، جامعه ما انقلاب کرده و چندین سال طول می کشد تا بتواند کم کم صفات و اخلاق طاغوت را از مغز انسانها بیرون ببرد ولی روشنفکران ما به این انقلاب بسیار لطمه زدند زیرا نه آن را می شناختند و نه باریش زحمت و رنجی متحمل شده اند از هر طرف به این نو نهال آزاده ضربه زدند ولی خداوند، مقتدر است اگر

هدایت نشدند مسلمانا مجازات خواهند شد. پدر و مادر؛ من زندگی را دوست دارم ولی نه آنقدر که آلوده اش شوم و خویشتن را گم و فراموش کنم علی وار زیستن و علی وار شهید شدن، حسین وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست می دارم شهادت در قاموس اسلام کاری ترین ضربات را بر پیکر ظلم، جور، شرک و الحاد می زند و خواهد زد. ببین ما به چه روزی افتاده ایم و استعمار چقدر جامعه ما را به لجنزار کشیده است ولی چاره ای نیست اینها سد راه انقلاب اسلامیند؛ پس سد راه اسلام باید برداشته شوند تا راه تکامل طی شود مادر جان به خدا قسم اگر گریه کنی و به خاطر من گریه کنی اصلا از تو راضی نخواهم بود. زینب وار زندگی کن و مرا نیز به خدا بسپار (اللهم ارزقنی توفیق الشهادة فی سیلک).

و السلام؛ محمد ابراهیم همت

وصیت نامه شهید بابایی:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

خدایا، خدایا، تو را به جان مهدی (عج) تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار. به خدا قسم من از شهدا و خانواده شهدا خجالت می کشم وصیت نامه بنویسم. حال سخنانم را برای خدا در چند جمله انشاءالله خلاصه می کنم.

خدایا مرگ مرا و فرزندان و همسر را شهادت قرار بده.

خدایا، همسر و فرزندانم را به تو می سپارم.

خدایا، در این دنیا چیزی ندارم، هرچه هست از آن توست.

پدر و مادر عزیزم، ما خیلی به این انقلاب بدهکاریم.

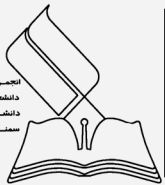
عباس بابایی ۱۳۶۱/۴/۲۲

۲۲ ماه مبارک رمضان





انجمن اسلامی
دانشجویان
دانشگاه
سمنان



شهید بهشتی: به موقع آمدن و به موقع رفتن وظیفه است، دیر آمدن و دیر رفتن بی نظمی است، دیر آمدن و زود رفتن خیانت است، زود آمدن و دیر رفتن ایثار است.

Σ 9

پہلے عطر (۷)

[illegible]



انفاق رزق زنجبکی
به این است که
آن را در راه خدا خرج کنید.
برای خیربندگان خدا مصرف کنید.
منتی هم نباید داشت...

عبدالله
۱۳۹۳/۷/۲۰